

کودک و قصه

مقدمه‌ای برای پداگوژی کردی



رمضان پرتو در دیاربکر به دنیا آمده است. در دانشگاه مرمره‌ی استانبول، روانشناسی و علوم تربیتی خوانده است. کارشناسی ارشد زبان و فرهنگ کردی را در دانشگاه آرتو کلوی مر دین به اتمام رسانید. سپس ضمن تدریس در بخش زبان و ادبیات کردی در دانشگاه آرتو کلوی، جهت ارائه تز دکتری زبان و ادبیات کردی به دانشگاه دهوک کردستان عراق راه یافت. پرتو به تدریس دروس تخصصی فرهنگ عامه و ادبیات کودکان در مقاطع کارشناسی و بالاتر مشغول می‌باشد.

فعالیت‌های علمی او در قالب ادبیات، فرهنگ عام، روانشناسی، سنت و مدرنیته می‌باشد. پرتو مقالات زیادی در همین راستا نوشته است. آثاری که تاکنون چاپ شده اند عبارتند از:

* گهواره، مجله کودکان، سال ۱۳۸۱

* کودک و قصه، مقدمه‌ای برای پداگوژی کردی، سال ۱۳۸۲

* فرهنگ کربلایی، سال ۱۳۹۱

* فولکلور کردی، سال ۱۳۹۲

کودک و قصه

مقدمه‌ای برای پداگوژی کردی

نویسنده: رمضان پرتو

ترجمه: عباس فرهادی توپکانلو

نویسنده: رمضان پرتو

ترجمه: عباس فرهادی توپکانلو



ISBN:978-600-7069-50-9



9 786007 069509

بِسْمِ اللَّهِ

کودک و قصه

نویسنده: رمضان پرتو

ترجمه: عباس فرهادی توپکانلو



ناشر: عموعلوی

طراحی جلد و صفحه آرای: رضا جنتی

سال و نوبت چاپ اول: ۱۳۹۵

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

چاپ: مروجان

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۰۶۹-۵۰-۹

آدرس مرکز پخش: قم، خیابان صفائیه، کوچه ۲۵، پلاک ۸۱

تلفن مرکز پخش: ۰۹۱۲۶۵۱۵۴۲۹

قیمت: ۱۰۰۰۰۰ ریال

فهرست

سخن ناشر.....	صفحه ۶
مقدمه نویسنده.....	صفحه ۸

فصل اول (کودک)

کودک	صفحه ۲۰
ایام رشد کردن	صفحه ۲۷
رشد پیش از تولد	صفحه ۲۸
نوباوگی	صفحه ۳۱
رشد جسمانی و حرکتی	صفحه ۳۲
رشد اجتماعی و احساسی	صفحه ۳۳
رشد ذهنی	صفحه ۳۵
کودکی اولیه	صفحه ۳۸
رشد جسمانی و حرکتی	صفحه ۳۸
رشد اجتماعی و احساسی	صفحه ۴۰
رشد ذهنی	صفحه ۴۱
پایان کودکی	صفحه ۴۴
رشد جسمانی و حرکتی	صفحه ۴۴
رشد اجتماعی و احساسی	صفحه ۴۴
رشد ذهنی	صفحه ۴۶
رشد زبانی	صفحه ۴۸
برخی از مشکلات دوره‌ی کودکی	صفحه ۵۳
ترس	صفحه ۵۶
مدرسه هراسی	صفحه ۵۹
شب‌ادراری (دفع غیرارادی پیشاب)	صفحه ۶۱
مکیدن انگشت	صفحه ۶۳

ناخن جویدن.....	صفحه ۶۴
لکنت زبان.....	صفحه ۶۴
کم توجهی و بیش فعالی.....	صفحه ۶۵
کودک و نقاشی.....	صفحه ۶۷
منابع فصل اول.....	صفحه ۷۱

فصل دوم (قصه)

روایت عامیانه.....	صفحه ۷۴
قصه.....	صفحه ۸۱
انواع قصه.....	صفحه ۸۹
اجزاء قصه	صفحه ۹۱
قهرمان قصه.....	صفحه ۹۳
ویژگیهای قصه.....	صفحه ۹۴
شیوه‌ی بازگویی قصه.....	صفحه ۹۷
قصه و اهمیت زبان مادری.....	صفحه ۱۰۰
قصه و پداگوژی.....	صفحه ۱۰۵
شرح و بررسی بعضی از نمونه های روایت های عامیانه ی کردی.....	صفحه ۱۱۸
داستان (مَم و زین احمد خانی).....	صفحه ۱۱۹
افسانه - نوروز (کاوه آهنگر و ضحاک ظالم).....	صفحه ۱۲۳
داستان تمثیلی (سنگه و پنگه).....	صفحه ۱۲۵
نمونه‌ی چند قصه.....	صفحه ۱۲۸
برگردان قصه‌های شعرگونه‌ی.....	صفحه ۱۳۴
حاضر جوابی، بدبیه‌گویی.....	صفحه ۱۳۷
چیستان.....	صفحه ۱۳۹
آزمون اول (قصه‌های آسیب‌شناسی روانی خانم لوئیزا دوس).....	صفحه ۱۴۰
آزمون دوم (سنجش نگرش والدین و پرورش کودک).....	صفحه ۱۴۸
منابع فصل دوم.....	صفحه ۱۵۴

این کار تقدیم می‌شود به:

چیچک خانم، مادر عزیزم که بسان نامش زیبا و
نجیب بود، چراکه این زبان شیرین را همچون شیر پاک
و حلالش به من آموزاند.

همه پدر و مادرها و فرزندان ملت کُرد که هنوز هم از زبان خود
بی‌نصیب مانده‌اند.

همچنین دو دختر نازنین و دلبندم، لوران ایدیل و الند مهاباد که
نسل آینده ما هستند.

و البته تقدیم به همسرم اَوین که دوست من و مادر
عزیزِ فرزندانم است.

سخن ناشر

یکی بود، یکی نبود

شاید بتوان قصه را اولین اختراع بشر برای پر کردن اوقات فراغت دانست. گذشتگان اوقات فراغت خود و کودکان را با قصه پر می کردند، لحظاتی زیبا و لذت بخش که با حکایت های تلخ و شیرین همراه می شد. پیام های ماندگاری هم از این طریق به کودکان منتقل می شد. امروزه کارکردهای قصه، به پیام به تنهایی محدود نمی شود؛ بلکه امروزه قصه ها کارکردهای علمی هم دارند. به عنوان مثال روان شناسی از قصه برای آزمایشات علمی نیز بهره می برد. اما مهم ترین کارکرد قصه در روان شناسی، بحث آرام بخشی یا ریلکسیشن Relaxation است. در روان شناسی دو مکانیزم برای آرام بخشی وجود دارد. آرام بخشی فعال Active Relaxation و آرام بخشی ساکن Passive Relaxation هر گاه فردی، به خاطر خمودگی، کسالت و بی تحرکی، آرامشش را از دست داده باشد، می توان با آرام بخشی فعال، فرد را از تنش ها دور کرد. هر گاه فردی به خاطر فعالیت زیاد و خستگی دچار تنش شده است، آرام بخشی ساکن، برای او توصیه می شود. این دو مکانیزم به شکل های مختلفی ایجاد می شوند و به کار می روند. شاید یکی از بهترین ابزار، برای ایجاد آرام بخشی، را دو ژانر قصه و شعر دانست. شعر به خاطر موسیقی و هیجان اش، می تواند در مخاطب ایجاد حرکت بکند. کودک با شنیدن مصراع اتل متل تنوله، بلافاصله آماده لحظاتی هیجان انگیز همراه با بازی و فعالیت بدنی می شود. قصه به خاطر، روحیه ساکن اش کودک را به آرام ماندن دعوت می کند. کودک وقتی می شنود: یکی بود، یکی نبود، آماده شنیدن قصه می شود و بی حرکت در جای خودش می ماند.

قصه و کودک دو امر جدایی ناپذیر هستند. و در این باره کتاب‌های زیادی نیز نوشته شده‌اند. این کتاب، یعنی کودک و قصه یکی از آثار خوب و ماندگار است که به زبان کُردی کُرمانجی نوشته شده است. کتابی که اثر طبع استاد رمضان پرتو از پژوهشگران خوب عرصه ادبیات و روان‌شناسی کودک است. ترجمه زیبا و روان دوست اندیشمندم، عباس فرهادی توپکانلو، نیز حق مطلب را به خوبی ادا کرده است. انتشارات عموعلوی با افتخار، این کتاب را منتشر می‌کند، و به همه ادب‌دوستان، خصوصاً علاقه‌مندان به زبان و ادبیات کُردی کُرمانجی تقدیم می‌کند. ضمناً منتظر کتاب بعدی نشر عموعلوی به نام کودک و شعر Zarok û Helbest، به قلم یحیی علوی فرد، باشید.

با احترام

انتشارات عموعلوی

پاییز ۱۳۹۵

مقدمه نویسنده

موضوع این کار، کودک است. اما هنگامی که بحث کودک باشد، بی‌گمان پدر و مادر نیز در آن وارد خواهند شد و پس از آن عناوینی چون آموزش و سپس اجتماع را در پی خواهد داشت. پُر واضح است که کودک در مرکز چرخه‌ی زندگی قرار دارد. اگر کودک را در اجتماع به حساب نیاوریم، سیکل و گردونه دارای نقصان خواهد بود. همان‌طور که در تمام جوامع این‌گونه است، در میان اجتماع کردها نیز مترتّب گشته است. در زبان کُردی ضرب‌المثل‌های فراوانی به چشم می‌خورد که درباره‌ی کودک گفته شده‌اند.

Kurmê şîrî heta pîrî	از شیری تا پیری
.Dîkê çê di hêkê de bang dike	خروس به دردبخور، در تخم، بانگ می‌دهد.
Şîrê bi terîtî, heta pîrîtî	از شیری تا پیری
Zîkê zaroka tije ye, lê zimanê wan nagere	شکم کودک سیر است اما بی‌زبان است.
Zarok mêveya malan in	فرزند ثمره خانواده است.
Çêlekên maran bê zehr nabin	بچه مار بدون زهر نیست
Keçîka bê bav, çiyayê bêav	دختر بی‌پدر، کوه بی‌آب

البته می‌توان به ضرب‌المثل‌های زیادی اشاره کرد که مبحث این کار نیست. بچه‌ها آینده‌ی ملت‌ها هستند و تداوم ملت‌ها بر پایه‌ی حضور نسل‌های نو خواهد بود. از آغاز تمدن، بسیاری از فلاسفه و دانشمندان درباره‌ی آموزش و پرورش کودکان بحث نموده‌اند. مباحثی برای تعلیم مناسب؛ دارای ساختاری

برنامه‌ریزی شده و مدون بر اساس طرق و شیوه‌های صحیح، ضروری دانسته شده که همگی حاصل تعالیم دینی، تحقیقات و پژوهش‌های فراوان بوده‌اند. چراکه تداوم بشری، نیازمند و مرتبط با آموزش کودکان است. این مهم بر دوش حکومت مرکزی است. لاجرم حکومت‌ها این را در قوانین اساسی خویش گنجانده، بر آورده و به منصف ظهور رسانیده‌اند. تشکیلات حکومتی برای دستیابی به جامعه‌ای پررونق، از مراکز آموزشی، دبستان، هنرستان و دبیرستان گرفته تا دانشگاه‌ها و دانشکده‌ها، برنامه‌ریزی نموده و سرمایه‌گذاری می‌نمایند. از آموزش تا جذب معلمان، مربیان و استادان گرفته تا ساخت و احداث مراکز، همه را یک حکومت برای سرزمین تحت لوایش ایجاد می‌نماید که البته موجبات زبان و فرهنگ یکسان را هم در بر خواهد داشت. چون پایداری حکومت‌ها مرتبط با همین ساختارهاست. این بدان معناست که مراکز آموزش، خود صاحبان و تعلیم‌دهندگان سیاست حکومت هستند که آرمانی جز فرهنگ‌سازی به‌طور یکسان و به جریان انداختن زبانی یگانه در آینده را ندارند. زبان‌هایی که امروز به شکل گسترش یافته‌ای، متداول و متداوم؛ پابرجا هستند، حامیان و پشتوانه‌های حکومتی دارند و به عبارتی دیگر، زبان رسمی یک حکومت هستند. زبان کُردی یکی از مستثنیات این حقیقت است. زیرا زبان کُردی با اذعان به آماري که ایالات متحده آمریکا در اختیار نهاده است، جزو ۳۰ زبان برتر جهان است. همچنین در پژوهشی که مجله‌ی فرانسوی لوموند ارائه داده، با احتساب برخی پارامترها و مقیاس‌ها، زبان کُردی از میان مهم‌ترین زبان‌های دنیا که هشتادوهشت زبان برشمرده شده بودند، در ردیف سی‌ام، قرار گرفته است (لوموند ۲۰۰۸).

نیک می‌دانیم که برای قرون متمادی، کُردها فاقد دولت مرکزی بوده‌اند. این ایراد بزرگ، خود مانع پیشرفت و پاسداری از ارزش‌های یکسان ملت کُرد می‌باشد. سوای چرایی و عدم تشکیل دولت، قریب صدسال است که زبان کُردی در کردستان ممنوع و به شکل رسمی، مورد استفاده قرار نمی‌گیرد. فرودستی این زبان و متکلمانش در این مقوله، آشکارا است.

خود ببینید و قضاوت کنید که آیا ملتی که آداب و رسوم غنی خویش را، ویژگی‌های اجتماعی خویش را و تاریخ خویش را نتواند به زبان خودش بیان کند، بخواند و بداند و از همه بدتر اینکه قادر نباشد؛ زبانش را به گونه‌ای رسمی و آشکار به نسل بعدی انتقال دهد، از حقوق اولیه‌اش محروم نشده است؟ آیا روی این کره‌ی خاکی اجحافی بدین سان وجود دارد؟

با این وجود، اگر می‌بینید که زبان‌گردی به همراه دایره‌المعارف، فرهنگ زبانی و نبوغ‌گفتاری غنی‌اش با معیت لهجه‌های متعددش تا امروز سربلند رسیده است، دلیلی ارزشمند و مهم دارد و این توانایی فقط به واسطه‌ی قدمت زبانی و ادبیات شفاهی‌اش ایجاد شده است. به اعتقاد من اگر فرهنگ و فولکلور‌گردی این قدر قوی و ژرف و توانمند نبود، به این سادگی؛ شکوه و جلال کنونی‌اش را به دست نمی‌یافت. اما این وضع تا چه هنگام ادامه خواهد داشت؟ هرچند که زبانی توانمند و غنی باشد، اما اگر در کانون گرم خانواده، در زندگی روزمره و از همه مهم‌تر در سازمان‌ها و تشکیلات و ادارات بکار برده نشود، فرسوده خواهد شد، به تدریج ناتوان خواهد شد و در پایان به انزوا کشیده می‌شود و مرگ زبانی رخ خواهد داد. در اینجا است که این زبان هم رهسپار کاروان زبان‌های مرده دنیا خواهد گردید.

درهم‌آمیختگی، تغییر هدف‌دار و متشابه‌سازی (آسیمیلاسیون) که بر روی‌گردها بوده، هیچ‌گاه به اندازه‌ی این ده سال اخیر تأثیرگذار نبوده است. چون دستاویزهای حکومتی فراوان‌تر بودند. راهکارها و فنون، توسعه یافتند، ارتباطات و تبادلات آسان‌تر شدند، روستاها خالی از سکنه شدند و دولت مرکزی^۱ که مجال و فرصتی این‌گونه را مغتنم شمرده بود، در تاریخ، برای اولین بار اقدام به پایگاه‌های مستحکم فرهنگ خود نمود. افسوس که سال‌به‌سال نفوذ و رسوخ فرهنگی ایشان بیش‌ازپیش اثرات منفی را بر پیکره‌ی زبان و فرهنگ مردم‌گرد گذارده است. هر چه که به پیش می‌رود نفوذش بر فرهنگ و زبان، بیشتر می‌شود

۱- منظور دولت ترکیه می‌باشد.

و علی‌الخصوص بر کودکان اثرپذیری داشته و آن‌ها را از داشتن فرهنگ چند هزارساله‌شان دور کرده است. این پروسه اگر متوقف نگردد، کودکان از میراث فرهنگ توانگر و غنی کُردی، بی‌بهره خواهند شد. البته این بدان معنی نیست که دیگر کاری از دست ما ساخته نیست. بلکه به هر میزان که در توان ما باشد باید متحمل واگذاری فرهنگ چند هزارساله‌مان به فرزندانمان بشویم و مانع مشابه‌سازی باشیم. از این‌روست که مسئله‌ی آموزش و پرورش کودکان، مسئله‌ی بودن و نبودن ملت کُرد است. هرکسی در این کوشش بتواند دو سنگ را بر روی هم بگذارد، شالوده و بنیاد کاری مقدس را بنا نهاده است. هدف نگارش این کتاب نیز همین است.

کار آموزش و پرورش صورتی تبادلی دارد. در اینجا چیره‌دستی، مهارت و روشمندی ارتباطات هرچند خوب باشد، تبادل همان‌قدر مؤثر خواهد بود. همان‌طور که می‌دانیم هدف آموزش و پرورش تغییر حرکت‌های مشخصی در برابر استقامتی ایستا و مشخص است. برای تغییر و البته پرورش روحیه‌ی کودکان به روحیه‌ی تعلیم و تعلم در جهت اعتلای جامعه (پیش از این تربیت کردن نامیده می‌شد) بهتر است به مقوله‌ی تبادل اطلاعات و ارتباطات پرداخته و آگاهی و اطلاعاتی را به دست آوریم. یک ضرب‌المثل چینی می‌گوید: «پرورش کودکان بیست سال پیش از تولد آن‌ها شروع می‌شود». این بدان معنی است که می‌بایست اول پدر و مادر آموزش ببینند تا بتوانند فرزندشان را پرورش دهند.

کسانی که به محیط زندگی‌شان و همین‌طور به خارج از محدوده‌ی خویش اشراف دارند؛ می‌توانند پیام‌رسان‌هایی موفق باشند. از این‌روست که قدیمی‌ها گفته‌اند: «روبا هوشیار بهتر از شیر غافل». ارتباطات و تبادل اطلاعات مهم‌ترین نکته‌ی پروسه اجتماعی شدن است. به‌خصوص طریقه یا نظام برقراری ارتباط با کودکان، می‌تواند جلوه‌گر موفقیت برای شروع و ورود به زندگی اجتماعی آن‌ها باشد. بنابراین همه‌ی پدر و مادرها باید درباره‌ی این ارتباطات، رشد و شیوه‌های تربیتی آن‌ها آگاهی علمی داشته باشند. در عصری که ما در آن زندگی می‌کنیم،

این مورد مشخصاً امری حیاتی می‌باشد.

مناسب‌ترین و سریع‌ترین راه دستیابی برای تبادل اطلاعات با کودک، گوش کردن به سخنان ایشان است. یعنی شیوه‌ی گوش دادن به آن‌ها از کنترل آن‌ها مؤثرتر است. هنگامی که کودک موضوعی را با ما در میان بگذارد و ما بجای همراهی با وی تنها رفتارهایش را کنترل کنیم و به شکل صحیح واکنش نشان ندهیم، از بابت تبادل اطلاعات و ارتباطات نامناسبمان، به شخصیت وی آسیب وارد نموده‌ایم. کودک موردنظر، خود را حقیر خواهد دید و دیدگاهی منفی پیدا می‌کند. پدر و مادر باید شرایطی را ایجاد کنند که کودک در هر زمان بتواند به راحتی نظرات خود را به زبان بیاورد. اغلب، هنگامی که کودک را اندوهگین، بیمناک و هراسناک از چیزی می‌بینیم، سعی در دور کردن آن احساس در وی می‌نماییم. این عکس‌العمل ما او را متأثرتر خواهد نمود. باید در نظر داشت هنگامی که احساس و ماجرای همان لحظه توسط بزرگ‌تر وی تکرار می‌شود و او درک متقابل را با همان شکل دوباره می‌شنود، آرامش خاطر پیدا می‌کند و آسوده می‌شود. چراکه شخصی خارج از رؤیا و درک درونی وی، او را فهمیده و متوجه شده است و به او پاسخ داده است.

کودک از پند و اندرزهای مداوم که از سوی بزرگ‌ترش اظهار می‌شود بیزار و منزجر می‌شود؛ حتی اگر منطقی و صحیح باشند. بنابراین می‌بایست ارتباط و سپس بیان موضوع با زبانی عاطفی، همراه با مهر و محبت باشد. در این صورت است که کودک با آغوش باز آن را خواهد پذیرفت. بسیاری از اوقات در زندگی روزمره میان فرزندان و پدر و مادر و حتی میان معلمان و دانش آموزان مشکلاتی پیش می‌آید. گاهی این اختلافات در قالب تنفر، لجبازی و دشمنی آشکارا می‌گردد. یعنی هر یک از طرفین، خود را صاحب حق می‌بینند. در این زمان می‌بایست خودمان را جای آن‌ها بگذاریم و از خویشتن پرسیم که آیا اگر من کودک بودم در این شرایط چه می‌کردم؟ به نظر من؛ پاسخ شما، راه حل و راه عبور از بحران خواهد بود. در زیر سایه‌ی این همدلی می‌توان دنیای کودکان را

بهتر شناخت. آن وقت است که کودک در مورد ما تصورات منفی نخواهد نکرد، هیچ؛ بلکه با آغوشی باز ما را دوست و همراه خویش درمی‌یابد.

زمانی که عیوب کودک را به رویش آورده، تحقیرش می‌کنیم یا متهمش کنیم، رفتارمان باعث می‌شود که شرایط ناگوارتر، یافتن راه‌حل دشوار و گاهی از کنترل‌مان خارج گردد. این رفتار پدر و مادرها از سوی روانشناسان به‌عنوان تربیت سمّی (فرزند پروری مسمومیت‌زا) شناخته می‌شود. تربیت سمّی به دلیل عدم تفاهم ایجاد می‌گردد (جوجل اوغلو ۱۳۷۵). در مقابل؛ هنگامی با شیوه‌ای صحیح به بیان موضوع اقدام می‌کنید که وی را آگاه کنید - به‌جای تحقیر - راه‌حلی برای حل مشکل خواهید یافت.

تمامی تکاپو و جنب‌وجوش انسان‌ها و موجودات زنده مربوط به کردارشناسی (پدیدایی فردی) می‌باشد که خود منشأ و انگیزه به خودنمایی در برابر محیط اطرافشان می‌باشد. برای کنکاش و تحلیل اصل خودنمایی، تحقیقات زیادی بر روی کودکان صورت گرفته است تا مشخص کند، کدام محرک بر واکنش‌های کودکان تأثیر می‌گذارد. برای مثال اینکه چرا بعضی از کودکان خجالتی و کم‌رو هستند؟ چرا برخی کوشا و بیش‌فعال هستند؟ چرا برخی از کودکان جسور و شجاع هستند و در مقابل، بعضی کم‌جرات و ترسو هستند؟ چرا برخی از کودکان بی‌اراده و منزوی هستند؟ چرا بعضی از کودکان موفق و کارا هستند؟ چرا عده‌ای از کودکان درون‌گرا و ناتوان هستند؟ می‌توان به پرسش‌های بیشتری اشاره کرد که کار به تطول خواهد کشید. در نتیجه می‌توان پاسخ داد که واکنش کودکان در برابر محیط و اجتماع، حال آنکه مثبت یا منفی، تأثیرپذیری و نوع نگرش خانواده بر وی بوده است (یاوزر ۱۳۶۱).

ارتباط پدر و مادر با کودک، اساس ارتباط با جامعه است. با نگرش بر ساختار کوچک‌ترین واحد اجتماعی کردها یعنی خانواده، با مرجعی مقتدر (استبدادی)، سیستمی بسته و مرزبندی شده، بسیار مراقب و تفتیشی (بازرسی و کنترل بیش‌ازحد) روبرو خواهیم شد. یعنی در این شرایط، کودک؛

مطیع، تسلیم، کنش‌پذیر و بی‌اراده بزرگ خواهد شد. همچنین اگر کودکی با روحیه‌ی پرسشگر، کوشا و بیش‌فعال در این خانواده متولد شده باشد، سرافکنده و سرکوب خواهد گردید. رفتار این‌گونه خانواده‌ها را، تلاش آگاهانه برای کنار نهادن افکار و تجارب ناخوشایند از حیطه‌ی خود آگاهی می‌نامند. به بیانی دیگر، کودکانی که در منزل حرف‌گوش‌کن و مطیع هستند به راحتی با خانواده ارتباط برقرار می‌کنند و برخلاف آن، کودکانی که باشهامت و توانمند هستند، نمی‌توانند ارتباط مناسبی با پدر و مادر داشته باشند و بنای ناسازگاری در این ارتباط گذاشته می‌شود. مخصوصاً در این ده بیست سال اخیر، پس از تخلیه اجباری روستاها و سوزاندن خانه‌های روستائیان، خانواده‌های کُرد مجبور شدند که به شهرها کوچ کنند. نتیجه‌ی این کوچ‌ها، از هم پاشیدگی بنیاد خانواده‌ی کُردی بود. اگرچه این موضوع با مبحث ما در این کتاب، ارتباطی غیرمستقیم دارد اما پیامد این گسیخت‌ها، ضربات روحی و روانی نامناسبی در میان اجتماع کُردها در پی داشت.

در میان یک اجتماع، گونه‌های مختلف خانواده وجود دارند که به لحاظ رفتاری متمایز هستند. اگر بخواهیم آن‌ها را برشماریم به پدر و مادرهای مستبد و سختگیر، پدر و مادرهای سهل‌انگار و بی‌دقت، خانواده‌های گسسته و پریشان، خانواده‌های متزلزل و آشفته، پدر و مادرهای خیلی حساس و کنجکاو، خانواده‌های ناتوان و سست‌بنیان، پدر و مادرهای مردد و ناآرام و در مقابل پدر و مادرهای آگاه، پشتیبان و خانواده‌های برابری‌طلب و دموکرات برمی‌خوریم. خودتان می‌توانید حدس بزنید که خانواده‌ای که خواستار مساوات است و ما به خانواده برابری‌طلب و دموکرات از آن یاد بردیم، سالم‌ترین و بهترین مهد پرورش کودکان صالح و مفید در جامعه خواهند بود. البته این نوع خانواده با تمام خصوصیات برابری و همانندی فکر اعضا ممکن پذیر نیست. یعنی در خیلی از خانواده‌های ویژگی‌های برابری و مساوات دیده می‌شود، اما بازهم مرجع قدرت، حاکم خواهد بود. به‌طور کلی خانواده‌ها در

سه گروه خانواده‌های **مفتش و مراقب**، خانواده‌ی **دموکرات و پشتیبان** و خانواده‌های **بی‌اراده و سهل‌انگار**؛ جای می‌گیرند.

خانواده‌ی مفتش و مراقب، سعی دارد که کلیه حرکات و سکناات کودک را کنترل و در یک قالب و فرم شکل بدهد. بیشتر اوقات شیوه‌های تهدیدی، ترعیبی و تنبیه بدنی را پیش می‌گیرد. غالباً واکنش‌هایی همانند خشمگین شدن، تحویل نگرفتن، تحقیر کردن را نسبت به کودک نشان می‌دهد. اما کودک نمی‌تواند درک کند که در مقابل چه کاری، چه پیشامدی خواهد داشت چراکه بر اساس ترس رشد می‌کند و در آینده شخصی بزدل، ترسو و یا شخصی سرکش و یاغی از آب دربیاید و گاهی نتیجتاً هم بزدل و هم یاغی شود.

خانواده‌های بی‌اراده و سهل‌انگار، در مقابل رفتارها و واکنش‌های کودکانشان توجه خاصی نشان نمی‌دهند و بی‌تفاوت هستند. به فرزندانشان وابستگی نداشته و نمی‌دانند که کودکشان دارای چه خصوصیتی می‌باشد. فرزندان این‌گونه خانواده‌ها اکثراً لابلالی، پرخاشگر و یورشگر هستند. هیچ‌گاه ارزشی برای بزرگ‌تر خود قائل نیستند و در مقابل آن‌ها طغیان می‌کنند. همیشه دارای پندار و کردارهای منفی، متفاوت و در تقابل با دیگران هستند.

خانواده‌های دموکرات و پشتیبان، توجه ویژه‌ای به کودکان داشته، رفتار و اعمالشان همسان و توأمان است و از همه مهم‌تر اینکه شخصیت کودک را پذیرفته‌اند. این‌گونه است که زمینه‌ای جهت رشد روانی سالم و کارآمد به وجود می‌آید. زیرا کودک از سوی پدر و مادرش مانند ضمیر و نفس خودش پذیرفته شده و ارزیابی شده است. برای پیشرفت کودک، مهم‌ترین نکته این است که پدر و مادر، گنجایش و ویژگی‌های فری آن‌ها را شناسایی و در همان راستا پیش ببرند. کودک باید متوجه مهر و محبت پدر و مادرش بگردد و با اتکای به نفس پیش برود. به‌رروی دانستیم که خانواده‌ی سالم و کارآمد، لازمه‌ی اجتماع است و همچنین مقتضی پیشرفت و ترقی کودکان است.

کتاب در دست شما به دو فصل تقسیم شده است. فصل اول درباره‌ی

ویژگی‌های رشد در دوران کودکی است که در آن رشد جسمانی و حرکتی که عامل اصلی حرکت در سازوارهای موجودات زنده می‌باشد بحث می‌شود. همچنین مباحثی چون رشد اجتماعی عاطفی، رشد ذهنی و رشد زبانی مورد پژوهش قرار گرفته‌اند. هدف از باز کردن این مباحث این است که پدر و مادر به‌طور خلاصه، اطلاعاتی عمومی درباره این دوره سنی از کودک کسب بکنند. در بخش پایانی فصل اول به برخی از مشکلات کودک‌کان و راه‌حل‌هایی پیرامون آن‌ها پرداخته‌ایم.

در فصل دوم به ویژگی و اهمیت روایت‌های عامه، پرداخته‌ایم. بی‌شک از این میان به قصه و قصه‌گویی توجهی خاصی نموده‌ایم. چراکه این گونه‌ی ادبیاتی در میان ادب عوام، کهن‌تر از همه آن‌هاست و دوام و بقائی خارق‌العاده، مرموز و حیرت‌انگیز دارد. در انتهای کتاب بررسی، تبیین و تفصیلی بر برخی نمونه‌های ادبیات غنی‌گُردی آماده‌شده که به‌راستی سنجش را به عهده خوانندگان خواهیم گذاشت.

همچنین دو آزمون ترجمه‌شده به گُردی/فارسی ارائه‌شده است که یکی از کتاب تست روانشناسی کودک‌کان با استفاده از داستان^۲ نوشته خانم لوئیزا دوس می‌باشد و از ده قصه به دست آمده است. هدف این تست اثبات کردن برخی از مشکلات کودک‌کان است. منبع دوم آزمون‌ها از مقاله‌ای به نام مقیاس نگرش والدین و پرورش کودک^۳ بوده است. اگرچه این دو تست تاکنون در جامعه‌ی گُرد بررسی، منطبق و مورد آنالیز قرار نگرفته باشد، مطمئن هستیم که کسانی که این دو تست را در خانواده خود آزمایش کنند، متوجه خواهند شد که جزو کدام‌یک از گروه‌های معرفی‌شده، هستند. والدین خود می‌توانند تست نگرش خانوادگی را می‌توانند بر خود انجام داده اما این مستلزم پیش مطالعه مبحث را خواستار است. تست لوئیزا دوس، ضرورتی است که پدر و مادر می‌بایست بر

1950 Louisa Düss, La méthode des fables en psychanalyse infantile, L'Arche, -۲
(parental attitude research instrument (PARI -۳

کودکشان انجام داده و دریابند که کودکشان در چه وضعیتی قرار دارد و در صورت نیاز از متخصص مشاوره بگیرند.

بازهم لازم می‌بینم که اعلام کنم، هرچند کتاب به سبک و سیاقی علمی و تخصصی نوشته شده باشد، بازهم به شکل آکادمیک آماده نشده است. دلیلش هم مشخص است که تقریباً اولین پژوهش آکادمیک و فرهنگی بر روی جامعه‌ی کُردهاست. اگر تلاشی هم صورت گرفته باشد، متأسفانه اندک بوده‌اند و هدف دیگری را پیش گرفته بوده است. البته در منابع و مآخذ خواهید دید که به بسیاری از کتب و مقالات ارزشمند سر زده شده و مورد بررسی قرار گرفته شده‌اند. بی‌شک تجربه ده‌ها سال کار و کوشش در همین راه برایم رهنمون بوده و مرا در تألیف این کتاب یاری داده است.

شایان ذکر است که کتاب به زبانی ساده نوشته شده است چون در کارهای این‌گونه، تعصب زیاد بی‌فایده است. چون این کتاب برای خانواده‌ها نوشته شده است. از این روی تا آنجا که از دستم برآمد، واژه‌های آکادمیک و علمی را به زبانی ساده و روان نوشتم. برای دستیابی به نوشتن واژه‌های شیوا و سلیس از کتاب فرهنگ لغت کُردی ترکی و ترکی کُردی آقای زانا فاروقینی استمداد جستیم. واژه‌هایی را که در هیچ منبع نیافتم، از روی ناچاری خود برابرسازی نمودم و در انتهای کتاب، برای واژه‌های تخصصی، فرهنگ لغتی هم آماده نمودم تا آغازی برای فرهنگ روانشناسی کُردی نیز باشد.

تلاش نمودم که تمامی منابعی که به کودک مربوط می‌شوند را در این کتاب ذکر نمودم. و صد البته منابع فراوانی هم وجود دارند که اگر خودم نخوانده باشم، بر اساس قاعده اخلاقی نمی‌توانم اتخاذ کنم. به عنوان مثال کارهای ارزشمند جناب استاد حجی جندی که درباره کودک‌کان بوده است که علیرغم پیگیری‌هایم، تاکنون هم به دستم نرسیدند. بازهم باید از نویسندگانی که کتاب‌هایی، درباره ادبیات کودک‌کان و ادبیات شفاهی نوشته‌اند، اما به عنوان مأخذ، از آن‌ها بهره‌مند نشده‌ایم و در لیست منابع قرار داده نشده‌اند،

عذرخواهی کنم. امیدوارم که در کارهای بعدی‌ام، با ذکر گزیده‌ای از اثر به آن جامه عمل بپوشانم.

خوانندگان می‌توانند این کتاب را با عناوینی چون «آغازی برای روانشناسی کودکان» یا «شروعی برای راهبردهای تعلیم و تعلم» حساب کنند زیرا که عنوان‌های نامبرده بی‌ارتباط نیستند. اما من نام کتاب را «کودک و قصه» نهادم و سبب هم نام دو فصلی که در کتاب برگزیده شده و به آن بسط داده شده است. امیدوارم که در آینده کارهایی در همین زمینه گسترده‌تر و پیشی‌جسته‌تر انجام شود. و به امید اینکه خانواده‌های کُرد از این کتاب بهره‌مند شوند.

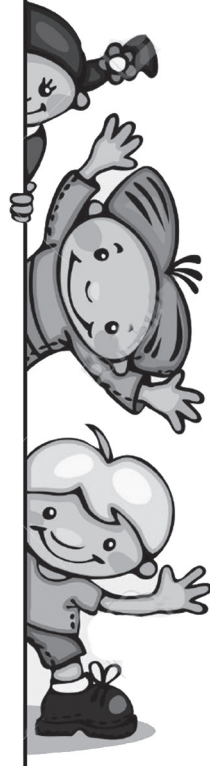
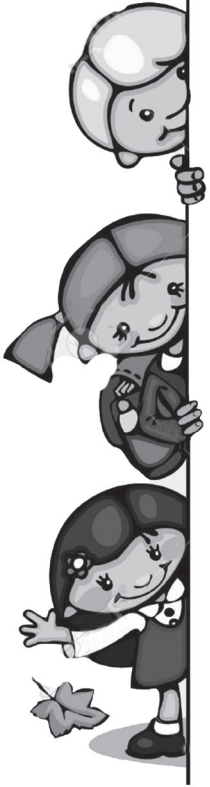
رمضان پرتو

دی‌ریبر ۱۳۸۷



فصل اول:

کودک



کودک

در زبان کُردی برای سنین پیش از دوازده و سیزده سال، اسامی چون Zarok, xizan, zaro, zarî, gede, gedek, sêlek, slwlek, doman, qeçek, sebî, mindal, eyal, tifal, biçûk, و غیره بکار برده می‌شود.^۴ از این رو که واژه کودک در میان اجتماع متداول تر و در میان لهجه‌های دیگر هم شناخته شده است، ما نیز عنوان کودک را بکار خواهیم برد.

در این فصل ما بحث دوران کودکی (طفولیت) را خواهیم نمود که عموماً برای سنین تولد تا ۱۱-۱۳ در نظر گرفته می‌شود (کولاکسیز اوغلو ۱۳۸۱). این دوره با بازی و سرگرمی شروع می‌شود و تا دوران بلوغ و رشد ادامه دارد. دوره نوزادی که از تولد تا ۲ سالگی است، دوران کودکی اولیه یا پیش از دبستان که بین ۳ تا ۶ سالگی می‌باشد و کودکی میانی و پایانی که به دوران دبستان هم شناخته می‌شود و بین سنین ۶ تا ۱۳ سال می‌باشد. بررسی دوران کودکی بر روی تکامل جسمی، ذهنی، اجتماعی و عاطفی آن‌ها به صورت جداگانه صورت می‌گیرد. در حقیقت پیمایش این دوره‌ها با هم و در کنار هم خاتمه می‌پذیرند. در ابتدا همانند «یان آموس کمنسکی»، «میشل دو موتین»، «ژان ژاک روسو»، «فرانسوا دو سلینیاک دو لا موت فنولون»، «ماریا مونته سوری»، «یوهان هانریش پستالوزی»، «فردریک فریبِل»، «زیگموند فروید»، «اریک اریکسون»، «آلفرد آدلر»، «کارل راجرز»، «ژان پیاژه»، «پیرز هریس» و بسیاری از فلاسفه و دانشمندان که بر اهمیت آموزش در دوران کودکی (کانتار جیواغلو ۱۳۴۰) تأکید نموده‌اند، ما نیز مبنا را بر شکل‌گیری شخصیت در دوران کودکی می‌گذاریم. چون در واقع، دوران رشد شخصیت که تا سن ۸ سالگی می‌باشد، بر تمامی دوران زندگی آن شخص، اثر مستقیم دارد. بعد از سپری شدن همین سال‌هاست که شخصیت شکل گرفته‌ی کودک ۴-کودک، نوباوه، نوبا، بچه، طفل، خردسال، کوچولو، نونهال، نی‌نی، ولد، صبی، شازده،

آشکارا می‌شود. یعنی کودکی که در این دوره بتواند احساس اعتماد به نفس خود را کسب کند، در زندگی آینده‌اش موفق‌تر و سربلندتر خواهد بود و اگر برخلاف این باشد یعنی با حس خود کم‌بینی و عقده‌ی حقارت این دوران را گذرانیده باشد، با رکود روحیه روبرو شده و کامروا نخواهد شد. می‌توان نتیجه گرفت که نقش والدین در رشد شخصیتی کودک، نسبت به نقش دبستان و محیط اطراف؛ بسیار پررنگ‌تر می‌باشد. البته این بدین معنا نیست که دبستان و محیط زندگی تأثیری بر شکل‌گیری روان و رشد شخصیت کودک ندارند.

رشد دارای ابعاد مختلف و فرایندی پیچیده است (جوجل اوغلو ۱۳۷۲). مفهوم رشد گاهی اوقات با مفهوم بزرگ شدن و تکامل درآمیخته می‌شود.

بزرگ شدن از بابت قد و وزن و همچنین افزایش وزن انسان که به معنای فرآیند افزایشی می‌باشد و به منظور ویژگی‌های جسمی و فیزیکی اطلاق می‌شود.

تکامل (نضج) آن است که به صورت غریزی و بدون تلاش انسانی به همراه یک سری ویژگی از زمان تولد پدیدار شده باشد. این مکانیسم، بی‌خبر مشغول فعالیت است.

بنابراین رشد، این دو مفهوم را هم شامل می‌شود. رشد یعنی؛ قابلیت‌هایی که از هنگام تولد وجود دارند و به همراه کنش و واکنش‌های (تعامل) ارادی کودک و ارتباط بیرونی وی به شکلی نظام‌مند و دارای ساختار به‌پیش می‌روند (اوزایدین ۱۳۶۳). البته رشد در میان همه کودکان، یکسان نیست. ویژگی‌های ژنتیکی و ویژگی‌های محیطی در این فرآیند مشخصه می‌باشند. کودکان به‌واسطه‌ی یک سری عوامل و معیارها، متفاوت از یکدیگر رشد می‌کنند. کودک در محیطی بسته شروع به زندگی می‌کند، سپس باقاعده و قانون پا بر نردبان ترقی گذارده و رشد می‌کند. ساختاری که ۹ ماه

پیش زیست او را در این محیط بسته رقم زده بوده، او را در قالب اندامی انسانی متولد می‌کند. پس از تولد، بزرگ شدن و رشد ادامه پیدا می‌کند و در دوره‌های مختلف، بدن توسط غدد درون‌ریز که شامل غده‌ها و سایر سلول‌های تولیدکننده هورمون هستند، به رشد خود ادامه می‌دهد. بلند شدن، قد، تغییر در صدا که با رشد حنجره، تارهای صوتی بلندتر و ضخیم‌تر می‌شوند و همچنین رنگ پوست را هم دربرمی‌گیرد. در داخل بدن ساعتی بیولوژیکی مشغول فعالیت می‌باشد که در زمان‌هایی غدد درون‌ریز را فعال می‌کند. رشد از ماهیچه‌های سر و چشم سپس مابقی اندام مثل قفسه سینه، دست و پاها و انگشتان به جریان می‌افتد. و در ادامه از رگ‌های قفسه سینه تا به مویرگ‌های سر انگشتان گرفته، خون در بدن به جریان می‌افتد. این بدین معناست که یک سری فعالیت‌های درونی از سر تا به پا گرفته، تکامل را ادامه می‌دهند (بایمور ۱۳۷۹).

فرآیند بیولوژیک و شروط محیطی ای که انسان در آن ظهور یافته است، با هم در تعامل‌اند. چرا که تشکیل حیات به فراهم شدن و امکان محیطی بستگی دارد. پس نمی‌توان این گونه تلقی نمود که رشد بیولوژیکی قائم‌به‌ذات است و بدون اثرپذیری از محیط، شرایط زیست را محقق می‌کند. رشد، با فرآیندی بیولوژیکی که کودک خود آورده است، با شرایط محیطی اش ایجاد می‌گردد.

متخصصان در این باره اظهار نظرهایی متفاوت داشته‌اند. در اینجا به برخی از این نظریات می‌پردازیم. زیگموند فروید مراحل رشد را روانی-جنسی می‌داند، اریک اریکسون از مرحله روانی-اجتماعی سخن به میان آورده است و ژان پیاژه به رشد ذهنی اعتقاد دارد. نظریه‌ی این سه بزرگوار به‌طور خلاصه در ذیل آورده شده است.

نظریه زیگموند فروید:

ماه‌های بین تولد تا ۱ سالگی مرحله‌ی دهانی است که دهان خود نقطه

مرکزی تحریک^۵ است. ارتباط وی با خارج یک‌سویه است. یعنی تنها از بیرون خوراک دریافت می‌کند.

سنین ۲ تا ۳ سالگی مرحله‌ی مقعدی را شامل می‌شود که مقعد خود نقطه مرکزی تحریک است. کودک باید لذت ناشی از دفع را به تأخیر بیندازد. در این دوره، یادگیری آداب توالیت و نظافت شکل می‌گیرد.

سنین مابین ۴ تا ۵ سالگی، تناسلی می‌باشد که آلت تناسلی نقطه مرکزی تحریک است مرحله‌ای از رشد که فرآیند ناخودآگاه جنسی را که از سوی پدر و مادر نامقبول است والایش نمود و به تعبیری، آسان نماید.

سنین ۳ تا ۶ سالگی که به‌منظور ارتباط با والدین مرحله‌ای حساس محسوب می‌گردد. مرحله‌ای غیرمنطقی و این به دلیل تعارض پیچیده‌ای است که حول دو عقده اُدیپ^۶ در پسران و عقده الکترا^۷ در دختران شکل می‌گیرد. اگر ارتباط والدین با کودک کنترل شده باشد، این عقده حل می‌شود. اما اگر مشکلی در میان ارتباط به وجود آید، خود دلیلی بر وجود مشکلات پیشرو خواهد بود.

سال‌های بین ۶ تا ۱۲ سالگی مرحله نهفتگی می‌باشد که غریزه جنسی پایمال خواهد شد و مهم‌ترین وظیفه، شیوه‌ای برای مراقبت و محافظت از آن می‌باشد. سال‌های بین ۱۳ تا ۱۸ مرحله جنسی است که بازم شور جنسی نقطه مرکزی تحریک هوشمندی محسوب می‌شود که مهم‌ترین وظیفه ایجاد ارتباط جنسی مناسب و کامل است.

نظریه اریکسون:

از تولد تا ۱۸ ماهگی مرحله‌ی حس اعتماد در برابر بی‌اعتمادی. در این مرحله همه‌ی تکاپوی نوزاد برای رسیدن به نیازهایش می‌باشد. اگر نیازهایش

۵- Central stimulant point

۶- Oedipus Complex

۷- Electra Complex

فراهم گردند - که البته از سوی مادر بر آورده می‌شود- در این هنگام باور خواهد کرد که مادرش همیشه در کنار و به یاد اوست. این گونه است که ارتباطی گرم بین او و مادرش ایجاد می‌شود. اما این ارتباط می‌بایست به‌طور مداوم، درست و یکسان باشد. مهم این است که کودک به حس اعتماد کامل دست یابد. اعتماد دوطرفه می‌باشد یعنی هم از سوی او و هم از سوی دیگران است که با مورد آزمایش قرار دادن در همان دوره کسب می‌کند. در واقع باید گفت که احساس اعتماد، یک رشد مؤثر و یک شخصیت سالم را به وجود می‌آورد.

سنین بین ۱/۵ سالگی تا ۳ سالگی مرحله‌ی خودمختاری و استقلال در برابر شرم و تردید. اگر کودک از یادگیری آداب توالیت و نظافت سربلند بیرون نیاید، احساس شرمندگی و شک به او دست می‌دهد و خود را ناتوان و عاجز می‌بیند. یادگیری آداب توالیت این است که کودک بیاموزد دفع و ادرار خود را در ک و به والدین اطلاع بدهد.

سنین بین ۳ تا ۶ سالگی مرحله‌ی ابتکار در برابر احساس گناه است که حس خودباوری و تحرک در کودک زیاد می‌شود. اگر با والدینش سازگاری نداشته باشد، شاید احساس گناه در او ایجاد شود و خود را ناکارآمد و مایه‌ی آزار تصور کند. در این حالت امکان دارد که حس ابتکار وی هم رشد نکند.

سنین بین ۷ تا ۱۲ سالگی مرحله سازندگی در برابر حقارت است که شخص می‌بایست تمامی مهارت‌هایی که هم سن و سال‌هایش (خواندن، نوشتن، اشتراک در یکی از بازی‌های جمعی مثل فوتبال، دوچرخه‌سواری و غیره) را بیاموزد، در غیر این صورت کودک نسبت به خود بدبین شده و احساس حقارت می‌کند. به دلیل اینکه در این مرحله همه‌ی سعی و تلاشش را در دبستان صرف آموختن و تمرین کردن می‌نماید، دائماً در پیشی گرفتن و رقابتی سخت با هم سن و سال‌هایش قرار دارد.

همچنین سال‌های ۱۲ تا ۲۱ سالگی را در کسب هویت خود سپری می‌کند

که اگر مقصود نرسد، دچار سردرگمی و بحران هویت خواهد شد. شخص برای اینکه توانسته باشد در میان اجتماع کار آمد و توانمند جلوه کند و ضمن فعالیت در آن، جایگاه هویت خود را بازشناسد. اگر بدانیم که چه می‌خواهیم و چه خواهیم شد، در آن صورت می‌توانیم بگوییم که بر پایه‌ی جستجوهایمان هویت و نقشمان را کسب نموده‌ایم.

نظریه پیاژه:

از تولد تا ۲ سالگی مرحله حسی و حرکتی می‌باشد که نوزاد از طریق حواس و رفتارهای حرکتی با جهان پیرامون خود ارتباط برقرار می‌کند. سال‌های بین ۲ تا ۶ سالگی مرحله‌ی پیش‌عملیاتی می‌باشد که کودک از راه پنداشت ذهنی و گفتاری محیط اطرافش را تعریف و مقصود خود را بیان می‌کند. در این دوره اشیاء و موجودات زنده را با بکار بردن واژه تعبیر می‌کند. این در حالی است که وی به نقطه‌نظرهای خود مطابق چیزهایی که می‌بیند اعتقاد دارد.

سال‌های بین ۶ تا ۱۲ سالگی، مرحله‌ی عملیات عینی می‌باشد که در این دوره گامی بزرگ برای استدلال و علت و معلول‌ها برداشته می‌شود. اکنون کودک بر اساس تجربه‌هایش می‌تواند عملیات محاسباتی مانند جمع، تفریق، ضرب، تقسیم، دسته‌بندی و مرتب کردن را انجام دهد.

آن‌گونه که برآورد شد، فروید بیشتر به موضوع روان‌پویشی (محرکه‌ها و انگیزه‌های مؤثر در فکر) در تعبیر غوطه‌وری و لیبیدو (زیست‌مایه که بیشتر به امور شور و هوس جنسی مربوط می‌شود) پرداخته است و نظریه خویش را بر روی این پویش، برقرار نموده است. اریکسون به موضوع احساسات و پویش بیرونی پرداخته و تحت تأثیر نظریه‌پردازان دیگر بحث رشد مرحله‌ای را مطرح می‌کند. نظریه رشد مرحله‌ای پیاژه به تشریح رشد شناختی کودکان می‌پردازد. رشد شناختی، مستلزم تغییرات در توانایی‌ها و فرایند شناخت است. البته نظریات دیگری هم وجود دارند که ما تنها به بخشی از آن

اکتفا نمودیم. این نظریه‌ها تأثیر به‌سزایی در شکل‌گیری آموزش و پرورشی نظام‌مند و همچنین تغییرات بنیادین بر تعلیم و تربیت کودکان بوده است. اما صحیح نیست که از موضوع مراحل رشد کودک به‌سادگی گذر کنیم و با اعلان و طرح چند نظریه، خوانندگان را از شرح و تفسیر این مرحله‌ی مهم محروم کنیم. هر نظریه از سویی به مسئله نگریسته است. اگر از ابتدای تخم‌گذاری در رحم، موضوع را بازبینی کنیم، می‌بینیم که هنگام بارور شدن تخمک توسط اسپرم، ۲۳ عدد کروموزوم مادر با ۲۳ عدد کروموزوم پدر پیوسته و ۴۶ عدد کروموزوم را ایجاد می‌کنند که بنیاد بیولوژیکی تولیدمثل می‌باشد. این ۴۶ کروموزوم هستند که در تعیین جنسیت نوزاد نقش ایفا می‌کنند. می‌بینید که رشد از پیش از تولد به وجود آمده است و همچنان ادامه دارد.

به‌طور خلاصه می‌توان گفت که رشد و نمو انسان، تغییرات منسجمی می‌باشند که با هدف تولد، گام‌به‌گام به مرحله‌ی افزایش وزن انسان اثر می‌گذارند، قد و قامت بلند می‌شود، تناسب‌اندام تغییر می‌کند، رشد کارکردگرایی و تکامل ذهنی کودک صعود می‌کند، زندگی عاطفی‌اش را استحکام می‌بخشد و همچنین در جهت تحول و پیشرفت بی‌وقفه و پی‌درپی زندگی‌اش تا پایان عمر ادامه می‌دهد.

جدول مراحل رشد:

پیش از تولد	پس از تولد
باروری: از تخمک‌گذاری تا هفته دوم	نوزادی: تولد تا هفته چهارم
روانی: از هفته سوم تا پایان هفته هشتم	نویاگی: هفته چهارم تا دوسالگی
جنین: از ماه سوم تا تولد	دوره کودکی اولیه: دو تا شش سالگی
تذکر: شماره‌هایی که درون پرانتز (...) نوشته شده‌اند، برای پسرها می‌باشد.	دوره پایانی کودکی: شش تا یازده سالگی (شش تا سیزده سالگی) بلوغ: یازده تا بیست سالگی (سیزده تا بیست سالگی)

البته این جدول مربوط به آمار ترکیه می‌باشد و مستقیم مربوط به کودکان کرد نیست. با این حال شماره‌های ذکر شده، آن‌چنان تغییری نمی‌کند.

ایام رشد کردن

دوره‌ی کودکی با تکامل جسمی، ذهنی، اجتماعی و عاطفی همراست و به‌صورت جداگانه پژوهش می‌شود. همان‌گونه که گفته شد این دوره در میان هم و به همراه یکدیگرند. هنگامی که مراحل رشد فیزیکی و ذهنی کودک مورد بررسی قرار می‌دهیم، می‌بینیم که گرچه رشد افراد با هر نژاد و قوم در یک معیار نیست، بازهم خصوصیات و ویژگی‌ها در یک نظام پدید می‌آیند. یعنی فرزند انسان در هر جغرافیا که باشد رشد او با ساختاری طبقه‌بندی‌شده پیش می‌رود. بسیاری از ما بر این باوریم که نوزاد، مدل کوچک‌تر انسان کامل است. گویا احساسات و نیازمندی‌هایش به احساسات و نیازمندی‌هایش ما شباهت دارد. با این استنباط می‌توانیم مثل بزرگ‌ترها با او قرارداد هم ببندیم. این‌گونه است که در بزرگ کردن و تربیت کردن آن‌ها دچار اشتباه می‌شویم. برخلاف این تصورات، کودک در دنیایی متفاوت از آمال و آرزوها، بسیار با ما متفاوت می‌باشد. دنیای کودک دنیایی پویاست، لحظه‌ای آرام و قرار ندارد و پی‌درپی در حال تغییر و دگرگونی است. این در حالی است که دنیای بزرگ‌سالان ایستایی است، اوضاع و احوالی که در جای خود ساکن است و آرام‌گرفته است. دوره‌ی کودکی به ایام طلایی نیز شناخته می‌شود، زیرا ۷۰٪ از فراگیری و آموزه‌های اکتسابی را در همین دوره به دست می‌آورد. ذهنشان همچون ضبط‌صوت، اطلاعات، مفاهیم و مصادیق را در تصرف درمی‌آورد. حافظه؛ این داده‌ها را تحلیل کرده و به عمل تبدیل می‌کند. سپس ذهن کودک این اعمال را در قالبی طبقه‌بندی شده، کُندبندی می‌نماید و در حافظه‌اش می‌سپارد تا زمانی که احساس نیاز شود و به‌صورت فرمان از مغز بازخواست و مرحله اجرا گذارده شود. نتیجه‌ی برخی از تحقیقات نشان داده که اگر در این دوره آموزش‌ها و اجازه‌ی تحرکات مناسب به کودکان ارائه نگردد، در دوران بعدی همین تحرکات، تأثیرات کمتری در تغییرپذیری کودک خواهند داشت. بر اساس نظریه‌ی بنجامین بلوم، حدود ۵۰٪ از رشد هوش از تولد تا ۴ سالگی صورت

می‌گیرد. ۳۰٪ این رشد بین ۴ تا ۸ سالگی و تنها ۲۰٪ آن از ۸ تا ۱۷ سالگی محقق می‌شود (فیدان ۱۳۵۶). یعنی آشکارا می‌توان گفت که ویژگی‌های دوره رشد کودک با مقایسه با دوره‌های دیگر بسیار متفاوت‌تر و مهم‌تر است. در رشد و بزرگ شدن انسان‌ها بعضی از مراتب مهم می‌باشند. این مراتب بحرانی و حساس می‌باشند. دوره‌ی نوباوگی و کودکی اولیه یعنی تا ۵ سالگی دوره‌های حساسی هستند. اگر در این دوره‌ها، کمبود و نقصانی وجود داشته باشند، با پسرفت و رکودی غیرقابل جبران و تلافی روبرو خواهد شد. با تعمیمی جهان‌شمول، ایام رشد؛ پیش از تولد تا ۱۱-۱۳ سالگی یعنی نوزادی، نوباوگی، دوره کودکی اولیه و دوره پایانی کودکی، محسوب می‌شود. بازم با پذیرشی جامع می‌توانیم به این دسته‌بندی برسیم: رشد حرکتی، رشد اجتماعی-حسی، رشد ذهنی و رشد زبانی.

رشد پیش از تولد

انسان نیز همانند موجودی از گروه موجودات زنده، فرزند خود را از طریق تولیدمثل، به دنیا می‌آورد و همان‌گونه که مطلعید اسپرم‌های نرینه از طریق مهبل وارد رحم می‌شوند و به تخمدان می‌رسند. از این زمان فرآیند باروری آغاز می‌شود و زن آبستن می‌شود. یعنی اسپرم مرد با تخمک ترکیب شده و شرایط برای به وجود آمدن نوزاد مهیا می‌شود. در ابتدای باروری، تخمک لقاح یافته یا همان زیگوت^۸ به وجود می‌آید. زیگوت در لوله رحم ایجاد می‌شود و تمامی ویژگی‌های پدر و مادر را داراست. در یک زیگوت به‌طور معمول ۴۶ کروموزوم وجود دارد که نیمی از متعلق به مرد و نیمی دیگر متعلق به زن می‌باشد. ۲۲ جفت کروموزوم همتا (کروموزوم‌های اتوزوم) و یک جفت کروموزوم جنسی که مخصوص تعیین جنسیت است وجود دارد. اگر جفت کروموزوم جنسی به‌صورت XX باشند فرد از نظر ژنتیک دختر است. و اگر جفت کروموزوم جنسی به‌صورت XY باشد فرد

از نظر ژنتیک پسر خواهد بود. یک کروموزوم جنسی از گامت اووسیت و کروموزوم جنسی دیگر از گامت اسپرم مشتق می‌شود. در گامت مردانه یک کروموزوم Y وجود دارد که با دیگر کروموزوم‌های زن و مرد متفاوت است و همین Y یک مرد را از یک زن جدا می‌کند. بنابراین این ژن‌های موجود در کروموزوم‌ها هستند که بنیاد ژنتیکی جاندار می‌باشد و همین‌طور شخصیت وی را مشخص می‌نماید.

مراحل رشد پیش از تولد، از مرحله‌ی تقسیم سلولی شروع و با تغییرات شیمیایی، شکل‌گیری اندام و بافت‌ها و در انتها مرحله‌ی سازمان‌دهی و انجام وظیفه، برای تولد آماده می‌شود. این دوره را می‌توان به سه مرحله‌ی قابل بررسی، تقسیم کنیم. مرحله‌ی اول زیگوت، مرحله‌ی دوم رویانی و سومین مرحله، مرحله‌ی جنینی می‌باشد.

مرحله‌ی زیگوت، با باروری شروع می‌شود و تا دو هفته ادامه دارد. زیگوت به‌منظور ازدیاد، تقسیم سلولی انجام می‌دهد و با ازدیاد سلولی رشد را ادامه می‌دهد. پس از آنکه تعدادش بین ۱۲ تا ۱۶ سلول رسید، از لوله رحم توسط انقباض ماهیچه‌های رحم، به رحم سوق پیدا می‌کند. زیگوت خود از سه لایه‌ی جنینی ایجاد می‌شود و رویان را پدید می‌آورد. لایه اول برون‌پوست (اکتودرم) نام دارد که سیستم‌های عصبی (مغز، نخاع، اعصاب و ...)، مو، ناخن، دندان و سلول‌های پوستی را شامل می‌شود. لایه‌ی دوم، لایه‌ی زاینده‌ی میانی جنین یا لایه‌ی میان‌پوست (مزودرم) است که از استخوان‌ها، عضلات و سیستم گردش خون، دستگاه‌های ادراری و تناسلی تشکیل می‌شود. لایه‌ی سوم (اندودرم) در تشکیل دهان، ریه‌ها، روده‌ها، سیستم اولیه ادراری، و همچنین تیروئید، کبد و لوزالمعده نقش خواهد داشت.

مرحله‌ی رویانی، از هفته سوم آغاز و تا هفته هشتم ادامه خواهد داشت. در این مرحله توده‌ی سلولی بلاستوسیت خیلی سریع شروع به شکل‌دهی جنین می‌کند. محل شکل‌گیری گوش، قفسه سینه و دست و پاها مشخص

می‌شوند. در میان هفته‌های ششم تا هفتم بارداری؛ چشم، لب، سوراخ‌های بینی و انگشت‌ها آشکار می‌شوند. از هفته‌ی هفتم به بعد محل دندان‌های شیری و زبان و سپس اندام جنین شکل می‌گیرد و از این پس می‌توانیم نام انسان بر آن بگذاریم.

مرحله‌ی جنینی از هفته هشتم بارداری تا هنگام تولد ادامه دارد. در میان ماه سوم و پنجم بارداری، تغییرات به شکلی سریعی صورت می‌پذیرد. می‌دانیم که نشانه‌های بارداری از دو ماه پیش نمایان شده است و مادر از ماه چهارم متوجه حضور بچه خواهد شد، چرا که جنین شروع به رشد و تحرک می‌کند. تکان و حتی لگدزدن‌های جنین در ماه پنجم حس می‌شود. نوزاد در شرایط طبیعی، با قدی حدود ۴۸ تا ۵۲ سانتیمتر و وزنی مابین ۲/۵ تا ۴ کیلوگرم می‌باشد.

نتیجه اغلب پژوهش‌ها نشان می‌دهد که فرآیند یادگیری در دوران بارداری شروع می‌شود. جنین نسبت به صدا، شوق، جنب و جوش‌ها و گرمای مادر واکنش نشان می‌دهد. همان‌گونه که نوشیدنی و خوراک مادر بر بچه‌اش تأثیر می‌گذارد، روح و روان وی نیز بر روان بچه درون شکمش نقش به‌سزایی دارد. اضطراب و نگرانی، غم و غصه، ترس و اندیشه مادر باعث می‌شود که غدد درونی شروع به ترشح می‌کنند و در ترکیبات شیمیایی جنین تأثیر خواهد گذاشت. بدین‌سان کودک به‌واسطه‌ی خون از درون مادرش آگاه می‌شود. برای اثبات این موضوع می‌توان به نمونه‌های بسیاری اشاره کرد. برای مثال مادر بارداری را تصور کنید که در ترافیک با اتفاقی رعب‌انگیز روبرو گردد و ضربه روحی ببیند، کودک متولدشده از این مادر ناخودآگاه از صدای وسایط نقلیه ناگهان خواهید ترسید و به‌قول معروف زهره‌ترک خواهد شد بدون اینکه دلیلش را بداند.

مشکلاتی که در دوران بارداری، هنگام تولد و پس از تولد می‌تواند بر روی نوزاد تأثیر منفی بگذارد که تا آخر عمرش گریبان‌گیر شخصیت او

باشند. سلامت روح و روان در دوره پیش از تولد از پیچیدگی‌های خاصی برخوردار می‌باشد که برای کسب دانش و آگاهی‌های لازم و موردنیاز، تحقیقات و پژوهش‌های بسیاری صورت گرفته و در حال انجام می‌باشد.

نوباوگی

دوران نوباوگی، دوره‌ی تولد تا ۲ سالگی محسوب می‌شود. به اولین ماه تولد یعنی هفته‌ی چهارم که دوره‌ی کودکی سپری می‌شود، نوزادی می‌گویند. نوزاد با گریه به دنیا می‌آید و دلیلش این است که شش‌هایش با اکسیژن پر می‌شود چون در شکم مادرش شش‌هایش کار نمی‌کرده خالی از هوا می‌باشد. گریه و فغان کودک به خاطر درد اندام نیست. اولین تنفس نوزاد به دلیل اختلاف فشار هوا برای شش‌ها سخت می‌باشد و به‌طور غیرارادی تنفس اولش به گریه شبیه می‌شود. نوباوه دارای ویژگی‌هایی منحصربه‌فرد است. او می‌تواند با چشمانش ببیند و حرکت‌ها را دنبال کند، در چشمان انسان نگاه کند و می‌تواند رنگ‌ها را از یکدیگر بازشناسد. گوش نوباوه می‌تواند به اصوات، عکس‌العمل نشان داده و بشنود و به دنبال صدا بگردد. در مدتی کوتاه می‌تواند صداها را بشنود و صداهای غریبه را تشخیص دهد. دیگر حواس پنج‌گانه مثل بویایی و چشایی نیز فعال می‌شوند. بر اساس پژوهش‌ها، نوباوه آماده است که از طریق رفتار کنشگر- عادت‌ی، یاد بگیرد و انجام دهد. نوباوه به‌واسطه همین واکنش‌هاست که برای مکیدن که به‌منظور تغذیه صورت می‌گیرد، دچار مشکل نمی‌شود. تغذیه نوباوه شیر مادر می‌باشد که از دید پرورشی مناسب‌ترین و مهم‌ترین تغذیه برای کودک محسوب می‌شود. پایه و شالوده تمامی دوران رشد، همین مرحله می‌باشد. مشکلاتی که در این دوره به وجود می‌آیند نقش مؤثری در زندگی انسان خواهند داشت. از این‌روست که در کشورهای توسعه‌یافته، آموزش‌ها و برنامه‌های علمی ویژه‌ای برای خانواده‌ها در نظر گرفته می‌شود تا به جامعه‌ای پیشرفته و مترقی دست یابند.

رشد جسمانی و حرکتی

در چگونگی رشد انسان، چند مرحله‌ی زیستی دخیل هستند. سیستم عصبی (نورون، سلول‌ها و تارهای عصبی) از دوره پیش از تولد آغاز و تا بلوغ به‌گونه‌ای بنیادین، ادامه پیدا می‌کند. در فرآیند شکل‌گیری مغز، بخش اعظم این سلول‌ها به یکدیگر متصل نیستند و به‌تنهایی نیز توان عمل کردن ندارند این سلول‌ها باید به شبکه‌هایی با تریلیون‌ها اتصال یا سیناپس^۹ به یکدیگر وصل شوند. در هنگام تولد حدود ۸۰ تا ۱۰۰ میلیارد سلول عصبی در مغز نوزاد وجود دارد. این سلول‌ها تا پایان عمر انسان تغییر نمی‌کنند و بکار برده می‌شوند. این اتصال‌ها معجزه‌های بدن آدمی هستند که در شکل‌گیری آن‌ها ژن‌ها و وقایع سال‌های نخست زندگی، تأثیر عمده‌ای دارند انواع تجربه‌ها بر چگونگی تکامل مغزهای جوان تأثیر می‌گذارند (جوئل اوغلو ۱۳۷۲).

مغز انسان صاحب چندین ویژگی می‌باشد. پس از هفته‌ی سوم باروری یعنی زمانی که کودک، هنوز در شکم مادر است، شکل‌گیری شروع و تا یک سال پس از تولد ادامه دارد. رشد لوب‌های آهیانه (ناحیه‌ی درک لامسه)، لوب پس‌سری (ناحیه‌ی بینایی)، لوب گیجگاهی (ناحیه‌ی شنوایی)، لوب پیشانی (ناحیه حرکتی) که با یکدیگر تعامل دارند. رشد ناحیه‌ی حرکتی در میان دیگر نواحی، زودتر آغاز می‌شود و خیلی سریع این رشد را ادامه می‌دهد. نواحی لامسه، بینایی و شنوایی تا ۲ سالگی به رشد حرکتی می‌رسند. حس بینایی، پیش از شنوایی آغاز می‌شود و پس از آن رشد ذهنی، حرکتی و لامسه ایجاد می‌شوند. افزایش رشد سلولی مغز، در دوران نوباوگی بسیار سریع می‌باشد. از ۱ تا ۲ سالگی میزان افزایش سلولی به نیمی از مغز تکامل‌یافته‌ی یک بزرگسال می‌رسد و تا ۱۶ سالگی ادامه دارد و در همان سن ثابت می‌گردد. این تغییرات شیمیایی و اساسی در هنگام تکامل مغز، به کیفیت حسی و شناختی کودک هم تأثیر خواهد گذاشت. واکنش‌های نوزاد در ابتدا برای محافظت از

خویش می‌باشد. سپس این واکنش‌ها به تمایل و ابتکار تبدیل می‌شوند. یکی از مهم‌ترین دوره‌های رشد شخصیت کودک، رشد جسمی یا فیزیکی می‌باشد. رشد فیزیکی به افزایش قد و وزن، افزایش همه‌ی حرکات، رشد عضله، استخوان و رشد سیستم‌های گردش خون، گوارش، تنفسی، عصبی گفته می‌شود. دوره‌ی پیش از تولد، سریع‌ترین دوره رشد فیزیکی می‌باشد. در تمامی این دگرسیمایی و تغییرات، حجم، نسبت‌ها و تلاش‌هایی برای ادامه پیشرفت و تغییرات وجود دارد.

رشد اجتماعی و احساسی

۲ سال اول زندگی کودک آن‌قدر نا آرام می‌شود که تأمین احساس امنیت در این دوره ضروری دیده می‌شود. ماه‌های ۶ تا ۱۲ ماهگی، دوره‌ای است که می‌بایست نیاز عاطفی، احساس آرامش و مراقبت و نگهداری از کودک تأمین شود. از این روی برآورده کردن این نیازهای اساسی نقشی مهم در شکل‌گیری شخصیت وی خواهد داشت. هنگامی مادر، نیازهای وی را به‌جای آورد، همان‌جا احساس امنیت کودک نسبت به او و محیط اطرافش را برآورده نموده است. یعنی دل‌بستگی بین کودک و مادر و افراد دیگر در خانه، احساس امنیت و نوع ارتباط کودک با محیط اطرافش را مشخص می‌کند.

واکنش‌های عاطفی که کودک در ابتدا نشان می‌دهد، گریه و خنده می‌باشد. کودک ۳ ساله، تمامی احساسات را داراست. ترس، فکر کردن، حسودی، دوست داشتن، عصبی شدن و خوشحال شدن، در وی دیده می‌شود. از همین دوران، نظافت و توالت را می‌آموزد. کسب مهارت و توانایی کنترل ادرار و دفع، گامی برای موفقیت کودک می‌باشد. رشد اجتماعی، فرآیند همراهی با اجتماع می‌باشد. انسان موجودی اجتماعی است و همان‌گونه که وی به جامعه نیاز دارد، جامعه نیز به وی نیاز خواهد داشت. خانواده؛ اولین محیط اجتماعی را برای وی ایجاد می‌کند. همه‌ی انسان‌ها تجربه‌ی اجتماعی و عاطفی‌شان را در خانواده می‌آموزند. سنین ۱ تا ۳ سالگی، فرآیند عبور از وابستگی به استقلال

رخ می‌دهد. از آنجا که اجتماعی شدن، نتیجه‌ی آموزش می‌باشد، می‌بایست کودک؛ اجتماع خود را خوب بشناسد. اگر انسان، فرهنگ و اجتماع خویش و همچنین نقش خود را در میان آن اجتماع خوب درک و پیدا کند، آنگاه می‌تواند به‌آسانی به جامعه وارد شده و هماهنگ با آن پیش برود.

رشد احساسی و رشد اجتماعی در هم تنیده می‌باشند. رشد احساسی یا عاطفی، بیشتر ارتباط درونی انسان را مشخص می‌کند و رشد اجتماعی نیز به حیثه‌ی خارجی زندگی کودک مربوط می‌باشد. اگر رشد عاطفی کودک، صحیح؛ شکل گرفته باشد، نتیجه مثبتی در رشد اجتماعی خویش خواهد دید. مفهوم « من » در کودکان، پس از ۳ سالگی صورت می‌گیرد که به معنای خودمحوری (خودمیان بینی) بیان می‌شود. والدینی که به اندازه‌ی کافی به کودکشان عشق و علاقه نشان داده و آن‌ها را مورد توجه قرار بدهند، کودکی؛ دارای عزت نفس بالا، تربیت نموده‌اند که دارای حرمت نفس می‌باشد. ولی خودپنداری مفهومی خیالی است. راجرز بر این باور است که این کلیت، ترکیبی است از ادراک ما درباره‌ی وقایع و مسائلی که در اطرافمان رخ می‌دهد. خودشکوفایی مشخص می‌کند که ما خویش را چگونه می‌بینیم (جوجل اوگلو ۱۳۷۲).

در اجتماعی شدن کودکان، ارتباط با دوستان بسیار مهم می‌باشد. از این روی شکل‌گیری هویت اجتماعی، به نتیجه‌ی این ارتباطات بستگی دارد. در این فرآیند، با عنایت به ارتباط کودک با دوستانش، نتایجی چون همکاری و کمک به دیگران، گفتار مناسب (تقاضا کردن و پاسخ آشکار)، مسئولیت‌پذیری، همدلی (محبت و همدردی) و خویشتن‌داری (صبور بودن و تحمل کردن) را به دست می‌آورد. البته در ابتدا، ارتباط وی با دوستانش سخت و تداوم این رفاقت‌ها کمی دشوار و ناپایدار می‌باشد. بنابراین؛ مفهوم « من » دغدغه‌ی اولیه، در اجتماعی شدن یا در تعامل با دوستان قرار گرفتن می‌باشد. کودک بیشتر میل به دریافت دارد تا اعطاء کردن، پس همین‌طور که مشاهده می‌شود، نقش والدین و میانجی‌گری، پادرمیانی و حل این مشکل، مهم می‌باشد.

رشد ذهنی

اندیشیدن، ادراک، ارتباط با رخدادها، حل کردن مشکلات، یافتن راه‌حل و منتقل کردن علمی دانش، در رشد ذهنی و زبانی نقش به‌سزایی دارد. رشد ذهنی فرآیندی است که تقابل و تعامل را با محیط اطراف ایجاد می‌کند. بدین‌سان کسب دانش و اطلاعات وسیله و راهکاری برای ادراک جهان، دریافت، ثبت و ضبط کردن، محاسبه و شیوه‌ی استفاده از اطلاعات خواهد شد. برای اینکه مفهوم رشد ذهنی را آشنا بشویم، می‌بایست درباره‌ی اصطلاحاتی مانند ادراک زیر آستانه‌ای، فهم، ادراک، حافظه، به‌خاطر آوردن، خلق، قوه‌ی یابندگی، پی‌بردن، تحلیل، چاره‌اندیشی برای مواقع لزوم، اطلاعاتی به‌دست آوریم.

ذکاوت و رشد ذهنی دو اصطلاح نتیجه‌ای و پشت سرهم می‌باشند. ذکاوت آن است که تمامی قابلیت انسان به‌طور کامل در ساختاری منظم فعال باشد. ذکاوت تأثیر به‌سزای در اعمال و کردار انسان دارد. بازدهی و راندمان کار انسان در هوش و ذکاوت بالا نمایان می‌شود.

ادراک آن است که انسان به‌واسطه‌ی پویایی و بصیرتِ خویش از تمام رویدادهایی که در اطرافش شکل می‌گیرند، مطلع شود، تحلیل کند، تفسیر کند و در ذهن خود به‌عنوان اطلاعات ذخیره نماید. این پویایی و بصیرت توسط چشم، دست، پا، گوش، بینی و دهان انجام می‌شوند. کودک با داشتن این ابزار حسی، محیط اطرافش را بازشناسی می‌کند.

کودک اشیاء و رخدادها را ابتدا درک کرده، شبیه‌سازی می‌نماید و سپس جزئیات را دسته‌بندی، طبقه‌بندی می‌نماید. یعنی سازمان‌دهی و مطابقت همه اطلاعاتی که دریافت می‌کند. فرآیند پیچیده آگاهی یافتن از اطلاعات حسی و فهم آن‌ها، فرآیندی ذهنی است که ادراک نامیده می‌شود. کودکان به‌وسیله‌ی ادراک،

پنداشت‌ها و برداشت‌هایی را که از محیط خود دارند، تنظیم و تفسیر می‌کنند و بدین وسیله، به آن‌ها، معنی می‌دهند. هنگامی کودک فرآیند ادراک رنگ را انجام می‌دهد، به جهت ویژگی‌هایی که یکرنگ داراست، تجزیه و تحلیل می‌کند. برای مثال، می‌فهمد که اشیاء قرمز کدامند؟ سیب، گوجه‌فرنگی، فلفل قرمز، جوجه‌ی قرمز، پیراهن قرمز، توپ قرمز و غیره.

در هنگام ادراک، قابلیت‌های دسته‌بندی نیز تقویت می‌یابد. هرچند ویژگی‌ها و خصوصیات اجسام بی‌شمار هم باشند، دسته‌بندی و طبقه‌بندی نیز افزایش می‌یابد. هنگامی که کودک درک کردن را می‌آموزد، آنگاه ارتباط با اشیاء و رویدادها را هم می‌آموزد.

حافظه، قابلیت است ذهنی که کودک هر چه که آموخته است را به شیوه‌ای صحیح و بدون نقصان در ذهنش تحلیل کند و هنگامی که نیاز باشد دوباره بکار ببرد. نیروی حافظه به همت طبقه‌بندی و دسته‌بندی اطلاعات کارآمدتر می‌شود. بنابراین طبقه‌بندی خوب، حافظه‌ای خوب را هم ایجاد می‌کند. دستاوردهایی چون؛ تصمیم‌گیری، موشکافی، دقت و باریک‌بینی، استدلال و استنتاج، که پیشتر آموخته بودیم و طبقه‌بندی کرده‌ایم برای این است که بتوانیم در مقابل مسائل جدید رفتار مناسب داشته باشیم. هنگامی که سفره پهن می‌شود، کودک می‌داند که قرار است غذا خورده شود، وقتی مادرش لباس بر تنش می‌کند، می‌فهمد که به بیرون خواهند رفت، زمانی که تلویزیون خاموش می‌شود، به این معناست که دیگر وقت خوابیدن است. این‌گونه است که کودک شرایط را درک می‌کند و مطابق این سنجش در مواجهه با مشکلات آن‌ها را از پیش برمی‌دارد.

خلق یا آفرینش: از سایه آموخته‌های پیشین و استدلال است که

ذهن انسان در تقابل با مشکلات تازه به دنبال خلق و راه برطرف کردن آن‌ها برمی‌آید. کودک میان وقایع و اجسام، علت و معلول را می‌جوید و بر اساس تجربه‌ها و دقت بر آن‌ها، مشکلات را رفع می‌نماید. اگر دستش به چیزی که در ارتفاع قرار دارد، نرسد؛ صندلی خواهد آورد و بالاخره چاره‌ی کار را این‌گونه می‌یابد.

کودک در تلاش است که ناشناخته‌ها را بشناسد و کشف کند. از این‌روی واسطه‌های پویایی و بصیرت در وی کوشا و دائم در تلاش هستند. کنکاش و جستجو از طریق حواس پنج‌گانه؛ گرفته تا تجربیاتی چون شیرخوردن ایجاد می‌شود که بتواند سیستم ذهنی را کامل کند.

یکی از مراحل ذهنی بقای شیئی^{۱۰} یا پایداری شیئی می‌باشد که ابتدا درک شیئی به‌صورت بازنمود دیداری، ادراک می‌شود. اگر شیئی از مقابل چشمان کودک، برداشته شود، دیگر آن چیز برایش وجود ندارد. اگر چیزی که در دست دارد را از وی بگیرند، نمی‌تواند ادعای خواستن آن را بکند. بارها برای والدین اتفاق افتاده است که هنگامی کودک برای چیزی گریه می‌کند، تا وقتی که آن چیز را ببیند، رام نمی‌شود، اما به‌محض اینکه با او صحبت می‌کنند و آن چیز را از جلوی دیدگانش دور می‌کنند، دیگر گریه نخواهد کرد. دلیل این است که دنیای کودک همیشه در حال نو شدن است. غیر از چیزهایی که می‌بیند و حس می‌کند، چیزی وجود ندارد. حدود یک‌سالگی، کودک خواهد فهمید که اشیاء تغییر نمی‌کنند و اگر چیزی را از مقابل دیدگانش بردارند، آنگاه به دنبال آن خواهد گشت. کودک باوجود آنکه می‌فهمد آن شیئی پنهان شده اما از طریق فرآیندی درونی آن را بازنمایی^{۱۱} می‌کند. فرآیند بازنمایی، آغازی برای ادراک و رشد زبانی می‌باشد. با وجود این بازنمایی درونی، کودک درباره‌ی اشیائی که

۱۰- Object Constancy

۱۱- Representation

در برابر چشمانش نباشند هم، قابلیت بازنمایی را تبلور می‌کند. از ۱۸ ماهگی به بعد، یعنی هنگامی که کودک می‌تواند راه برود، از مادر جدا می‌شود و کمی دور می‌شود - مثلاً دو متر جلو می‌رود- به پشت نگاهی می‌اندازد و مادرش را می‌پاید، اگر مادرش بگوید آری، دو متر دیگر هم دورتر می‌شود، باز هم برمی‌گردد و به مادرش نگاه می‌کند، اگر مادر عمل او را تأیید کند، وی ۴ متر دیگر هم خواهد رفت و آنگاه از درب اتاق عبور خواهد کرد. اما همان زمان دوباره به نزد مادر باز خواهد گشت. یعنی مادر هرچند جلوی اقداماتش را باز بگذارد و مانع او نشود، باعث ایجاد اتکای به نفس و اعتماد درونی کودک خواهد شد. در روند تغییرات رشدی کودک، نه تنها مادر بلکه محیط اطرافش هم اثرگذار هستند. پدید آمدن ادراک بقای شیء، انقلابی در رشد و وضعیت کودک خواهد بود.

کودکی اولیه

این دوره از رشد کودک در بازی و تحرک سپری می‌شود. این دوره میان نوباوگی و دوره‌ی دبستان قرار دارد. یعنی از ۲ سالگی تا ۶ سالگی را شامل می‌شود که البته از هر جهت که بنگریم دوره‌ای پراهمیت در رشد کودک در نظر گرفته شده است. از این رو پس از شکل‌گیری قدرت تصمیم‌گیری، کودک به آسانی شروع به حرف زدن را می‌آموزد.

رشد جسمانی و حرکتی

چهل و هشت ماه پس از تولد، حجم مغز کودک به ۹۰٪ حجم مغز یک فرد بالغ می‌رسد. در فرآیند رشد مغز، دگرگونی‌های طبیعی برای رشد سلولی و عملکرد آن‌ها با یکدیگر مشغول بکار هستند. مثلاً در دوره ۳ تا ۵ سالگی، حس شنوایی در یادگیری حرف زدن کودک مهم و مؤثر می‌باشد. برای پیوند میان سلول‌های عصبی، تعداد و فراوانی برانگیزنده‌ها با اهمیت می‌باشند. برانگیزنده‌های سال‌های کودکی بهره‌ی بیشتری از پدر و مادر و معلم‌ها

خواهند گرفت.

تغییرات صورت گرفته در اندام در سنین بین ۳ تا ۴ سالگی دو برابر خواهند شد. در این سال‌ها میانگین افزایش قد مابین ۵ تا ۸ سانتیمتر می‌باشد و بلندی قد کودک ۱۰۵ تا ۱۲۰ سانتیمتر و وزن کودک بین ۱۴ تا ۱۷ کیلوگرم می‌رسد. اما در سنین ۵ تا ۶ سالگی وزن آن‌ها به حدود ۱۷ تا ۲۱ کیلوگرم افزایش پیدا می‌کند. هماهنگی حرکتی، از ماهیچه‌های بزرگ شروع می‌شود و به تدریج به عضلات کوچک می‌رسد همکاری این ماهیچه‌ها موجب فراگرفتن مهارت‌های گوناگون جسمانی در کودک می‌شود. از بابت رشد اسکلت، رشد دختران سریع‌تر از پسرها می‌باشد.

همچنین در کنار رشد جسمی، فعالیت‌های درونی نیز بکار خود ادامه می‌دهند. دستگاه گوارش، تنفس و گردش خون، سیستم دفع و سیستم مغز و دستگاه‌های عصبی پیشرفت می‌کنند. سال‌های مابین ۳ تا ۶ سالگی مهارت‌های حرکتی به رشد جسمی نزدیک می‌شوند. افزایش وزن و قد به همراه رشد عضلات و استخوان‌ها، رشد مغز، بصل‌النخاع و سیستم عصبی ادامه پیدا می‌کند. رشد حرکتی، مهارت‌های حرکتی کودک را تعمیم می‌بخشد. رشد حرکتی به همراه پیشرفت و بزرگ شدن جسمانی و رشد مغز و بصل‌النخاع، سازمان‌دهی را به عهده گرفته و به تحرک می‌اندازد.

در رشد حرکتی نظم و ترتیبی مشخص وجود دارد. اول سر و به دنبال آن، شانه‌ها، قفسه سینه و دست‌وپا رشد را ادامه می‌دهند. کودکان دوست دارند مانند بزرگ‌سالان راه بروند. بخاطر همین از همان روز تولد در جایی که خوابیده می‌خواهد سر و شانه‌های خود را بالا نگه دارد، شانه و بازوان و پاها را می‌جنباند، چرخ می‌زند و می‌نشیند، می‌خزد و چهار دست‌وپا راه می‌رود، کم‌کم می‌ایستد، راه می‌رود، می‌پرد، اشیاء را بردارد، پرتاب کند و بکار ببرد و جابجا کند. برای اینکه کودک بتواند به تمام این مهارت‌ها برسد می‌بایست اول تلاش کند تا بتواند بالاخره تمام این حرکات را به‌خوبی بیاموزد. سپس کودک

به تدریج اندام خود را می‌شناسد و متوجه کاربری‌های حرکتی آن‌ها می‌شود. مرحله به مرحله می‌تواند بپزند، روی پنجه راه بروند، پشتک و وارو بزنند، به پهلو بچرخند و بغلتند. از پله یا پله کان بالا بروند، تاب‌بازی کنند و غیره.

به همین ترتیب؛ افزایش قد به سرعت از دوسالگی تا بلوغ شروع و ادامه پیدا می‌کند. شاخصه‌های ژنتیکی بیشتر در بزرگ شدن کودکان، پدیدار می‌گردند. بسیاری از پژوهش‌ها بیانگر این موضوع است که قد مادر در قد کودک، مؤثرتر است. اما به‌خاطر اینکه در ۵ تا ۶ سالگی هنوز هورمون‌ها آزاد نشده‌اند، رشد جسمانی همانند دوره‌ی بلوغ نیست. کودکان در بین سنین ۳ تا ۶ سالگی می‌بایست دو موضوع مهم را بیاموزد که یکی از حیث مراقبت و نظافت روزانه و دومی از حیث هماهنگی بین دست و چشم مهم می‌باشند.

رشد اجتماعی و احساسی

برخی مشکلات در سنین بین ۴ تا ۵ سالگی حل می‌شوند. با یادگیری یک سری قواعد و پس از کسب تجربه و دوستی و همچنین ادامه دادن ارتباطات، برطرف کردن مشکلات برای کودک آسان می‌شود. از ۴ سالگی به بعد، کودک قواعد بازی را می‌آموزد. از آن‌رو که قدرت تخیل در او بارور شده است می‌تواند دوستانی خیالی ایجاد کند. نیرویی پنهانی از وی محافظت می‌کند که اجازه نمی‌دهد کسی به او آزار برساند، بندگان افسون‌شده‌ی زیادی در تسخیر وی هستند و همه او را دوست دارند. اکنون کودک به تفکراتش درباره‌ی محیط اطرافش، اهمیت می‌دهد و می‌خواهد که تحسین و تشویق شود. در این دوره همان‌طور که همکاری وجود دارد، رقابت از دوستان هم، پیشی خواهد گرفت. این دوره به دوره‌ی هوشیاری نیز نامیده می‌شود که کودک رویکردی جرأت‌مندانه از خود نشان می‌دهد. پدر و مادر می‌بایست از کودک و عملکردهایی این‌گونه حمایت کرده تا ضریب اعتماد به نفس کودک را افزایش دهند. چراکه همین پشتیبانی‌ها سرآغازی برای یادگیری و همچنین احساس کارآمدی در روحیه کودک، ایجاد خواهد نمود. به همین دلیل باید فعالیت‌های این‌گونه که به منظور استیفای

خود از سوی کودک روی می‌دهد، صورت بگیرند تا نیازهای کودک برآورده شود. در این صورت کودک با این‌گونه قابلیت‌ها جسارت پیدا می‌کند و پیشرفت و ارتقاء وی حتمی خواهد بود (یاووزر ۱۳۶۱).

در این دوره یکی از پیشرفت‌های مرحله رشد کودک صورت گرفته و آن‌هم این است که دلایل بایدونبایدها را درک می‌کند. این بایدونبایدها در ابتدا دستور پدر یا مادر بود که بی‌چون‌وچرا می‌بایست آن‌ها را اطاعت می‌کرد که اگر آن‌ها را انجام می‌داد، مورد تحسین قرار می‌گرفت. اما در پایان این دوره، به‌تدریج نظام درون‌فکنی^{۱۲} در وی باعث می‌شود که کودک آن‌ها را بپذیرد. این‌گونه؛ فرامن^{۱۳} (فراخود) ایجاد می‌شود که پایه و اساس سیستم شخصیت اخلاقی می‌باشد (کیلیچی ۱۳۷۱). فرامن، نهادی است در دوره کودک که وی را راهنمایی می‌کند تا بداند کدام رفتار او اشتباه می‌باشد و کدام رفتار او نرمال و اجتماعی محسوب می‌شوند. در نتیجه هویت عاطفی و احساسی کودک در یک قالب و چارچوب شکل می‌گیرد.

رشد ذهنی

در این دوره فرآیند بازنمایی درونی^{۱۴} که به دست آمده بود، مرتبط و چندجانبه می‌شود. پیاژه این دوره را پیش عملیاتی نام نهاده است. کودک در این دوره بکار بردن واژگان را به‌صورتی ابتدایی، برای اولین بار، بازنمایی و از طریق بیان واژه به‌عنوان نماد اشیاء، درک و بیان می‌کند. کودک که ارتباط واژه با اشیاء را درک نموده، سعی می‌کند دنیای اطرافش را کشف کند. کودک از طریق بازنمایی درونی یا بهتر بگوییم استفاده کردن از این توانایی، و بکاربری نمادین واژه‌ها، از بازی و سرگرمی‌های لذت‌وافر را خواهد برد. به‌عنوان مثال، لباس یا کفش بزرگ‌ترها را می‌پوشد و ادای آن‌ها را درمی‌آورد، صدای آن‌ها را تقلید می‌کند،

۱۲- Introjection

۱۳- Superego

۱۴- Mental representation

دوستان خیالی برای خود پیدا می‌کند، به همراه آن‌ها بازی می‌کند، چیزی می‌خورد؛ حتی هرکدام از آن‌ها نامی دارند و آن‌ها را با نام خطاب می‌کند. گاهی این حرکات و تقلید رفتاری^{۱۵} را به‌گونه‌ای انجام می‌دهد که گویی این بدل نیست که نقش را بازی می‌کند. در سایه‌ی این نقش بازی کردن‌های نمادین، خیالی و نقش آفرینانه، آرام‌آرام خود را برای آغاز زندگی واقعی آماده می‌کند. این روش هم واقعی است و هم دور از خطر می‌باشد. خطری که می‌تواند کودک را تهدید کند، این است که کودک این دوره را سپری نکند. وگرنه درگیر افسانه و خیال می‌شود و کودک برای همیشه در این دوره می‌ماند. ویژگی مهم دوره‌ی کودکی اولیه در این است که کودک اشیاء بی‌جان را زنده تصور می‌کند. یعنی روح و جان در آن‌ها می‌پروراند. جاندار پنداری^{۱۶} در همه‌ی کودکان وجود دارد. کودک با چشمانی جاندارپندارانه به محیط اطرافش می‌نگرد و با این نگاه، وقایع را تفسیر می‌کند (ولف ۱۳۷۸).

کودکان ۳ تا ۴ ساله اعتقاد دارند که خورشید، ماه، کوه، باد، باران، ابر و غیره، جاندار هستند و دارای شخصیت و ماهیتی مستقل هستند. اگر در هنگام دویدن، ناخودآگاه سرشان به در بخورد، آن در «بَد» است. اگر پایش با صندلی برخورد کند، مقصر صندلی خواهد بود. چراکه می‌بیند این اشیاء متغیرند و حرکت می‌کنند و ویژگی همه‌ی اشیاء مشابه در این است که در اختیار وی نیستند. یعنی کودک نمی‌تواند آن‌ها را همانند اسباب‌بازی‌هایش، عروسکش و ... که از دید او بی‌جان هستند، کنترل کند. هرچند که می‌داند اسباب‌بازی‌هایش بی‌جان هستند، اما بازهم با آن‌ها بازی می‌کند.

بنابراین می‌توان نظر پیاژه را این‌گونه برآورد کرد که، در ابتدا، کودک بر این باور است که هر چیزی هشیار^{۱۷} می‌باشد. پس از آن متوجه می‌شود آن

Imitation-۱۵

Animisim -۱۶

Consciousness -۱۷

دسته از اجسام که متحرک‌اند، دارای هوش هستند و در مرحله‌ی سوم اجسامی که بی‌اختیار خودشان قابل تحرک هستند، هشیار هستند. در مرحله‌ی آخر اما؛ آن‌ها به این ادراک می‌رسند که تنها حیوانات هشیار هستند (پیاژه ۱۳۶۷).

تشخیص اجسام از روی طبقه‌بندی، یک از مهم‌ترین گام‌های رشد کودک در این سال‌ها محسوب می‌شود. پس از مرحله بقای شیء، طبقه‌بندی اشیاء با ویژگی‌های حواس، از جمله تشخیص رنگ، حجم و اندازه و خصوصیات جسم، نمایان می‌شود. این مرحله بسیار مهم است چراکه پیاژه می‌گوید: «رشد ذهنی مرحله‌به‌مرحله پیش می‌رود و هر مرحله، اساس ذهنی مرحله‌ی پیشین را بکار می‌برد.» (جوئل اوغلو ۱۳۷۲).

اینکه سرعت رشد ذهنی از تولد تا ۴ سالگی، برابر با میزان رشد از ۴ سالگی تا ۱۸ سالگی است، امروزه از سوی اغلب متخصصان پذیرفته شده است. کودک که به ۵ سالگی می‌رسد هنوز نمی‌تواند اجسام را متفاوت از هم درک کند. یعنی شکل و قالب آن‌ها را به‌عنوان نمونه در ذهن متبادر می‌کند و نام آن‌ها را بیان می‌کند. برای مثال کودک ۲ ساله، دو شیء را که یکی گرد و دیگری مثل فنجان است، در یک طبقه بندی تصور می‌کند. اما کودک ۵ ساله این بازنمایی را با توجه به تجربه‌های به‌دست‌آمده‌اش درست تشخیص خواهد داد. وی مفهوم اینکه آب تبدیل به یخ می‌شود و همین‌طور سپس یخ می‌تواند به حالت مایع برگردد را بر اساس مفهوم برگشت‌پذیری^{۱۸} درک می‌کند. همین‌طور او می‌داند که موجودات زنده بی‌شمارند و حیوانات مختلفی در دنیا وجود دارند. یعنی کودک ۵ ساله به مرحله تجرید^{۱۹} (بازشناسایی چند چیز مشابه و مقایسه‌ی آن‌ها در ذهن) و تعمیم دادن^{۲۰} رسیده و آن‌ها را آموخته است.

۱۸- Reversibility

۱۹- Abstraction

۲۰- Generalization

پایان کودکی

دوره‌ی پیش از بلوغ که سال‌های بین ۶ سالگی تا ۱۱ سال برای دختران و ۱۳ سالگی برای پسران را شامل می‌شود و دوره دبستان هم نامیده می‌شود. تغییراتی رشد کودک که از تولد تا ۶ سالگی رخ داده بودند از این بعد کمی با آرامی صورت می‌گیرد. از این‌رو وضعیت رشد به گامی مثبت رسیده و کودک عازم وضعیتی نو می‌باشد.

رشد جسمانی و حرکتی

در سال‌های اولیه‌ی این دوره، بزرگ‌شدن به آهستگی صورت می‌گیرد. این دوره دوباره فرصت افزایش قد را به کودک می‌دهد و می‌تواند حرکات مختلط و دشوار را انجام دهد. همچنین قدرت بدنی و توانایی‌اش بیشتر می‌شود.

مجموعه‌ی ۲۰ دندان شیری از ۷ سالگی به بعد به تدریج جای خود را به دندان‌های دائمی می‌دهند. همچنین دست‌وپا بزرگ می‌شوند. در بخش‌هایی از اندام رویش مو دیده می‌شود. در دختران با بزرگ شدن پستان‌ها و افزایش قد نشانه‌های بلوغ دیده می‌شود. با ترشح غده هیپوفیز، قاعدگی^{۲۱} تحریک و آغاز می‌شود.

در پسران، اول صدا نسبتاً ناموزون و خشن می‌گردد ولی به تدریج صدا به صورت بم شاخص مردانه درمی‌آید. چون ترشح هورمون‌های جنسی زیاد می‌شود، خواب و رؤیاهای جنسی‌اش تبدیل به انزال^{۲۲} (احتلام) می‌شود و در نیمه هشیاری به درک جنسی و نیل به آن می‌رسد. در کُردی اصطلاحاً می‌گویند: «منی در تخمدان‌هایش به جریان افتاده» که در فارسی هم اصطلاح «کف کردن ادرار» را به کار می‌برند که استعاره از به حد بلوغ رسیدن اوست.

۲۱- Menstruation

۲۲- Ejaculation

رشد اجتماعی و احساسی

کودک از این پس آماده‌ی رفتن به مدرسه می‌شود. ممکن است موضوع هراس از مدرسه در وی پیدا شود. واکنش پدر و مادر در حل این موضوع بسیار مهم است. از شرایطی سخن می‌گوییم که همان کودک وابسته به پدر و مادر که تا این دوره همه‌ی نیازهایش را با آن‌ها به دست می‌آورده است، اکنون باید برای رفتن به مدرسه از والدین جدا شود. حتی اگر هراس از مدرسه در آستانه‌ی بالایی نباشد هم، باید بررسی و رفع شود. نتیجه‌ی بسیاری از تحقیقات نشان داده است که ۲٪ کودکان اضطراب به مدرسه رفتن را دارند (مارتین و گرین‌وود ۱۳۷۹).

ارتباطات کودکان در این دوره مشابه می‌باشد و حول یک راستا دوام دارند. بیشتر با هم‌جنس خود ارتباط برقرار می‌کنند. یعنی پسرها باهم و دخترها هم با دخترها می‌گردند و بازی می‌کنند و مفهوم دوستی را درک می‌کنند. بنابراین تجربه‌ی این دوره و روابط آن‌ها با دوستانشان، سازنده‌ی بنای ارتباطات آتی‌ه‌ی آن‌ها خواهد بود. در مدرسه این ارتباط اجتماعی به شکلی گوناگون و بسیار انبوه صورت خواهد گرفت. اهمیت دوست‌یابی و دوستی از آنجاست که فشارهای گروهی که از سوی دوستان و همسالان تحمیل می‌شود، بیشتر از پدر و مادر می‌باشد. همین دوستی‌ها باعث رشد اخلاقی و رشد یادگیری (رفتاری - شناختی) وی خواهند شد.

کودک در سال‌های قبل از ۸ و ۹ سالگی با قواعد اجتماعی آشنا شده بود، بی‌آنکه دلیل وجود آن‌ها را بداند. اما هنگامی وارد ۹ سالگی می‌شود، دلایل و معنای این قواعد را درک می‌کند. به بدن خود اهمیت بیشتری می‌دهد و نظرشان به اندامشان جلب می‌شود. رشد من «خود» از اعمال پدر و مادر و دوستان تأثیر زیادی می‌گیرد و در شکل‌گیری مفهوم خویشتن‌پنداری^{۳۳} (خودانگاره) پدر و مادر نقش به‌سزایی دارند. از این‌روست که راجرز نقش روابط پدر و مادر را بر کودک پررنگ‌تر می‌داند (شولتز و شولتز ۱۳۸۰).

به کمال رسیدن رشد فرامن، تکامل کارکردگرایی^{۳۴} من و چیرگی بر غرایز در این دوره شکل می‌گیرند. نقش اجتماعی و هویت وی پدیدار می‌شوند. کسانی که در پایان این دوره به تعریف خود و هویت واقعی خویش دست بیابند، در آینده افرادی هدفمند و با هویت مثبت خواهند شد. تعیین هویت آن است که کودک در فرآیند رشد می‌خواهد همانند برخی از اطرافیانش نمونه‌ای برانگیزد و تمام تلاشش را می‌کند، راه و روش وی را در پی گیرد تا مثل او شود (گنچتجان ۱۳۶۳). اما کودک متوجه نیست که کسی را که به‌عنوان نمونه انتخاب نموده، بیشتر اوقات هم‌جنس اوست.

در مورد مسائل جنسی، مشکلاتشان افزایش می‌یابد. اغلب مشکلاتشان آشکارا و مشهود می‌باشد. عمل خودارضایی آغاز می‌شود. اما بازهم رشد جنسی برایش مشخص نشده است. بدین معنا که هنوز به بلوغ کامل و پختگی لازم نرسیده است (سورملی ۱۳۵۰).

در این دوره، مناقشه و ناسازگاری‌ها، واکنش‌های تند و دفاع از خود مشاهده می‌شود. کودک آمال و آرزوهایش را در بین اجتماع می‌آموزد. از همین روی بسیاری از متخصصین بر این باورند که مفهوم خود، از همین دوره به بعد خیلی دگرگون نخواهد شد. به نظر پیرز، مفهوم خود که مفهومی چند سویه و مرتبط به شخصیت هم می‌باشد، بعد از ۸ سالگی خیلی تغییر نخواهد کرد (انر ۱۳۷۵). به اعتقاد اریکسون، پروسه‌ی کسب هویت از تولد شروع می‌شود، در سال‌های اولیه شکل می‌گیرد و خیلی زود استقرار می‌یابد (آیزنبرگ و دلانی ۱۳۷۱).

رشد ذهنی

به دلیل اینکه رفتن به مدرسه از همین دوره آغاز می‌شود، در رشد ذهنی کودکان، تغییرات بنیادینی به وجود می‌آید. پیازه در این تعریف دوره، از دوره عملیات عینی نام می‌برد. تنها دو سه ماه پس از تولد، کودک باور دارد که

اشیاء ناپدید می‌شوند. اما هنگامی که ۱۲ ماه می‌شود، می‌داند اشیاء ثابت هستند. کودک در ۵ سالگی اشیاء را بازنمایی می‌کند. لکن هیچ درکی از این مفاهیم ندارد. مثلاً اگر بگویی که روی میز ۵ مداد وجود دارند، اگر ۲ تای آن‌ها را برداریم، چند مداد باقی خواهند ماند، کودک نمی‌تواند پاسخ بدهد. کودک از ۷ سالگی به بعد می‌تواند حساب کند. یعنی جمع کردن، تفریق، ضرب و تقسیم را درک می‌کند. همان کودک پنج‌ساله که فقط محاسبه‌ی مقادیر مقابل دیدگانش را می‌کرد، اکنون می‌تواند پاسخ سؤال تعداد قلم‌های باقیمانده را هم بدهد. به نظر پیاژه، محیط؛ تأثیر مهمی بر پایه‌ی رشد ذهنی کودکان دارد. ثبات اشیاء (بقای شیء)، طبقه و دسته‌بندی، بخش کردن، متمایز کردن، درک هویت جنسی (دختر یا پسر بودن)، تشخیص خیال و واقعیت در این دوران به وجود می‌آیند. البته ایجاد این رفتارها هم با توجه به فرهنگ و هم وضعیت اجتماعی کودک، متغیر می‌باشند. یعنی کودک در این مرحله می‌تواند؛ ارتفاع، شکل و رنگ اشیاء بزرگ و حجیم را حدس زده و درک کند. این تغییرات، تحت تأثیر ادوات و ابزار ادراک کودکان و همچنین ادراک کیفیتی، مفهوم کمیتی و مرتبط با مکان، تعمیم می‌یابد. کودک در دوره دبستان وقایع را از طریق چشم دیگران می‌بیند. یعنی از شیوه تلقین می‌تواند، بیندیشد و رفتار کند.

به تعبیر پیاژه دوران پیش عملیاتی، دوران خودمیان‌بینی (خودمحوری) می‌باشد. فرآیند تمرکززدایی یا رهایی از خودمحوری و حرکت برای به چشم دیگران آمدن در ارتباطات گروهی کودک، بیانگر این واقع است. کودک با توجه به توانایی‌های فراشناختی خویش و به‌واسطه‌ی حواس و مهارت‌های به‌دست‌آمده‌اش، کارها را انجام می‌دهد. اشیاء را طبقه‌بندی می‌کند، ارتباط بین اشیاء طبقه‌بندی‌شده در ذهنش را با یکدیگر آنالیز و تحلیل می‌کند و در جهان ذهنی‌اش تحولات گسترده‌ای نظیر استدلال قیاسی، تفکر فرضیه‌سازی، تفکر درباره‌ی خود، تصمیم‌گیری و استدلال اخلاقی شکل می‌گیرد. کودک اکنون راستی و حقیقت را از وهم و خیال تمیز می‌دهد. داستان‌هایی که

بزرگ‌ترها برای وی بازگویی می‌کردند و او آن‌ها را حقیقی متصور می‌شد، دیگر برای کودک راست و واقعی جلوه نخواهند کرد و با این دیدگاه به داستان‌ها گوش فرا می‌دهد.

رشد زبانی

از دید روانشناسی، رشد زبانی مربوط به سال اول زندگی کودک، دوره‌ی پیش زبانی و دوره‌ی پیش از دبستان، دوره‌ی اکتساب زبان و گسترش توان زبان‌دانی اطلاق می‌شود. ایام پیش زبانی، پیش از اینکه نوزاد واژه‌های اولیه را بیان کند، با غان و غون، ایما و اشاره منظور خود را می‌رساند. نوزاد پس از تولد برای رشد زبانی آماده است. چون که به همان دلیلی که پیشتر اشاره نمودیم، گوششان از همان ابتدای تولد، صدای انسان‌های را تشخیص می‌دهد.

نوزاد از هنگام تولد تا ۲ ماهگی با روش‌هایی مانند گریه، آروغ، سرفه، خمیازه و غیره صدا درمی‌آورد. همان‌گونه که بزرگ می‌شود، سر و گردنش تغییر می‌کند و خروجی هوا از حنجره، بزرگ‌تر می‌شود. نوزاد تا ۶ ماهگی توانایی‌هایی به دست می‌آورد که می‌تواند تفاوت میان زبان‌ها را درک کند. اما از ۶ تا ۱۲ ماهگی، این توانایی‌هایی کم و ضعیف می‌شوند. ماه‌های بین ۲ تا ۵ ماهگی در مرحله بیانی و درکی، دو واکنش مهم رخ می‌دهد. اظهار رضایت را با خنده چه در حالی که دهانش بسته است و چه زمانی که بلندبلند می‌خندد، پاسخ می‌دهد. از ۴ تا ۸ ماهگی چند سیلاب را به صورت نامشخص با توالی صدادار چند حرف مانند ما ما ما، با با با، ادا می‌کند. حدود ۱۱ ماهگی شروع به تقلید صدای بزرگ‌ترها می‌کند و سعی در بیان واژه‌های پرکاربرد می‌کند. این تقلید صدا؛ نقش مؤثری برای رشد زبانی و در حقیقت اکتساب کلامی برای حضور در اجتماع خواهد داشت. درک زبانی برای کودک از ۸ ماهگی بنا نهاده می‌شود. پاسخ دادن به واژه‌هایی که می‌شنوند، دست زدن، تکان دادن سر و غیره همه نمونه درک زبانی هستند.

درک زبانی، فضا را برای بهره‌مندی از واژگان و بیان کردن برای وی ایجاد می‌کند. یعنی کودک پیش از اینکه شروع به حرف زدن بکند، واژه و جمله را می‌آموزد. بیشتر کودکان در پایان یک‌سالگی واژه‌ها را بکار می‌برند. البته نه آن‌گونه که بزرگ‌ترها به زبان می‌آوردند. کودک با زبانی ویژه حرف می‌زند ولیکن والدین منظور او را متوجه می‌شوند. اولین واژه‌ها در ماه‌های بین ۸ تا ۱۸ ماهگی بیان می‌گردند. کودک ۲ ساله می‌تواند یکی دو کلمه را با هم بیان می‌کند. در این سن حدود ۲۰۰ واژه را استفاده می‌کند. در ابتدا اسامی؛ سپس افعال، صفات و عبارات را می‌آموزد. یعنی کودک در قالب و نظمی خاص زبان را فرامی‌گیرد.

رشد زبانی در میانه‌ی سال‌های ۲ تا ۵ سالگی به‌سرعت ارتقاء پیدا می‌کند. توانایی رشد زبانی در یک سال نسبت به سال گذشته، آدم را متحیر می‌کند. بسیاری از زبان‌شناسان و مربیان آموزش و پرورش بر این باورند که کودک تا ۴ سالگی مستعد یادگیری زبان‌های متعدد می‌باشد. در این روزگار است که کودک می‌تواند دو سه زبان را به‌راحتی بیاموزد. همچنین ذکر شده است که پس از ۶ سالگی باید به زبان مادری‌شان تعلیم ببینند. کودکی که وارد ۳ سالگی شده است می‌تواند سه چهار کلمه را به همراه هم بکار برد. همچنین می‌تواند جمله‌ها را در زمان‌های گذشته، حال و آینده، بدون ایراد بیان کند. دایره لغات کودک ۳ تا ۴/۵ ساله بین ۳۵۰۰ تا ۵۰۰۰ واژه می‌رسد و ۹۰٪ از حرف‌های وی مفهوم و قابل درک می‌باشند. از ۴/۵ تا ۵ سالگی، کودک دوره‌ی زبانی را با موفقیت و قاعده‌مند ادامه می‌دهد. یعنی هرچه کودک بزرگ‌تر می‌شود، بیشتر می‌آموزد.

معناشناسی^{۲۵}: یعنی فهمیدن و درک کردن. به‌عنوان مثل چیزهای گرد و شیرین «آب‌نبات» هستند.

جمله شناسی^{۲۶}: یادگیری ترکیب و در کنار هم آمدن واژگان. مثل «قلم بر روی میز است» نه اینکه «میز بر روی قلم است».

کاربردشناسی^{۲۷}: یادگیری به کاربردن زبان با شیوه‌های گوناگون مانند خواستن، پرسیدن، مخالفت، شوخی کردن، گوش فرادادن، اتمام گفتگو و غیره.

کودک به واسطه‌ی زبان امری، چیزهای پیرامونش را طلب می‌کند. بنابراین با عنایت به زبانی که فراگرفته است، نام اجسام را بیان کرده و این‌گونه به آن‌ها معنا می‌بخشد. او سعی می‌کند با همان واژگانی که یاد گرفته بود، شکل یک جمله را قالب‌بندی، ترکیب و کارآمد کند به گونه‌ای که دلالت بر زمان و مکان خاصی داشته باشد. با ایجاد معنا و تفسیر برای اجسام از طریق ادراک، کودک دارای قدرت خارق‌العاده‌ای به نام حرف زدن و درک معنای واژگان دست می‌یابد و از آن به تکامل زبان یاد می‌شود. یعنی دوره‌ی عبور از زبان ایما و اشاره به زبان گفتاری. رخداد معنایی از دوره‌ی انسان‌های پیشین تا امروز همچون سحر و افسانه به صورت پنهانی تشکیل می‌شود (پیاژه ۱۳۶۹).

رشد زبانی، دارای ترکیبی پیچیده و مبهم می‌باشد. اما اندک کودکانی وجود دارند که زبان را فرانگیرند. یعنی چیزی در حدود ۲٪ از کودکان، آن‌هم به دلایلی ویژه نمی‌تواند زبان بیاموزند. این بدان معناست که در شرایط عادی تمام کودکان زبان را فرا خواهند گرفت.

بحث و جدال بر سر اینکه کودک چگونه زبان را فرامی‌گیرد، موضوعی است که میان متخصصان پابرجاست. متخصصان، بیشتر بر این باور بودند که کودکان تنها با تقلید اصوات، زبان را فرامی‌گیرند و صحبت می‌کنند. یعنی از دورانی که رشد زبانی در آن‌ها آغاز می‌شود، اصوات را با شرایط گونه‌گون می‌آموزند و تکرار می‌کنند (فولر ۱۳۸۰). اما مشخصه‌های بسیاری هستند که این موضوع را رد می‌کنند. در یک بازبینی به کودکان خود یا اطرافمان

می‌توانیم به این نکته برسیم که موضوع از این فراتر است و کودک فقط به تقلید از بزرگ‌ترها زبان را نمی‌آموزد. گویی کودک به گونه‌ای چندجانبه از قاعده و اصول زبان مطلع می‌شود. هرچند یادگیری وی در حد و حدود دستور زبانی و گفتگوهای روزمره باشد، اما هیچ موقع کودک جملاتی مثل «من کشته شدم» یا «تو کشته شدی» را از بزرگ‌ترش نشنیده است. همین‌طور اکثر اوقات شاهد بوده‌ایم که کودک این جملات را بازگو می‌کند. این نشان می‌دهد که وی از پس ترکیب، کنار هم قرار دادن واژگان و بررسی جمله‌ی «او کشته شده است» به این نتیجه رسیده است. همین‌طور در میان گفتگوها، قالب جمله پرسشی «چه کار می‌کنی؟» و جوابش «کاری نمی‌کنم» را هم کودک خود ایجاد می‌کند. این‌گونه می‌توان دریافت که کودک در ساختاری منظوم و مترتب، برای یادگیری زبان و ارائه‌ی آن کوشش می‌کند.

افزون بر این مسائل، خانم ماریا مونته‌سوری می‌گوید که کودک از طریق بزرگان، زبان نمی‌آموزد. چطور است که انسان کامل با توجه به استعداد و آگاهی لازم برای یادگیری زبان دیگر، متحمل سختی و دشواری‌های زیاد می‌شود، اما در کودکی که رشد عقلانی وی تکامل پیدا نکرده است، به این گستره‌ی از تعالی؛ یعنی رشد زبانی می‌رسند. پس مکانیسم اکتساب زبان، ناخودآگاه و به دور از سختی و دشواری صورت می‌گیرد. چون کودک به‌صورت ناخودآگاه برای یادگیری تلاش می‌کند، همه‌چیزهایی را که می‌آموزد، در حافظه‌اش به‌صورت پایدار نقش می‌بندد و در قالب و نمادی قابل تجسم به‌کار برده می‌شود. زبان‌های دیگر که فراگرفته می‌شوند، هیچ‌گاه نمی‌توانند جایگزین زبان مادری شوند. پس یادگیری زبان برای کودک برنامه‌ریزی شده نیست و این در حالی است که کودک به‌صورت ناخودآگاه زبان مادری‌اش را آموخته است. همان‌طور که می‌دانید واژه‌ها، نماد می‌باشند و کودکان مستعدند که این نمادها را بیاموزند. بسیاری از متخصصین اظهار داشته‌اند که اساس نقشینه‌ی نمادها، به‌منظور رشد زبان است. اما پیازه بیان داشته است که زبان

به شناخت در سایر دوره‌ها نیز مرتبط است. او معتقد است که کودکان استفاده از نمادهای زبان‌شناسی را در همان زمانی آغاز می‌کنند که نمادهای غیرزبانی نظیر نشان دادن نبود اشیاء از طریق حرکات را به کار می‌گیرند. بنابراین، به نظر می‌رسد در کودکان، زبان به‌عنوان بخشی از فرایند کلی‌تر نمادسازی پدید می‌آید. آن زمانی که کودکی انگار که سوار بر اسب است، بر روی چوبی که بین دو پایش قرار داده و می‌دود، معنایی نمادین را ایجاد می‌کند. کودک با تصویری خیالی که خود او می‌تواند کشیده باشد، نماد ایجاد کند و بکار ببرد. پس واژه‌ها تنها عامل یادگیری زبان نیستند. کودکان به همراه واژگان، نمادها را بکار می‌برند.

اندیشه‌ی کودک، فعالیت‌ی به همراه صدا می‌باشد، سپس این تفکرها بی‌صدا می‌شود یعنی به‌صورت نهفته انجام می‌شود. اما این نشان می‌دهد که کودکان، تفکر و آنچه آنان را به فکر واداشته، از هم جدا نیستند. از این روی است که کودکی که نقاشی می‌کشد برای آن قصه‌ای هم می‌سازد. کودکان از طریق بلند فکر کردن، یاد می‌گیرند. بلند فکر کردن راهی است برای بیان دانش و به این طریق والدین، می‌توانند خطاهای کودک را اصلاح بکنند. اما وقتی کودک رشد می‌کند، این گفتگو به صورت درونی انجام می‌شود و صحبت کردن تنها برای ارتباط با دیگران، انجام می‌شود. قدیمی‌ها گفته‌اند: «که اول حرفت را مزه‌مزه کن، بعداً بگو». یعنی تفکر به سخن گفتن و سخن گفتن به‌واسطه‌ی واژگان، بر هر چیزی تأثیرپذیر می‌شود. این اثرپذیری، وجه درونی واژه، یعنی معنی واژه می‌باشد. در معنی واژه است که اندیشه و گفتار یکی می‌شوند.

به نظر پیاژه، رشد زبان جنبه‌ای از رشد ذهنی کودک است و بنابراین پیشرفت، ذهن را هدایت نمی‌کند، بلکه بازتابی از رشد ذهنی است. در واقع رشد ذهنی، فراگیری زبان را هدایت می‌کند. از نظر پیشرفت، مرحله‌ی جسمی، مباحث عصب‌شناسی، روانشناسی و روانشناسی زبان به‌صورت متوالی و پیاپی ایجاد و شکل می‌گیرند. می‌توان این مرحله‌ها را به‌طور خلاصه این‌گونه نام برد.

تولد تا ۱ ماهگی	صدای گریه مثل « اینگه » و صداهای مثل گریه، آروغ زدن، سرفه کردن و خمیازه درآوردن.
۲ تا ۵ ماهگی	صداهای مبهم مثل « آگو، آگو، »، تبسم و خنده.
۶ تا ۱۲ ماهگی	شروع تقلید، تقلید صداها. اولین کلمات را حدود ۱۲ ماهگی بیان می‌کنند.
۱۱ تا ۱۸ ماهگی	بیان کلمات آغازین و معقلانه و از روی تقلید، در ۱۸ ماهگی تک‌واژه‌ها را بیان کنند.
۱۸ تا ۲۴ ماهگی	تشکیل دایره لغت، بیان جملاتی تشکیل شده از ۲ واژه، دایره واژگانی به ۲۰۰ واژه می‌رسد.
۲۴ تا ۳۰ ماهگی	استفاده از ۳ تا ۴ واژه در جملات، پس از ۲/۵ سالگی ۴۰۰ واژه را آموخته.
۳۰ تا ۳۶ ماهگی	۵ واژه در جملات بکار می‌برد.
۳ تا ۵ سالگی	گفت‌وگو معمولی، جملات پرسشی ایجاد می‌کند و پاسخ می‌دهد، دایره لغات به ۲۰۰۰ واژه می‌رسد، جملاتی بیش از ۸ کلمه را بکار می‌برد.
کودکستان	بازنمایی نمادین و فراگیری گرامر را تکمیل می‌کند. جملات مرکب، جملات ماضی، حال و آینده را بیان می‌کند و علاقه، شوخی و درک خود را از طریق گفتگو ابراز می‌کند.
پیش از بلوغ	برای آموختن واژه‌های بیشتر، درس می‌خواند و تعلیم می‌بیند.
۹ تا ۱۲ سالگی	نوشتن را به‌عنوان فهماندن و ارتباط بکار می‌برد، ترکیب‌بندی، شعر و دستور زبان را درک می‌کند.
۱۲ تا ۱۹ سالگی	زبان عامل اجتماعی شدن می‌شود، به‌واسطه تعلیم در مدرسه قواعد زبانی را می‌آموزد، جملات مجازی، اصطلاح و ضرب‌المثل‌ها را می‌آموزد.

(مارتین و گرین وُود، ۱۳۷۹ و جوجل اوغلو ۱۳۷۲)

برخی از مشکلات دوره‌ی کودکی

ویژگی تمامی جانوران این است که، همه می‌خواهند رشد بکنند، توانمند باشند، راه سعادت را پیدا کرده و نیل به استعدادها و امکانات نفس و تمامی خواسته‌هایشان برسند. یعنی هدف به هر شکل، تکامل و رشد تعالی است. در واقع یک موجود زنده این پتانسیل‌ها را دارا می‌باشد. این نیروی پنهان، قدرتی مجهول را در خود پوشش داده است. این نیرو عینی نیست. نمونه‌های آن را می‌توان در تکنولوژی گاز و گستره‌ی اقتصادی دید (کورمان ۱۳۶۷). همین که مشکلات و موانع ایجاد نشوند و کودک در مواجهه آن‌ها قرار نگیرد، ناکام نخواهد شد. هنگامی که موضوع انسان باشد، بااهمیت‌تر جلوه می‌کند. از این‌روست که در میان دیگر موجودات زنده، انسان کمتر به سراغ غرایز می‌رود. این بدان معناست که انسان تمام کردار و رفتارهایش را با اراده خود انجام می‌دهد. انسان در مراحل رشد با مشکلات و موانع گوناگونی روبرو می‌شود. اگر با شیوه و راهبردهای مناسب و به‌جا در مقابله با آن‌ها برآییم

فرآیند رشد را به سلامت طی خواهیم کرد. اوصاف و تعداد محرکه‌هایی که کودک با آن‌ها روبرو می‌شوند بی‌اندازه است. مکانیسم‌های کنش و واکنش برای همین منظور، مشغول فعالیت هستند. یعنی کودک در مقابل هر کنشی که قرار بگیرد، واکنش‌های چندجانبه نشان خواهد داد. بنابراین می‌توان اذعان داشت که شرایط محیطی که کودک در آن قرار دارد، در شکل‌گیری شخصیت، اعتمادبه‌نفس، فرامن و اجتماعی شدن وی بی‌تأثیر نیست و بالاخره این پدیده در واکنش‌ها و اعمال کودک ساری و جاری خواهد شد. برای مثال کودکانی که مدام از سوی پدر و مادرشان تحقیر و یا سرزنش می‌شوند و از محبت آن‌ها محروم گردند، از اثرات منفی دور نخواهند شد و انسان‌هایی خودکم‌بین خواهند بود و این عدم خودباوری در مقاطع مختلف زندگی‌شان دیده خواهد شد. اگر این اعمال از سوی والدین ادامه پیدا کند یا در صدد رفع و برطرف کردن این احساس منفی در کودک نشوند، وی این کنش‌ها را طبیعی و عادی پیش‌فرض قرار داده و منتظر همین‌گونه رفتارها خواهد بود و به قولی بی‌خیال^{۲۸} بشود. این تفاسیر، کنش‌هایی بدین‌سان نه‌تنها در حال بلکه در آینده وی آثار و تبعات منفی در پی خواهد داشت. از اینجاست که این «درماندگی آموخته شده»^{۲۹} بالای جان وی خواهد شد. او پس از تغییرات و مناسب شدن وضع بغرنجی که در آن بوده است هم، بازهم درگیر است. قادر به تصمیم‌گیری نیست و نمی‌تواند قدمی پیش بگذارد. با این‌گونه سازوکار فکری، اندیشه‌ی کودکان اینگونه می‌شود: «من کوچک هستم، هنوز بزرگ نشده‌ام، اما بزرگ‌ترهایم خیلی قوی و سختگیر هستند». مادامی که مشکل در زمان خود حل نشود، کودک در این تصورات است. «من باید با همین وضعیت بسازم و بسوزم. چراکه کاری هم از من بر نمی‌آید»

همه‌ی این نمونه‌ها مبین این هستند که دلیل خیلی از ناراحتی‌ها،

مریضی‌ها و مشکلات کودکان از ماست. یعنی عوامل زیستی و ارثی در آن دخیل نیستند. اغلب خود ما به بهانه‌های گوناگون باعث ویرانی آشیانه‌ی کودکان می‌شویم. چه نیاز است که ما دانه‌ای بلوط را بکاریم، نهال آن را بپروریم، بگذاریم آن قدر رشد کند (گاه تا ۳۴ متر ارتفاع دارند) تا از توان بهره‌برداری خارج شود و انتظار ثمره هم داشته باشیم. بنابراین با یک قیاس اگر انسان را با دانه‌ی بلوط مورد سنجش قرار دهیم، هر دو نیاز به پرورش و استقرار در حال و هوایی مثبت دارند (کارن هورنای ۱۳۷۸).

هورنای بر درماندگی کودک خیلی تأکید کرد. با این حال، برخلاف وی، آدلر معتقد بود که تمام کودکان لزوماً احساس درماندگی نمی‌کنند، بلکه چنانچه این احساس‌ها ایجاد شوند، می‌توانند به رفتار روان رنجور بینجامند. احساس درماندگی کودکان به رفتار والدین آن‌ها بستگی دارد.

همچنین مونتسوری بیان داشته است که در پایه‌ی تمام درماندگی‌ها یک عامل وجود دارد و آن جز این نیست که کودک نمی‌تواند انرژی درونی‌اش را به‌صورت طبیعی با اعمال و حرکات تخلیه کند. این در این حالی است که وی نتوانسته در کودکی، یعنی دوران رشدش این پتانسیل را بکار بگیرد. از این‌رو برای همیشه درمانده^{۳۰} باقی خواهند ماند. چنین کودکانی نیاز به احساس امنیت و اعتماد دارند. باید آن‌ها را امیدوار کرد که می‌توانند پیشرفت کنند، تفهیم و تذکر دیگران به وی، می‌تواند باعث پیشرفت وی گردد و همچنین در زندگی آینده‌اش، بسیار مؤثر و سازنده است. در مدرسه می‌توان احساس شایستگی را در وی پدید آورد و زمینه را برای رشد و سرافرازی او فراهم آورد و نیز به او تفهیم کرد که شکست بیش یا کم در زندگی هر کس می‌تواند وجود داشته باشد. یعنی اینکه بخواهیم اصلاً شکستی وجود نداشته باشد، میسر نیست. باید کاری کرد که او احساس سودمندی و موفقیت کند و بپذیرد که فردی مهم است. باید به او آموخت که در معاشرت خود را ببیند و به این نیندیشد که دیگران درباره

او چه می‌گویند و یا چه عقیده‌ای و فکری دارند. او نیاز به روان‌درمانی دارد، شکافتن درون برای کشف علت و ریشه آن، تلاش برای تغییر فکر او، تفهیم به او که او پست و کوچک نیست و می‌تواند چون دیگران مسئولیتی داشته باشد، تقویت احساسات و عواطفش نسبت به خود و زمینه‌سازی برای بیرون آمدن او از حالت عجز خود از طرق موفقیت و پیروزی است. کودکی که در این بحران بماند، ناتوان از آینده‌نگری خواهد شد. چراکه با حل مسائل مبهم و مجهول، درمانده و مستأصل می‌شود. عقل که می‌بایست کارایی‌اش را در این زمان‌ها، البته با مبنای تجربه‌های قبلی‌اش، نشان دهد، از قدرت تفکر بازمی‌ماند و به دنیایی سراسر عجز و استیصال پر می‌کشد (گریر، ۱۳۷۵).

در هر اجتماع؛ برخی مشکلات مساوی و همسان مربوط به کودکان وجود دارد. والدین هرچند مجرب باشند نیز نمی‌توانند جلوی آن‌ها را بگیرند. مثل ترس، هراس از مدرسه، شب‌اداری، انگشت مکیدن، ناخن جویدن، الکنی، کم‌دقتی، حسودی، بزدلی، خجولی، دزدی، دروغ‌گویی، داشتن روحیه پرخاشگری، متهاجم، متجاوز کارانه و غیره. در اینجا به برخی از این ویژگی‌ها خواهیم پرداخت.

ترس

بارها برایتان پیش آمده با کودکان بین ۳ تا ۶ ساله‌ای روبرو شده باشید که از تنها رفتن به اتاقی تاریک می‌هراسند. برخی از کودکان، مادامی که اتاق خوابشان تاریک باشد هم می‌ترسند و مایل‌اند که در کنار والدین بخوابند. هنگامی که دلیل دلهره‌شان، از آن‌ها پرسیده می‌شود، بیان اینکه ما یک سری چیزهای عجیب و غریب می‌بینیم. اما کودک خودش هم به خوبی نمی‌داند که از چه چیزی می‌هراسد. دلایل مهم ترس کودکان را می‌توانیم در چند نکته برشماریم:

- ۱- دنیای کودک، دنیایی خیالی و گسترده‌ای است. به خاطر ویژگی‌های سنی نمی‌تواند واقعیت و خیال را از هم تمیز بدهند. چیزی را که می‌شنوند، ماجراهایی که در قصه‌ها رخ می‌دهد، فیلم‌هایی که تماشا می‌کنند همگی را عین واقعیت زندگی تلقی کرده و آن را قبول می‌کنند.

۲- ترس گاه به‌طور مستقیم وارد می‌شود. کودکی که پس از حمله‌ی یک حیوان تحت تأثیر قرار گرفته است و اثر آن بر روحیه‌ی وی منفی و مخرب بوده، از همه‌ی حیوانات، هراسناک خواهد بود. یعنی اگر باعث ایجاد ترس در وی، یک سگ باشد، از این‌پس او از گربه هم خواهد ترسید. حتی این‌باور به‌گونه‌ای است که گاه از تمام حیوانات چهارپا خواهد ترسید. گاه اتفاق افتاده که حادثه‌ای برای والدین روی داده باشد و کودک تنها شاهد آن باشد، در این حالت ترس برای کودک نیز تداعی و شکل می‌گیرد. به همین خاطر است که والدین چه در حضور و چه عدم حضور کودک در رفتار خود باید رعایت تمام جوانب را بکنند.

۳- همان‌گونه که در بالا ذکر شد یکی از عوامل ایجاد ترس در کودک، خانواده است. خانواده‌هایی که کودکشان را بیش‌ازحد حمایت می‌کنند یا اینکه تحت کنترل و نظارت شدید قرار می‌دهند، خود عامل ایجاد ترس کودک می‌شوند. چون کودکان، همیشه آن‌ها را کنار خود یا وابسته به آن‌ها می‌بینند. بنابراین تصور کودک بر این است که به‌خودی‌خود^{۳۱} و بدون حضور آن‌ها نمی‌تواند زندگی کند. پدر و مادر می‌بایست این نکته را به‌خوبی به خاطر بسپارند و هوشمندانه عمل کنند.

می‌توان با فراغ بال اذعان داشت که ترس، احساسی انسانی می‌باشد. همان‌گونه که پرورش^{۳۲} و برخی از متخصصین اظهار داشته‌اند، ترس یکی از نشانه‌های پیشرفت و رشد واکنش‌های ذهنی و عاطفی (حسی) می‌باشد. نتیجه‌ی تحقیقات^{۳۳} سِودو^{۳۴} و لئونارد^{۳۵} نشان می‌دهد که هراس از مدرسه،

۳۱- Spontaneity

۳۲- Gisela Preuschoff

۳۳- Speculations on antineuronal antibody-mediated neuropsychiatric disorders of childhood

۳۴- Susan Swedo

۳۵- Henrietta L. Leonard

رواج کمتری نسبت به انواع دیگر هراس‌ها دارد. کودکان بیشتر از این چیزها می‌ترسند: تنهایی، تنها خوابیدن، تنها در خانه ماندن، از حیوانات، آدم‌های بد، موجودات خیالی، جن و لولو، جادوگر، از باران، طوفان، آسمان‌غره، آذرخش و رعدوبرق، از تاریکی، از مریضی و یا فوت اعضای خانواده و غیره (تُزجوقلو و تُزجوقلو، ۱۳۸۴).

اگر ترس در کودکان به مرحله‌ی آسیب^{۳۶} نرسیده باشد، به‌خودی‌خود سپری خواهد گشت. به‌عنوان‌مثال اگر این ترس باعث مدرسه‌هراسی شود، یا با یکی از دوستانش بازی نکند، ایرادی وجود ندارد. اما اگر تأثیر بر رفتار و زندگی روزمره‌ی وی بگذارد، می‌بایست از توانایی مشاوران و متخصصان مدد جست. پس از یک سری تحقیق کتابخانه‌ای درباره‌ی ترس در سنین مختلف کودکان، موارد زیر به دست آمد:

از تولد تا ۶ ماهگی: از صدای بلند و یا ناگهانی.

از ۷ تا ۱۲ ماهگی: از غریبه‌ها، از صداهای بلند و از چیزهای بزرگ و هیکل که می‌بینند.

کودک ۱ ساله: از غریبه‌ها و جدایی از پدر و مادر.

کودک ۲ ساله: از حیوانات بزرگ، اتاق‌های تاریک، از چیزهای بزرگ و هیکل، از صدای موتور، از صدای بلند و از تغییر مکان.

کودک ۳ تا ۴ ساله: از اتاق تاریک، از شب، از ماسک، از حیوانات بزرگ، از مار، جدایی و جدایی از پدر و مادر.

کودک ۵ ساله: از حیوانات وحشی، از آسیب دیدن، از تاریکی، از آدم‌های بد و جدایی از پدر و مادر.

کودک ۶ ساله: از موجودات خیالی، از تاریکی، از تنهایی، از طوفان و رعدوبرق.

کودک ۷ تا ۸ ساله: از تاریکی، از گم‌شدن، از دزدیده شدن، از دزدها و آدم‌ها بد، از تفنگ و اسلحه، از تنهایی.

کودک ۹ تا ۱۰ ساله: از تاریکی، از کابوس، از حوادث و تصادف، از ارتفاع.
کودک ۱۱ تا ۱۲ ساله: از تاریکی، از ارتفاع، از صدمه دیدن، از بیماری، از امتحان.

کودک ۱۳ ساله: از تنبیه، از جرم و مجازات، از جنگ و دعوا، از امتحان.
کودک ۱۴ ساله: از عدم موفقیت در مدرسه، از ارتباط با دیگران، از جنگ، از افکار خانواده و مشکلات جنسی.

در اینجا به یکی از این گونه ترس‌ها که اغلب در جامعه به چشم می‌خورد خواهیم پرداخت:

مدرسه هراسی

برخی از کودکان با احساساتی همچون افسردگی، دل‌تنگی، غمگینی، میلی به مدرسه رفتن ندارند. همچنین نمی‌خواهند که از خانه دل بکنند. آن‌ها به این خیال و اندیشه که برای همیشه از پدر و مادر دور خواهند شد، یا با این تصور که مادرش او ترک کرده، از مدرسه می‌هراسند. این‌گونه کودکان با فرافکنی از رفتن به مدرسه سرباز می‌زنند (اوزاداین ۱۳۶۳). این حس و افکار کودک را به یک سری افکار نادرست سوق خواهد داد. هنگامی که تنها می‌مانند دل‌شوره و دل‌پره‌ی این را دارند که یا بلایی بر سر آن‌ها خواهد آمد یا برای مادرشان اتفاق ناگواری خواهد افتاد. هراس از مدرسه، بیشتر از ۵ تا ۸ سالگی دامن‌گیر کودکان می‌شود و گاهی تا چند سال ادامه دارد. کودکانی که صبح هنگام عزیمت به مدرسه، با بهانه‌های گوناگونی مثل دل‌درد، سردرد و حالت تهوع؛ هراس و البته ترس از حضور از مدرسه را نمایان می‌کنند. لکن پس به محض اینکه توانستند والدین را قانع کنند، حالشان خوب خواهد شد. حتی اگر پدر و مادر اعلام کنند که «پس، بعد از ظهر به کلاس برو!» باز هم بهانه‌ها، علائم و نشانه‌های بیماری پدیدار می‌شوند.

هرچند که دلایلی دیگر را نیز می‌توان برشماریم، اما مهم‌ترین عامل این هراس، عکس‌العمل و رفتارهای خانواده می‌باشد. یعنی واکنش‌ها و روبرویی

پدر و مادر با این مشکل و نحوه ارائه راه‌حل، نقش مؤثری در ایجاد یا رفع این هراس خواهد داشت. والدین سختگیر و یا آن‌هایی که کودک را بیش از حد، تحت کنترل و حمایت قرار می‌دهند هم فرصت این جدایی را ساقط می‌کنند. ایشان در پی آن هستند که تمامی نیازهای کودک را خود برطرف کنند. هیچ‌گاه به آن‌ها نه نگفته‌اند و تمام حوائج آن‌ها را رفع کرده و هیچ‌گاه وی را از خود دور نمی‌کنند. دیدگاه آنان این است که کودکشان در منزل با آسایش زندگی می‌کند و بر این باورند که شرایط سعادت وی را برآورده کرده‌اند. اما دور از تصور است که کودک بتواند روحیه‌ی اعتمادبه‌نفس، شکوفایی استعدادهايش، مسئولیت‌پذیری، برون‌رفت از خود (رسیدن به فرمان) و خودباوری لازم دست یابد. با این اوصاف کودک خود را همیشه محتاج حمایت و محافظت می‌بیند. کودکانی که حس خودمختاری و استقلال، کسب نکرده باشند؛ نمی‌توانند از رفتن به مدرسه هراسناک نباشند و چه‌بسا کامروا و موفق هم نشوند.

هراس از مدرسه، کودک را از مدرسه حضور در اجتماع و فعالیت‌های گروهی دور می‌کند. اگر هراس از مدرسه در کودکان رفع نشود در تحصیلات آکادمیک هم باز خواهند ماند. همچنین این هراس عامل خیلی از مشکلات درونی و برونی در اجتماع خواهد شد. اگر والدین؛ این علائم و نشانه‌ها را برای مدتی طولانی در کودکانشان مشاهده کردند، بهتر است هر چه زودتر به متخصصین مراجعه کنند و از مشاوره و راهنمایی آن‌ها برای رفع مشکل فرزندشان بهره‌مند شوند. امروزه آمارها نشان می‌دهد که ۹۰٪ هراس کودکان از مدرسه پس از علاج و تربیت والدین، بهبود می‌یابد. پس از این گذر، کودک مرحله‌ی هراس از مدرسه را به راحتی می‌گذرانند.

شباب‌داری (دفع غیرارادی پیشاب)

آموزش توالت رفتن و فراگیری آداب نظافت از حدود ۲ سالگی شروع می‌شود. یعنی تقریباً زمانی که کودک نیاز می‌بیند که به بزرگ‌ترهایش اطلاع دهد.

ولی هنوز به‌طور کامل نمی‌تواند آن را کنترل نماید چراکه پایداری مثانه و تکامل مغزی در ایشان هنوز رشد ننموده است. هنگامی که به او زور بیاید بی‌اراده خود را خیس می‌کند.

کیسه‌ی مثانه از ماهیچه و یک بافت پیوندی ارتجاعی تشکیل شده است. پایداری مثانه به این معناست که این ماهیچه‌ها اغلب در اراده‌ی ما هستند اما گاهی نیز ناپایدار می‌گردد. زمانی را تصور کنید که پس از هیجان و شادی و یا پس از تحرک شدید بخواهید جلوی تپش قلب خود را بگیرید و ضربان را به‌صورت عادی تنظیم کنید. کنترل ادرار هم گاهی همین شرایط را دارد. فعالیت مثانه به‌طور دائمی است. یعنی همیشه؛ حتی هنگام استراحت، افزایش مایع در این کیسه صورت می‌گیرد. هنگام خواب، ماهیچه‌های کیسه مثانه سست می‌شوند. در صورتی که خواب همراه با کابوس و خواب‌های ترسناک باشد، یکی از واکنش‌ها می‌تواند تأثیر بر مثانه باشد که منقبض و منبسط شود. به خاطر این انبساط ما بیدار می‌شویم و به توالی می‌رویم. موردی که گفته شد، برای کودکان سهل و آسان نیست. یعنی بیدار نمی‌شوند و جای خود را خیس می‌کنند. مشکل خود را خیس کردن ۳ گونه است. ادرار بی‌اراده در روز^{۳۷}، شب‌اداری^{۳۸} و هر دو گونه یعنی عدم کنترل ادرار چه در شب و چه در روز^{۳۹} باشد. نرخ دفع غیرارادی پیشاب در پسران ۵ ساله، ۷٪ و در دختران ۳٪ می‌باشد. این نرخ در ۷ سالگی به ۱۰٪ افزایش می‌یابد. نتیجه‌ی برخی تحقیقات نشان می‌دهد که دلایل ارثی نیز در این مشکل بی‌تأثیر نیست. همچنین آمارها نشان داده که ۷۵٪ کودکانی که با این مشکل روبرو هستند، والدینی دارند که در کودکی مشکل عدم کنترل ادرار داشته‌اند (شنول ۱۳۸۵).

این مشکل با آموزش توالی رفع می‌گردد. به همین دلیل والدین با

Enuresis nocturna - ۳۷

Enuresis diurna - ۳۸

Enuresis continuum - ۳۹

هوشیاری تمام، ارتباط مناسب و به‌صورت علمی نسبت به حل مسئله برآیند. دلایلی دیگری برای عدم کنترل ادرار وجود دارند که عبارت‌اند از: عصبانیت، ترس، هنگام تولد نوزادی (خواهر یا برادر) نو، حسودی، مشکلات خانوادگی، نقل مکان و غیره. دلایل زیاد وجود دارند که می‌توان از آن‌ها نام برد اما در میان آن‌ها حسودی به دنیا آمدن خواهر یا برادری دیگر حساسیت‌برانگیز است. اگر پدر و مادر پیش از تولد نوزاد توراهی، کودک را برای حضور خواهر یا برادری جدید آماده نکرده باشند، تأثیر منفی بر روحیه کودک خواهد داشت. در صورت بی‌توجهی به این امر امکان دارد، کودک به دوران پیش از آموزش توالیت برگردد و خود را خیس کند. واپس‌روی^{۴۰} (بازگشت به مرحله ابتدایی رشد) خود می‌تواند یکی از دلایل واکنش به بی‌توجهی پدر و مادر برای حضور نوزاد توراهی باشد.

اگر پدر و مادر بدون آنکه دلیل شب‌ادراری را بدانند و پیگیر رفع آن باشند، واکنش نامناسب نشان بدهند، رشد کودک را به مرحله‌ای خراب و منفی سوق خواهند داد. هر کسی این را می‌داند که هیچ کودکی بدون دلیل و از روی عمد، خود را خیس نمی‌کند. کودکی که مدام خود را خیس می‌کند، به ناراحتی روانی مبتلا می‌شود. یعنی خودش را ضعیف و ناتوان، مقصر و گنه‌کار می‌بیند. در تکامل و رسیدن به «خود» هم دارای تردید می‌شود و عدم خودبیاوری در او پیدا می‌شود. اما اگر راهکارهای مناسب بر اساس آموزش‌های علمی، بین والدین و کودک شکل گرفته باشد، مشکلات با سهولت هر چه تمام‌تر، رفع خواهد شد. کودک باید این را درک کند و بفهمد که هر کاری هم که بکند، عزیز خانه است و همه او را دوست دارند. بی‌اختیاری دفع^{۴۱} نیز زیرمجموعه‌ی دلایل مشابهی برای مشکل عدم کنترل ادرار می‌باشد. چون کودکی که نتوانسته دفع خود را کنترل کند، در ابتدا خویش را خیس کرده است. طبق بررسی‌های صورت گرفته بی‌اختیاری دفع بسیار کم به چشم می‌خورد.

۴۰- Regression

۴۱- Encopresis

مکیدن انگشت

نوزادها از مکیدن انگشت‌هایشان لذت می‌برند. او این واکنش را با علاقه‌ی وافر انجام می‌دهد. پیازه آن را نماد پستان می‌داند و اضافه می‌کند که الگوی بازتاب مکیدن با ادغام حرکات جدید پیشرفت می‌کند، بطوریکه انگشت را پستان مادر متصور می‌کند. بیشتر نوزادان پس از تولد شروع به مکیدن انگشت می‌کنند. در شرایط عادی هیچ ضرری برای وی ندارد. اما در حدود ۳ تا ۴ سالگی می‌بایست او را از این عمل ترک داد و تحذیر نمود. اگر بازهم ادامه پیدا کرد، خود می‌تواند نشانه‌ی مشکلی باشد. کودکانی که به مدت طولانی مکیدن انگشت را ادامه می‌دهند، آن را امری عادی فرض می‌کنند و همین‌طور امکان دارد چیزهای دیگری را درون دهانش بکند. دلیل این است که وی این عمل را از هنگام تولد انجام می‌داده و فرا آموخته است. به نظر برخی از متخصصین، این واکنش می‌تواند دلایل دیگری هم داشته باشد که به مشکلات درون خانه و خانواده مربوط می‌شود. یا می‌تواند به دلیل مشکلات وی با برادر و خواهرش به وجود آید. در این حالت کودک به دوران کودکی‌اش بازمی‌گردد. پدر و مادر نباید کودک را به خاطر انجام دادن این عمل تنبیه یا سرزنش نمایند. تا جایی که امکان دارد پدر و مادر نباید این مشکل را بروز دهند. مثلاً وی را به طبیعت ببرند بگذارند وی با خاک‌بازی کند. تحقیقات نشان داده کودکانی که در معرض این مشکل قرار گرفته‌اند، هنگامی که در فضای خارج از منزل و علی‌الخصوص طبیعت قرار می‌گیرند، این عمل را فراموش می‌کنند. اما مورد توجه قرار دادن کودک و مهربانی به وی می‌تواند اعتماد را به وی بازگرداند و این عمل را ترک کند.

ناخن جوییدن

این واکنش نیز یکی از نشانه‌های عدم خودباوری کودک می‌باشد. جوییدن ناخن نشانه‌ی اضطراب و افسردگی می‌باشد. کودکانی که خود را گنه‌کار، بی‌ارزش، ناموفق و حقیر می‌بینند، این واکنش را برای سال‌های مدیدی ادامه می‌دهند. از این‌رو والدین می‌بایست با ارتباط مناسب، مشکلات وی را جویا

شده و از طریق راهبردهای علمی وی را از این کار بر حذر بدارند. چراکه کودک این واکنش را ابزاری برای بیان یا رهایی از مشکلاتش نشان می‌دهد. دلیل این است که احساس خودکم‌بینی به وی اجازه نمی‌دهد که خود خویش را نشان دهد از این‌رو رویکرد شخصیتی‌اش را انتقال می‌دهد، گوشه‌گیری‌اش را با جوییدن ناخنش نشان می‌دهد. یافتن جایگزین برای کودک می‌تواند راهکار مناسبی برای پدر و مادرها باشد. بنابراین هرچقدر میزان ارتباط و توجه در منزل افزایش یابد، کودک احساس خودباوری درونی را در خود بازمی‌یابد. پدر و مادر با نگاهی مثبت و با انتخاب جایگزین می‌توانند در رفع این مشکل به کودک خود کمک کنند تا این مورد را ترک کند.

لکنت زبان

اختلال در روانی بیان، ناتوانی در ادای برخی واژه‌ها و زبان‌پریشی را می‌توان به‌طور کلی لکنت زبان نامید. یعنی می‌توان گفت که لکنت زبان کمبود مهارت در کلام می‌باشد. افرادی که دچار این اختلال می‌شوند، نمی‌توانند همانند هم‌سن‌وسالان خود گفتگو کنند. بریده‌بریده سخن می‌گویند و زبانشان گیر می‌کند. این اختلال بیشتر قبل از هفت‌سالگی به چشم می‌خورد. جدای از مشکلات عضوی اندامی، لکنت ناراحتی درونی می‌باشد. کودکان الکن در برقراری ارتباط ناتوان هستند و برای بیان خواسته‌هایشان آزرده می‌شوند. بررسی صورت گرفته بر چندین پژوهش نشان می‌دهد که لکنت و هراس از اجتماع توأمان می‌باشند و یکدیگر را قوام می‌دهند (بایرام‌کایا و دیگران ۱۳۸۴). وابستگی و همبستگی بین لکنت و جامعه‌هراسی به‌طور کامل مشهود است به‌طوری‌که لکنت دلیل جامعه‌هراسی خواهد بود و هراس از جامعه دلیل لکنت و کسانی که مبتلا باشند، گوشه‌گیر و منزوی خواهند شد که خود دلیل چندین بیماری روانی دیگر خواهند بود. این بیماری؛ زنجیره‌وار می‌تواند عامل ناراحتی‌های دیگر روحی شود و از درون باعث تخریب شخصیت می‌شود. لکنت در بین سال‌های ۲ تا ۳ سالگی شروع می‌شود که خود سن آغاز

تکلم در کودکان می‌باشد. اگر مشکل خاصی وجود نداشته باشد، این رویداد هم به راحتی سپری خواهد شد. با این حال در صورت مشاهده این اختلال، والدین نباید ناراحت و دلواپس گردند. لکنت زبان، مشکلی است که نمی‌توان به صورت لحظه‌ای آن را حذف نمود و اگر بخواهیم در مقطعی کوتاه در جهت حذف آن برآییم، باعث پایداری و چه بسا جان گرفتن این مشکل در الکن هم بشویم. لکنت آن‌چنان زندگی کودکان را سخت و دشوار می‌کند که مانع پیشرفت و ارتقاء علمی و اجتماعی آن‌ها نیز خواهد شد. متخصصین بر این باورند که بهتر است که اختلال زبان کودک، اصلاً به عنوان مشکل بزرگی قلمداد نگردد. چراکه باعث از بین رفتن حس اعتمادبه‌نفس در کودک خواهد شد. والدین باید در زمان مناسب مداخله بکنند و با برقراری فضای دوستانه با کودک این مشکل را به آسانی رفع کنند. پدر و مادر باید محیط خانه را آرام نگه‌دارند و به فرد دارای لکنت اعتمادبه‌نفس بدهند و از متخصصین گفتاردرمانی کمک بگیرند.

کم‌توجهی و بیش‌فعالی

فقدان توجه یا بیش‌فعالی زوال نظم و حفظ آن در فعالیت‌ها می‌باشد. این کودکان در رفتار رشدی و کنشی خود با دیگر هم‌سن‌وسالان متفاوت هستند. اگر پیش از ۷ سالگی این اختلال رفع نشود می‌تواند تأثیر منفی بر زندگی و دادوستدهای اجتماعی کودک بگذارد. در این موقع می‌توانیم بحث فزون کنشی را به میان بیاوریم (ارجن؛ آیدین ۱۳۷۸).

کودکانی با جنب‌وجوش زیاد که نمی‌توانند در جای خود آرام بگیرند. هنگام نشستن معمولاً دست‌ها یا پاهایشان را تکان می‌دهند و بی‌قرارند و یا مدام در جای خود حرکت می‌کنند. در کُردی می‌گویند: «نمک دارد، آرام نمی‌گیرد»^{۳۲}. بی‌صبرند و دوست دارند تمام خواسته‌هایشان فوری برآورده شود. بدون اینکه

فکر بکنند، با کوچک‌ترین اشاره و تلنگری شروع به جنب‌وجوش می‌کنند. یعنی در انجام کارهایی که می‌کنند، نه زمان و نه مکان مهم است و نه به عاقبت کار می‌اندیشند. در کل هوش آن‌ها پیشرفته‌تر از قدرت قضاوتشان می‌باشد. کم‌توجهی و بیش‌فعالی با هم برابرند. یعنی کودکی که تحرک زیادی دارد، بی‌توجه و کم‌دقت نیز هست. پیش از آنکه سؤال تمام شود، پاسخ می‌دهد، هنوز بازی یا کاری را به اتمام نرسانده، سراغ کاری دیگری می‌رود. چون مدام در اندیشه‌ی ناهنجاری می‌باشد.

چیزی در حدود ۴٪ کودکان دچار بیش‌فعالی هستند. در مغز این کودکان و در میان نواحی کنترل و دقت و تحرک تفاوت‌های زیادی با کودکان عادی وجود دارد. به عقیده‌ی برخی از متخصصین، دلایل ژنتیکی نیز بر بیش‌فعالی تأثیر می‌گذارد. اما فراموش نکنیم که بازیگوشی با بیش‌فعالی تفاوت دارد. روانشناسان بر این باورند که عده‌ی کثیری از این کودکان هوشمند و زیرک هستند. شخصیت‌هایی مانند: گالیله، لئوناردو داوینچی، موتزارت، توماس ادیسون، آلبرت انیشتین، جان اف کندی و بزرگانی دیگر در تاریخ هستند که هم بیش‌فعال بودند و دارای کم‌توجهی بودند. این بدان معناست که پدر و مادرهای فرزندان کم‌دقت و بیش‌فعال، خیلی به این موضوع بدبین نبوده، ناراحت نباشند. تنها محبت و توجه خود را به کودکان نگاهند و صبر و تحمل داشته باشند.

کودکان بیش‌فعال، برای پدر و مادر و همچنین معلم‌هایش خیلی دردسرافزین هستند و گرفتاری ایجاد می‌کنند. بعضی از آن‌ها خرابکار هستند، وسایل خانه را به هم می‌ریزند. بنابراین در معرض خطرات فیزیکی هستند و امکان دارد بلایی به سر خود بیاورند. هرچند که علاج و مداوای آن‌ها امکانپذیر باشد هم برای معالجه‌ی آن‌ها تعجیل نکنید. چون اغلب این مشکل کودکان، در سنین خاص، دوره‌ای و گذرا می‌باشد. پس از آنکه متخصص، تشخیص داد که کودک دچار بیش‌فعالی شده است، والدین می‌بایست برخی نکات را رعایت کنند. در ابتدا می‌بایست فضای دوستانه را در منزل ایجاد کرده چراکه آرامش خود

باعث کاهش اختلال کم توجهی می‌شود. آموزش تماس چشمی به کودک دهید. مثلاً بخواهید در هنگام گفتگو به چشمان یکدیگر نگاه کنید. احساس مسئولیت‌پذیری را باید در آن‌ها زنده کنید. با مسئولیت دادن به وی هرچند کار کوچکی باشد. یعنی واگذاری برخی فعالیت‌ها و البته به میزان توانایی آن‌ها می‌تواند تأثیر به‌سزایی در روند بهبود کم توجهی داشته باشد. گاهی نسبت به برخی از فعالیت‌هایشان بی‌اهمیت باشید. کودکان می‌بایست انرژی خویش را تخلیه کنند. البته می‌توانیم با برنامه‌ریزی، زمان‌بندی و بازی‌های گروهی به آن‌ها کمک کنیم. اگر این روش‌ها را به‌طور منظم و زمان‌بندی‌شده انجام دهید به تدریج می‌توانید کودک را تحت کنترل درآورید.

کودک و نقاشی

نقاشی برای کودکان ابزار بیان خویشتن^{۴۳} می‌باشد. کودک هنگامی که از طریق نقاشی کردن خود را بیان می‌کند، همچنین دری به‌سوی احساسات درونی^{۴۴} خود به بیرون باز می‌کند. گاهی اوقات این کارها را با آگاهی انجام نمی‌دهند. یعنی ناخودآگاه در یک نقاشی احساسات خود را بیان می‌کند و شخصیت خود را معرفی می‌کند. بنابراین نقاشی کودکان هرچند که بدون مکانیسم برگشت، پوشش داده‌شده باشد نیز، اشکال، اجسام و رنگ‌بندی‌های نقاشی خود قادر به بیان احساسات وی هستند.

کودکان، تا ۶ سالگی نقاشی‌هایشان را بی‌هدف می‌کشند، اما در همان نقاشی‌ها نیز نهفتگی‌هایی وجود دارد. در شرایط عادی؛ دختران از ۶ سالگی به بعد و پسران از ۷ سالگی ادراک و ترکیب‌بندی هنری را می‌توانند به‌صورت نقاشی بر روی کاغذ پیاده کنند (شنول ۱۳۸۵). کودکان می‌توانند آن‌گونه که بزرگ‌ترها شرح داده‌اند، نقاشی بکشند. پس به نقاشی‌هایی که توسط

۴۳- Self expression

۴۴- Self manifestation

آن‌ها کشیده می‌شود بی تفاوت نباشید. هر خط و فرمی که می‌کشند، راز و رمزی نهفته دارد. از نظر روانشناسی، پرورشی، محیطی، معیارهای هنری و میزان هوشی اطلاعات نمونه‌ای ارائه می‌کنند. گویی آینه‌ای مقابل ما می‌نهند و جهان درونشان را به ما می‌شناسانند. نقاشی کردن تا دوران بلوغ هم وجود دارد. اما از آنجاکه سال‌های اول ادراک غیرعینی آن‌ها آن‌چنان پیشرفت نکرده است؛ نقاشی‌هایشان به شناخت درونی در مورد آینده‌ی آنچه آن‌ها می‌بینند و می‌خواهند و به‌صورت نقاشی می‌کشند، تبیین و آشکار نمی‌شود. البته باید در نظر بگیریم که فرامن هم خیلی در آن‌ها به‌صورت باور ایجاد نشده است و نمی‌توانند التزام به اجتماعی بودن را درک کنند. بنابراین تا آن زمان نقاشی‌هایی بی‌پیرایه اما آن‌چنان که گفته شد رازآلود می‌کشند.

نقاشی‌های کودکان را چگونه می‌توانیم تفسیر کنیم؟

قبلاً باید متذکر شد که نقاشی از آن هر کودکی باشد - با هر شخصیت و منشی - خود را در مرکز نقاشی قرار داده است. فرد، شیء یا مکانی را که دوست ندارد و نمی‌خواهد را در آن نقاشی نخواهد کشید. اگر هم بکشد، در گوشه‌ی تصویر نمایان خواهند شد. در نقاشی آدم‌ها را بزرگ و یا کوچک می‌کشد. اعضای خانواده را در کنار هم می‌کشد. کسانی را که با آن‌ها مشکل و یا اختلاف دارد، دور از اعضا و یا خود می‌کشد.

برای اینکه بتوانیم دنیای درونی آن‌ها را ببینیم، می‌بایست ویژگی‌های خطوط، نقش و اشکالی را که بر روی کاغذ پیاده کرده است، تماشا کرده و دقت کنیم. اما اجازه بدهید این نکته بیان گردد که معیار سنجشی که برای مطالب ذیل ذکر شده‌اند، فراگیر نیست و مشمول همه‌ی کودکان نمی‌باشد. یعنی به این معنا نیست که صد در صد شامل تمام کودکان می‌شود. بنابراین اگر بخواهیم کودکان را بهتر بشناسیم، باید به تست و آزمون‌های دیگری هم نگاهی بیندازیم و نتیجه‌گیری‌های ما از نقاشی‌های کودکان، بر اساس منابع و مآخذ دیگری هم صورت بگیرد.

کوچک و ریز کشیدن: اگر در نقاشی‌های کودک، همه‌چیز کوچک نمایش شود، نشان می‌دهد که اعتماد و باور وی کم می‌باشد. این کودک‌ها اکثراً درون‌گرا هستند. یعنی تمایل به حضور در جمع و ارتباط را ندارند. مدل این خانواده‌ها نیز اغلب، مدل بی‌حوصله، بهانه‌گیر، تودار و محافظه‌کار می‌باشد.

بزرگ و چاق کشیدن: اگر در نقاشی‌های کودک، فرد و یا اشیاء نسبت به اندازه‌ی واقعی بزرگ‌تر کشیده بشوند، نشان می‌دهد که کودک، دارای شخصیتی، خرابکار، سرکش، دردسرساز، بی‌مسئولیت، پرخاشگر و نامنظم می‌باشد. مدل این خانواده‌ها نیز اغلب، سست‌بنیاد، نامنظم و غیرحامی اعضاء متصور می‌شود.

عدم تناسب بین اشکال: اگر در رسم اشکال، تناسب وجود نداشته، یعنی خیلی بزرگ یا خیلی کوچک باشند، در این صورت معانی متفاوت دارد که در ذیل توضیح داده خواهد شد.

سر: اگر سر نسبت به بدن بزرگ‌تر باشد، نشان خودنمایی می‌باشد. یعنی من کودک، بیش‌ازحد طبیعی است. اگر کوچک‌تر باشد، نشان از خودکم‌بینی، کمبود و ناکارآمدی را دارد. گاه نیز نشانه‌ی عقب‌ماندگی ذهنی را دارد.

دست: اگر دست‌ها بزرگ کشیده شوند، نشانه‌ی شخصیت محصور و بسته است. کوچک کشیده شده باشد، نشانه‌ی عدم خودباوری و کم‌جرات را نشان می‌دهد.

پا: اگر بزرگ کشیده شود، دوست دارد که خانواده به او اعتماد کنند. اگر کوچک کشیده شود، در غم و اندوه به سر می‌برد. نشانه‌ی عدم خودباوری و نداشتن جرات را نشان می‌دهد.

دهان: بزرگ باشد، نشانه‌ی نیاز به گفتگو و عدم دخیل کردن خانواده برای حرف زدن وی، کسی به حرف‌هایش گوش نمی‌دهد. دهان کوچک کشیده شود، نشانه‌ی بیان و اظهار خود را دارد و مشکل ارتباط و گفتمان دارد.

چشم: چشمان بزرگ بیان‌کننده‌ی برونگرایی و کنجکاو‌ی چیزهایی که

خانواده از او پنهان کرده‌اند. چشمان کوچک نشانه درون‌گرایی، شک و گمان و عدم اعتماد دیگران به وی می‌باشد. حذف چشم، علامت امتناع از دیدن است. **بینی:** بزرگ کشیده شود، نشانه‌ی حس خودنمایی و گاهی نیز مشکل تنفسی بیان می‌شود. اگر کوچک باشد، خودخوری و عدم امکان بازگویی مشکلات و رنج درونی که ناشی از عدم خودباوری می‌باشد.

گوش: بزرگ باشد نشانه‌ی برخی مسائل است که خانواده گفته‌اند و فراموش نخواهد کرد. گاهی نیز نشانه‌ی مشکلات شنیداری می‌باشد. اگر کوچک کشیده شود، نشانه‌ی این است که به سخنان دیگران، شک و گمان دارد.

نقاشی‌های که خیلی نامفهوم و مبهم باشد و جزئیات خیلی واضح نباشند، نشانه‌ی عدم تکامل و همچنین علامت واکنش‌های ممانعت و امر و نهی زیاد می‌باشد. نقاشی‌هایی که در آن دیو، غول و جانوران عجیب و غریب وجود دارد نیز نشانه‌ی ناکارآمدی و خودباوری ضعیف می‌باشد.

به‌طور خلاصه می‌توان بیان نمود که، جدای از مشکلات جسمی‌اش، اگر خطوط، ابعاد و اندازه‌هایی متناسب نداشته باشند، اغلب نشانه‌های منفی دارند. البته بازهم یادآور می‌شویم که نقاشی کودکان تنها راهکار سنجش و معیار درک مشکلات روانی و درونی کودک نمی‌باشد.

منابع فصل اول

- 1- Ailede çocuk eğitimi, Ankara: Başbakanlık basımevi, 2004, s. 45.
- 2- Ana - Baba Okulu. Istanbul: Remzi Kitabevi, 1999.
- 3- Baymur, Feriha. Genel Psikoloji. Istanbul: Inkilap Kitabevi, 1990, s. 49.
- 4- Bayramkaya, Ersen- Toros, Fevziye-ÖZGE, Cengiz. Ergenlerde Sosyal Fobi Ile Depresyon, Öz karvram Arasındaki İlişki. Klinik Psikofarmakoloji Bulteni 15 ,2005: s. 173 -165.
- 5- Corman, Louis, Psikanaliz Açısından Çocuk Eğitim. İstanbulÊ Cem Yayınevi, 1988, s. 7.
- 6- Cüceloğlu, Doğan, İnsan ve Davranışı, Istanbul: Remzi Kitabevi. 1993, s. 332, s 428, s328.
- 7- Cüceloğlu, Doğan, İçimizdeki Çocuk, Istanbul: Remazi Kitabevi. 1996, s. 67.
- 8- Eisenberg, Sheldon- Delaney, Daniel J, Psikolojik Danışma Sureci. (Çev. Nihal Oren- N.Takkaç). Istanbul: Meb Yayinlari, 1993, s. 64.
- 9- Ercen, E Sabri- Aydin, cahide. Dikkat Eksikliği Hiperaktivite Bozukluğu. Istanbul: Gendaş Yayinlari, 2000, s. 17.
- 10- Fidan, Nurettin. Eğitimde Yeni Kavramlar ve İlkeler, Ankara: Reber Yayınevi, s. 18.
- 11- Fuller, Graham E. Yabancı Dil Nasıl öğrenilir. (Çev. Zefer Afşar). Istanbul: Avesta yayınlari, 2001, s. 76.
- 12- Gençtan, Engin. Çağdaş Yaşam ve Normal dışı Davranışlar. Istanbul: Maya yayinleri, 1984, s. 171.
- 13- Greer, Germaine. İğdiş Edilmiş Kadın. Istanbul: Pencere Yayınları, 1998.
- 14- Gövsä, I. Alaettin. Çucukta Zihinsel Gelişim. Istanbul: Hayat yayinlari, 1998.
- 15- Horeney, Karen. Nevrozlar ve İnsan Gelişimi (çev Selçuk Budak). Ankara: ÖTEKİ YAYINLARI, 1999, s. 15.
- 16- Kandir, Adalet. Çocugum Buyuyor. Istanbul: Morpa Kultur yayinlari, 2003.
- 17- Kantarcioglu, S. Anaokullari Oregutu. Istanbul: MEB Yayinlari, 1961, s. 1.
- 18- Kiliççi, Yadigar. Okulda Ruh Sağlığı. Ankara: Ani yayinlari, 1992, s. 48.
- 19- Koknel, Ozcan. Kişilik. Istanbul: Altin Kitaplar, 1985.
- 20- Kulaksizoglu, Adnan. Ergenlik Psikolojisi, Istanbul: Remzi Kitabevi,

2002, s. 34.

21-Le Francis Dans le Monde (No 35, Jan-Fev, 2008)

22-Martin, Michael- Greenwood. Cynthia Waltman. AMERİKAN OKUL PSİKOLOGLARI BİRLİĞİ. ÇOCUĞUNUZUN OKULLA İLGİLİ SORUNLARINI ÇÖZEBİLİRSİNİZ. (Çev. Fatma Zengin Dagidir). İstanbul: Sistem Yayıncılık, 2002, s. 331, s 216.

23-Morgan, T, Clifford. Psikolojiye Giriş (Çev: Hüsnu Arıcı ve diğerleri), HacettepeÜ. 1984.

24-Oner, Necla. Piers-Harris'in Çocuklarda Öz Kavramı Öiçeğı El Kitabı. Ankara: Turk Psikologlar Dergi yayinlari, 1996, s. 1.

25-Ozdayin, Selim. Psikiyatri, İstanbul: IU, İstanbul Tip fakultesi, 1984, s. 496. s. 527.

26-Piaget, Jean. Çocukta Dünya Tasrimi (çev. Refia Ugurel- Şemin). İstanbul: Marmara Unv, Yayın No: 1988 ,461, s. 119-112.

27-Porzig, Walter. Dil Denen Mucize I. Ankara: Kultur Bakanilgl, 1990, s. 237.

28-Schultz, Duane P- Schultz, Sydney E. Modern Psikoloji Tarihi (çev. Yasemin Asley. İstanbul: Kaknûs yayinlari, 2001, s. 526.

29-Surmeli, Mebuse. Çocukgan Cinsel Sorulari ve Cevapleri. İstanbul: Ramzi Kitabevi, 1971, s. 88.

30-Şenol, Selahattin. Çocuk ve Gençlik Ruh Sağlığı. Ankara: HYB yayincilik, 2006,s, 197.

31-Şenol, Selahattin. Korkaular. İstanbul: Morpa Kultur yayinlari, 2006, s. 158.

32-Tuzcuoğlu, Semai. Necla Tuzcuoğlu, Davranış Bozukluğu Gösteren Çocukları Tanima ve Anlama. İstanbul: Moropa Kultur yayinlari, 2005, s. 110-109.

33-Wolf, Sula. Problem Çocuklar ve tedavi (Çev. Ayhan Oral, Seçkin Kara). İstanbul: Say Yayinlari, 1999, s. 23.

34-Yalom, Irvin. Bağışlanan Terapi Yeni Kuşak Terapistlere ve Hastalarına Açık Mektup. (Çev Zeliha İyidogan Babyigit). İstanbul: Kabalci yayinlari, 2002.

35-Yavuzer, Haluk, Çocuk ve Suç. İstanbul: Ramzi Kitabevi, 1928, s. 126.

36-Yavuzer, Haluk, Çocuk Psikolojisi. İstanbul: Ramzi Kitabevi, 1997, s. 28.

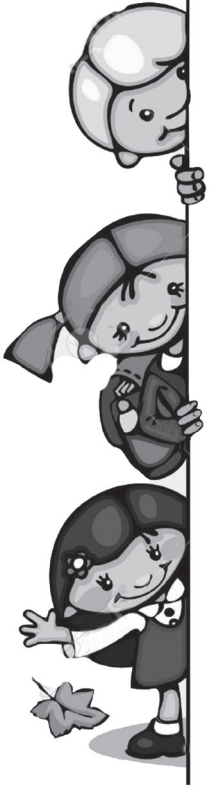
Yavuzer, Haluk, Resimleriyle Çocuk. İstanbul: Ramzi Kitabevi, 2000.

Yörükoğlu, Atalay Çocuk Ruh Sağlığı, İstanbul, Ozgur Yayinlari, 2000.



فصل اول:

کودک



روایت عامیانه

روایت عامیانه به مجموعه‌ای اطلاق می‌گردد که در فرآیند زندگی گروهی و پس از تجربه سالیان دور و دراز انسان‌ها ایجاد شده‌اند، دگرگون شده‌اند، به‌صورت شفاهی یا کتبی، منتقل شده‌اند و به جامعه‌ای مشخص تعلق یافته‌اند. در واقع هر چه که بر زبان جاری می‌کنیم را می‌توان نوعی روایت دانست. در جهان نمی‌توان ملتی را یافت که روایت عامیانه، برابر با دیگر ملل نداشته باشند. زبان یک ملت هر چه باشد، در هر مرحله از توسعه که باشد، دارای فرهنگ ویژه‌ای است که آن ملت را از دیگر ملل متمایز می‌کند. با توجه به این وجه تمایز و گوناگونی‌ها، هویتی برگزیده و حس دارایی و برازندگی در جامعه تقویت می‌گردد و ادامه می‌یابد.

همان‌گونه که ادبیات عامیانه، هویتی همسان در برابر دیگر ملل ایجاد می‌کند، همچنین مرزبندی‌هایی ایجاد می‌کند. از این گذشته کارایی ادبیات عامیانه در این است که ارزش و فرهنگ تمدن‌های دیگر نیز در سایه‌ی همین دادوستدها آشکار شده، آمیخته می‌گردد و نزدیک یکدیگر می‌شوند. یعنی دو خاصیت متضاد را با هم جمع می‌کند. هم تفاوت را آشکار می‌کند و هم با توجه به این جدایی به یکدیگر معرفی می‌شوند.

روایت عامه برای زبان‌شناسان و پژوهندگان نیز همچون گنجینه‌ی

گران‌بها و یگانه شناخته می‌شود. روایت‌های عامیانه، از بابت شیوه، واژگان، تلفظ، دانشنامه اصطلاحی و فرهنگی، منابع مرجع کلاسیک محسوب می‌گردند. از طریق ویژگی‌های روایات عامیانه، می‌توان به رشد و دگرگونی زبان دست یافت و تحلیل نمود. بنابراین پژوهش و آنالیز ادبیات عامیانه همیشه وظیفه و مسئولیت اصلی پژوهندگان تلقی می‌شده است.

ادبیات عامه (قصه، ماجرا، داستان، افسانه، لطیفه و غیره) خواه شفاهی، خواه به صورت نوشتاری مجموعه‌های ساخته و پرداخته‌ی ذهن می‌باشند. حقیقتی که انگار واقع شده است. بنابراین هر روایتی بر اساس رویداد، حالت و اندیشه‌ای شکل گرفته است. در یک برهه‌ی مشخص از زمان، سپری شده است و در فرآیندی تاریخی تغییرات زیادی در آن‌ها صورت گرفته است. ولی ویژگی همه‌ی این مجموعه‌ها در اینجاست که پند و اندرز این آثار هیچ‌گاه قدیمی نخواهد شد و تازگی خود را دارند. هر زمانی که روایت می‌شوند، اتفاق، ماجرا و حالتی تازه در ذهن مخاطب نقش می‌بندد. در این صحنه، کودک بجای روبرویی با زمان حال؛ بیشتر با آینده مواجه می‌شود. یعنی درست است که آن رویداد، ماجرا و یا حالت روایی از گذشته را بازگویی می‌کند، اما از گذشته‌ای صحبت می‌کند که در آینده به وقوع می‌پیوندد (واقعیت دادن).^۱

راوی، دنگبژ^۲، نقال یا قصه‌گو، مطلع یا ناآگاه از رویداد، ماجرا یا موضوع را به واسطه‌ی شخصیت‌ها، پیام‌هایی مشخص را بر سر زبان می‌آورند. این پیام می‌تواند درباره‌ی یک گروه و یا ویژگی شخصیتی نامدار باشد. برای همین است که راوی، روایتی را برمی‌گزیند، بازگو

۱- Actualize

۲- تصنیف‌گر

و به شنوندگان تقدیم می‌کند. کودک یا شنونده (می‌تواند خواننده باشد) با شخصیت‌های داستان ارتباط برقرار می‌کند و خود را در آن فضا و همراه آن‌ها می‌بیند. در این زمان شخصیت‌های داستان در رشد حس خودباوری کودک، بسیار تأثیرگذارند. قهرمان روایت، نمونه‌ای کامل برای شناسایی (هماندسازی)^۳ در کودک می‌باشد. کودک به واسطه‌ی هماندسازی و درون‌نگری^۴، هم به درکِ نفس^۵ خود می‌رسد، هم به حس مصلحت‌سنجی برای جامعه می‌رسد، نیروی تصمیم‌گیری را در خود می‌افزاید و هم اینکه مهارت خود را به‌وسیله‌ی پند و اندرزها بالا می‌برد تا بتواند در زمان لازم بکار گیرد. از این‌رو است که روایت برای کودک، همانند پیوند به بافت فرهنگی اجتماع، قلمداد می‌گردد تا با رشد و تغییرات حاصله از این فراگیری، در جامعه بازخورد مثبت خود را داشته باشد. بشر برای درک دنیا و شناخت کائنات، رهایی از ترس و خوف، بی‌نیازی به ملزومات زندگی همیشه به مطالعه و دستیابی به رهنمودی کیمیایی اقدام نموده‌اند. هنگامی که به درون‌مایه‌ی افسانه‌ها می‌نگریم، علاقه‌ی انسان به بی‌نیازی، زندگی نامیرا و کمال را خواهیم دید. به همین دلیل است که به دوران آغازین زندگی بشر، دوران افسانه‌ای نیز می‌گویند. در میان مورخین نیز این موضوع مطرح است که تاریخ با افسانه آغاز شده است. اما پس از پیشرفت علوم مختلف و انقلاب صنعتی، این دوره خیلی ادامه پیدا نکرد. یعنی پیشرفت صنعتی، باعث پیشرفت بشر در زندگی شد. از آن زمان که درک بشری به بلوغ رسید، انسان خود را بی‌نیاز به طبیعت حس نمود. ارمغان پیشرفت و توسعه

۳- Identifiacion

۴- Introspection

۵- Self realization

این بود که پدیده‌ی طبیعت برای انسان قابل فهم شد و مرزبندی افسانه‌ها راهی برای پیدایش داستان شد. از آنجایی که هوش انسانی همچون چشمه‌ای جاری است، خلق و آفرینش باز نماند و داستان‌ها با تغییر برخی عناصر و صور، شکل گرفته‌اند. با این پیشرفت، بشر واقعیت مشهود را به قالب نیروهای پنهانی و رمزآلود نسپارد، اما بازهم تلاش کرد که راه‌حل‌های عینی و محسوس بیابد. در کتاب‌های دینی، طوفان نوح پیامبر با قالبی افسانه‌ای نگاشته شده است. در این کتاب‌ها، سیل؛ ماحصل ناخشنودی خداوند از اعمال بشری بوده و حضرت نوح خواست که خداوند، عذابش را بر آن قوم نازل کند و طوفان نوح عقوبتی بود که از جانب خدا فرو فرستاده شد. اسطوره‌ی بازگشت جاودانه هر پوششی (لفافه) را متغیر ساخت (برچید) اما در نهایت، تنها صورت و انعکاسی دیگر از اسطوره، یعنی یزدان؛ پدیدار شد (الیاده، ۱۳۷۳).

افسانه و داستان همان گونه که عمل و عکس‌العمل خوب و مثبت انسان را توصیف و افاده معنی می‌کنند، همین‌طور در فرآیند چندگانگی فرهنگی، برای رفع مشکلات و تصمیم‌گیری در سر دوراهی‌ها رهبری می‌کند. به همین خاطر است که آمال و آرزوهای بشر را ایجاد می‌کند. علم تشکیل کائنات، راز زندگی و مسائل متافیزیک موضوع اصلی آن می‌باشد. آگاهی و اطلاعات مناسبی درباره‌ی زندگی و دنیا به ما می‌دهد. روایاتی مانند افسانه، داستان، از لحاظ ارزش اخلاقی، افراد جامعه را در یک حیطه یکسان و شکلی یگانه درمی‌آورد.

با توجه به پروسه‌ی طولانی زندگی انسان و پایان رشد دیدگاه

۶- یک نوع ایدئولوژی است که مبنای آن، انسان‌های از اقوام، نژاد و ملیت‌های گوناگون با داشتن حقوق شهروندی یکسان در یک مکان (مثلاً یک کشور) با هم زندگی می‌کنند. م.

بشری درباره‌ی جهان و پس‌ازاینکه داستان به‌عنوان مجموعه‌ای غالب نسبت به افسانه در نظر گرفته شد، انسان در انتظار رخداد، قهرمان و عناصری واقعی بود. امروزه جوامع، ماجرا، حادثه و رویداد را به شکلی هنرمندانه و ادبی می‌پرورانند و از یک نسل به نسل بعدی منتقل می‌کنند. هرچند که آن ماجراها در واقعیت، اتفاق افتاده باشند و مربوط به یک منطقه، شخصیت و زمانی خاص باشند، اما بازهم آن را با قالبی افسانه‌ای درهم‌آمیخته و انسان را مبهوت نموده‌اند. پرسشی که به‌میان می‌آید این است که چگونه این داستان‌ها، ماجراهایی واقعی هستند و مفاهیمی در آن‌ها وجود دارد که انسان نمی‌تواند باور کند. این خود ویژگی درونی انسان است که ماجرا هرچند که به وقوع پیوسته، بازهم ذهن بشر، لباسی افسانه‌ای بر تن آن می‌پوشاند. در این لباس افسانه‌ای که با پیرنگ^۷ ریسیده شده، شخصیت‌های داستان، عوامل و مضمون داستان به هم بافته می‌شوند و در نهایت مجموعه‌ای بی‌نظیر، جذاب و رؤیایی آفریده می‌شود. همین پیرایه است که انسان را به‌سوی خود می‌کشاند. اگر یک مجموعه، این ویژگی‌ها را نمی‌داشت، داستان نمی‌توانست تا امروز و تا این مرحله فراگیر شود. بدون این پیرایه‌ها، داستان بی‌روح و خسته‌کننده و یکنواخت می‌شد و در روحیه‌ی انسان اثری نمی‌گذاشت و در خاطره‌ها نقش نمی‌بست. بسته به بی‌اهمیتی موضوع و نادانی برخی اشخاص، گاه امر کوچکی آن‌قدر بزرگ جلوه داده می‌شود و در اغراق خود به‌مطلب آن‌چنان شاخ و بال افزون می‌شود که از قالب اصلی فقط بن‌مایه‌ای باقی می‌ماند.

در میان ملل و جوامع، افسانه‌ها و داستان‌های فراوانی به چشم می‌خورد. از تمدن سومری‌ها گرفته تا هیتی‌ها، بابل، مصر،

یونان، رُم، اروپا، بریتانیا، جزایر حاشیه اقیانوس آرام (پسفیک)، آسیای دور، اسکیموها، آفریقا، آمریکای جنوبی و شمالی تا روزگار کنونی، روایت‌های اساطیری فراوانی منتقل کرده‌اند. اگر بخواهیم نام برخی از آن‌ها را ببریم، می‌توان به: ایلیاد و ادیسه‌ی هومر، داستان آینیاس و پرژیل، گیلگمش، زیگفرید، داستان بیوولف، رامایانای هند، شاهنامه‌ی فردوسی، افسانه‌ی مینوتور، داستان کتزالکواتل مربوط به تمدن سرخپوست‌های آرتک، داستان سِدنای اسکیموها، نیلوگن، ماناس، سیمرغ، افراسیاب و غیره اشاره نمود.

بنابراین اگر با دقت و تعمق، افسانه و داستان‌ها را مورد بازبینی و بررسی قرار دهیم، می‌توان رویکرد، میزان اندیشه، رشد هوشی انسان‌ها و تصویرگری ذهنی آن‌ها را از گذشته تا امروز بشناسیم. چون داستان از دیگر گونه‌های فرهنگ‌عامه گسترده‌تر است و همه‌ی ریزه‌کاری‌ها و منش یک جامعه را بیان می‌کند. داستان‌های کُردی نیز همین وضعیت را دارند. در دارایی‌های معنوی ملت کُرد یعنی در اوستا و مصحفا رَش^۸، اطلاعاتی درباره‌ی آژی‌دهاک، نوروز، طوفان نوح، گیلگمش، داستان رستم زال، مم آلان، زنبیل فروش، کَرر و کولک، قلعه‌ی دِم دِم، بنفشه نارین، سِتی و فخری، سیابند و خجه، مم و زین، درویش اودی، فلیت قُتو، میر مه و غیره داده شده است که می‌توان نمونه‌های زیادی را نام بُرد.

علاوه بر داستان و افسانه، یکی دیگر از گونه‌های روایت عامه، لطیفه (جوک) می‌باشد. ویژگی لطایف در این است که برخلاف دیگر گونه‌ها، کوتاه، چندجانبه و البته قابلیت به نمایش درآوردن را هم دارند. وقایعی که امکان دارد بر سر کسی آمده باشد یا بیاید، موقعیتی خنده‌دار، کنایه، مخالفت، کینه‌ی قدیمی یا نور را در قالب طنز

۸- کتاب مقدس ایزدی‌ها.

عنوان کردن، با بیانی حکیمانه، با طنزی تلخ، با نگاهی منتقدانه، با شیوه‌های کنونی، به زبان می‌آورد. بیشتر این موارد امکان دارد برای قهرمان یا شخصیتی خاص بیان شود. به‌وسیله همین شخصیت، خوبی یا بدی در میان جامعه تجسم می‌گردند. گونه‌ی لطیفه، اغلب برای سرگرمی مخاطب گفته می‌شود و واکنش آن خنده است اما گاهی به‌صورت کنایه، ریشخند و استهزاء بیان می‌شود. هنگامی که شرایط و اصول اخلاقی اجتماعی، باعث می‌شود که صراحت لهجه و بیان حقیقت موجب رنجش خاطر شود، لطیفه جایگزین مناسبی برای آن خواهد بود که بجای نطق طولانی، همچون ضرب‌المثل، لایه‌های پنهانی نصیحت، پند و اندرز را در قالب لطیفه پدیدار می‌کند. لطیفه می‌تواند بجای رُک‌گویی مانع خدشه وارد کردن به شخصیت مخاطب، باعث خنده شود که پیامد آن درس زندگی علی‌الخصوص به کودکان است که با فراز و نشیب‌های زندگی آشنا شده و بتوانند در نهایت ادب و احترام حس خودباوری و کلامی را در خود تقویت کنند.

آثار فرهنگ‌عامه، ابزاری موجود در دست پدر و مادر می‌باشند که ضمن بهره‌گیری برای تربیت کودکان، می‌توانند آن‌ها را از نسلی به نسلی دیگر منتقل کنند. مناسب‌ترین و ارزان‌ترین واسطه‌ی تشکیل هویت فرهنگی در کودکان، آثار فرهنگ‌عامه می‌باشند که به‌منظور تربیت کودکان بکار برده می‌شود. شاکله‌ی زندگی کودکان از دیدن و شنیدن می‌باشد. یعنی هر چیز در مقابل دیدگانش قرار گرفته و خود بشنوند. اکتساب رفتار و کنش مناسب، نیازمند نمونه‌های مناسب آموزشی در چارچوب فرهنگ و محیط زندگی کودکان می‌باشد. کودک هنگام شنیدن و یا خواندن یک داستان، با قهرمانان آن داستان، همراه شده و خود را جای نقش‌های اصلی آن گذاشته و

با واقعیت‌های آن زندگی می‌کند و با پیروزی قهرمان قصه پیروز می‌شوند و از شکست‌های آن عبرت می‌گیرند. داستان و قصه سبب می‌گردد تا کودکان در همان سنین کودکی با واقعیت‌های زندگی آشنا شوند و تجربه‌ها و درس‌های این قصه‌ها را چراغ راه خود قرار دهند و خود سره را از ناسره تشخیص دهند. آن‌ها به‌طور غیرمستقیم تجربیاتی را در مورد مسائل مختلف در دوران بزرگسالی خود کسب می‌کنند تا راه سعادت را دریابند.

روایت‌های عامه بدین منظور بازگویی می‌شود که کودک دنیای برونی را بشناسد. احساس، اندیشه و وابستگی‌های ارزشی ملت و خانواده‌اش را استحکام ببخشد. همچنین ادبیات روایی قادر است، کارایی و فعالیت ذهنی کودکان را از یک فرآیند یکسان به ذهنی خلاق با ایده‌های نو وادارد.

حتی اگر مدل و سیستم راوی گری، دنگبژی و نقالی هم تغییر کنند، نظام؛ پایدار، شبکه و سیستم اخلاقی و فعال ادبیات روایی ادامه خواهد داشت. ادبیات روایی با بهره‌گیری از نظام حافظه، به‌صورت عادی با اندک تغییرات به طریق سینه‌به‌سینه ادامه خواهد داشت. در کوران و بوران زمان و مکان، روایت عامه با تداومی برابرِ موقعیت اجتماعی و شرایط زمانه دگرگون و به دست صاحبانش می‌رسد.

قصه

قصه به‌گونه‌ای از روایت عامه که در آن، سرگذشت، ظهور عوامل و نیروهای ماوراء طبیعی قهرمانان داستان و بافت خیالی که از تصور کنونی خارج می‌باشد، اطلاق می‌گردد.

در کُردی کُرم‌انجی، نام‌های دیگری مانند چپروک، چپروانوک، کُرتِه چپروک، خَبرُشک، خَمیشوک، مَثَل، مَثلوک، متلوک، سربری، سرپهاتی،

سَرهاتی، حکایت^۹ و غیره نیز بیان شده است. در ادبیات کُردی برای بیان عنوان چیروک [به فارسی قصه] برخی نظریه و آرای مختلف وجود دارد. بگذارید قبل از بحث وجدل بر سر این عنوان، نظر برخی از نویسندگان کُرد را در این رابطه بخوانیم، چراکه مجادله بر این بحث فراوان است.

جناب فرات جَوَری^{۱۰} درباره‌ی این موضوع می‌گوید که: «... معنی‌اش این است که اکنون، من هم، بقول منابع کُرمانجی که در ذیل به آن‌ها اشاره کرده‌ام، برای شیوه‌ی روایت چیروک یا کُرتِه چیروک، عنوان را قصه خواهم پذیرفت. در مجلات و روزنامه‌هایی همانند هاوار (Hawar) ۱۳۲۲ تا ۱۳۱۱، زُناهی (Ronahî) ۱۳۲۱ تا ۱۳۲۴، رُژا نو (Roja nû) ۱۳۲۲ تا ۱۳۲۵، هویا وِلت (Hêviya Welêt) ۱۳۴۲ تا ۱۳۴۴، چیا (Çiya) ۱۳۴۴ تا ۱۳۵۰، هوی (Hêvi) ۱۳۶۱ تا ۱۳۷۱ و خیلی از مجلات قدیمی و کنونی، واژه قصه (چیروک) را بکار برده‌اند... تمام مجلات اتحاد جماهیر شوروی سابق نیز از واژه قصه و گاه کلمه‌ی سرگذشت (سَرهاتی) را بکار برده‌اند. بکار گرفتن کلماتی مثل چیروک، کُرتِه چیروک، سرپَهاتی و سررُی همان معنای Story یا Short story در انگلیسی را می‌دهد.»

همچنین فرات جوری پس از شرح و تفصیل، ادامه می‌دهد که: «اما حقیقتی که وجود دارد این است که گاه برخی قصه را با Masala (به معنای مثل) ترکی یا Saga سوئدی، اشتباه می‌گیرند. در برخی مناطق هم واژه‌ی چیرچیروک بکار گرفته می‌شود که البته در مجله‌ی هاوار هم استفاده شده است. هرچند که برخی این اشتباه را می‌کنند و یا شاید متداول باشد، ولی می‌بایست در عالم ادبیات بین این دو واژه یعنی قصه و مثل، تفاوت

Çîrok, çîrvanok, çîrçrok, kurteçîrok, xeberoşk, xemişok, mesel, meselok, -۹ serborî, serpêhatî, serhatî, hikaye.

نظر استاد علی پاک سرشت، در رابطه به ترجمه‌ی واژه‌های فوق به فارسی، به ترتیب این گونه می‌باشد: داستان، داستان خیالی، داستان افسانه‌ای، داستان کوتاه، داستان آهنگین، داستان فابل، تمثیل، تمثیل کوتاه، سرگذشت، سرگذشت/سفرنامه، سرگذشت/سفرنامه، حکایت. مترجم.

قائل شد. امروزه در تعاملات بین جوامع، بکار بردن قصه، بیشتر به چشم می‌خورد. اتفاق افتاده است که وقتی کسی جریانی را از خود یا دیگری، برای مخاطبش بیان می‌کند، عنوان می‌کند «این قصه سر درازی دارد» یا می‌گوید «قصه‌اش دور و دراز است.» (جَوْری، ۱۳۸۲)

در همین رابطه، جناب رُهات آلاکُم^{۱۱} نظرات خود را این‌گونه بیان نموده‌اند که: «بی‌گمان در میان ادبیات شفاهی کُردی، توانمندی و نفوذ قصه بیشتر به چشم می‌خورد. قصه بخشی از فولکلور است که نویسندگان آن مشخص نیستند، یعنی مردم خود، خالق این آثار بوده‌اند. گاه در مطبوعات ادواری^{۱۲}، عنوان قصه به جای رمان بکار برده می‌شود که البته صحیح نیست. چراکه نویسنده‌ی رمان، مشخص می‌باشد. رمان مجموعه‌ای مدرن می‌باشند که پیرنگ و محتوای آن با قصه متفاوت می‌باشد. این مورد برای به کارگیری واژگانی، مخاطبین را به تردید می‌اندازد چراکه گاهی، عده‌ای هر دو اثر را هم قصه می‌دانند.» (آلاکُم، ۱۳۷۳)

پیرامون همین بحث، جناب زین‌العابدین زَنار، در مصاحبه‌ای اظهار داشته‌اند که: «در واقع در مجموعه‌های فرهنگ‌عامه عناوین چیروک (قصه) و چیروانوک (حکایت) زیاد به چشم می‌خورد. اما بحثی که پیش می‌آید، تفاوت میان این دو عنوان می‌باشد. پایه‌ی قصه، بیان روایتی واقعی است که هنگام بازگویی‌های مکرر در میان مردم، تغییر کرده است. برای مثال در برخی قصه‌ها، نام برخی از پادشاهان، فرمانروایان و سلاطین را می‌بینیم. از طریق نام آن‌ها می‌توان حدس زد که حدوداً در چه زمانی و یا مکانی حادثه واقع شده است. ... اما در حکایت رخدادی واقعی اتفاق نیفتاده است. نوعی ادبیات گمانه‌زنی و تخیلی در آن‌ها وجود دارد و مشخص نیست از سوی چه کسی خلق شده‌اند. در برخی از مناطق کُردستان به حکایت، چیروانوک،

چیرچیروک، خبروشک هم گفته می‌شود ... (زنار، ۱۳۸۵)

هدف از این نوشته، این است که بدانیم روایت عامیانه چه تأثیری بر رشد شخصیتی و تربیتی کودکان می‌گذارد و اینکه انسان چگونه می‌تواند از روایت عامیانه، سود و بهره بجوید؟ از این روی استفاده از واژه قصه برای هر دو عنوان، مهم نیست. قصه مفهومی عمومی برای بیان روایت می‌باشد (احمدزاده ۱۳۸۳).

یعنی مقصود ما از قصه، اگر شیوه‌ای از هنر روایت است یا اگر گونه‌ای از روایت عامه باشد، هر دو همان کارکرد را دارند. با این حال در این کتاب، نمونه‌ای از روایت‌هایی که نویسنده‌ی مشخص هم ندارند، خواهیم آورد و قصه را همانند روایت عامه محسوب خواهیم کردیم. نام قصه در میان مردم گسترده‌تر و کاربردی‌تر است. ضمن اینکه در هر لهجه هم که بررسی کنید، قابل فهم همگانی می‌باشد. بنابراین من هم واژه قصه (چیروک) را بکار می‌برم که در ترکی به آن Masal می‌گویند.

قصه از قوه تخیل بشر به وجود آمده که بتواند آرزوهایشان را برآورده کنند. واقعاً انسان در ذهنش چه رؤیایی را می‌پروراند؟ قصرهایی بلند که سرافراشته‌اند به آسمان آبی، سرسراهایی با صد ستون، برج‌های ابلق، کاخ‌هایی زرین، چشمه‌های شیر و عسل، خوراکی و طعام گوناگون به هر میزان که اراده کنی، گوسفندانی فربه که دنبه‌شان به زمین می‌رسد، چراگاه‌هایی سبز پر از گل‌های نسرین و سوسن و غیره.

دنیای قصه‌ها نقشین و افسون است. قصه از گذشته‌ای دور برای ما سخن می‌گوید. می‌توان گفت که پس از پیدایش بشر، با زندگی انسان همراه شده و ادامه خواهد داشت. قصه مبین فکر و اندیشه‌ی انسان است و در میان هر اجتماعی از کره‌ی زمین می‌توان قصه‌ای را با اندک تفاوت‌های جزئی جستجو کرد و شنید. با وجود تغییرات مکانی و اسم و رسم عوامل یک قصه، باز هم می‌توان یک قصه را با زبان‌های مختلف اما در یک مفهوم

پیدا کرد. منظور از نویسندگان گمنام قصه‌ها این است که متعلق به تمامی انسان‌ها می‌باشند.

در ابتدا لازم است اشاره کنیم، همان‌گونه که حکایات عامه با حکایات داستانی تفاوت دارند، قصه‌های عامه نیز با حکایات عامه متفاوت می‌باشند. همان‌طور که گفته شد، حکایت‌های عامه، بر اساس واقعیت، یعنی ماجرای حادث‌شده می‌باشند و قالب و عوامل سازنده‌ی آن‌ها در زندگی بشری ملموس می‌باشند و شاید برای ما هم اتفاق بیافتند. این در حالی است که در قصه‌ها موضوع، قالب و عوامل سازنده‌ی از راستی و واقعیت به دور هستند و در حقیقت فراواقع‌گرایانه^{۱۳} محسوب می‌شوند و برای کسی هم اتفاق نخواهد افتاد. بنابراین دلیل شروع شدن قصه‌ها با «یکی بود، یکی نبود...» یا «روزی از روزها...» یا «Çîrokê çîrvanokê rokê ronê»^{۱۴} گامی اولیه است برای مهیا کردن روایتی فراواقع‌گرایانه که در جامعه ادبی به سورتالیسم معروف است. قصه گاهی اوقات خود را بر بال ماورای واقعیت سوار کرده به تخیلات می‌گرایاند. به همین شیوه، مفهوم و پیام خود را که فرای واقعیت است راست جلوه می‌دهد و در حقیقت تأثیر یک قصه هر چند که واقعی نباشد، اما بر روند و رفتار خانه و جامعه نقش آفرین خواهد بود. بخش انبوهی از قصه‌های کُردی را می‌توان با وجه تسمیه «قصه‌های زمستان» عنوان‌گذاری نمود. چون اکثر این قصه‌ها در شب‌های بلند و سرد سال بازگو شده‌اند. این قصه‌ها بحث کامروایی و یا ناکامی قهرمانان را به پیش می‌کشند. در آن‌ها ضرب‌المثل، پند و اندرز و سخنان حکیمانه‌ی فراوانی

۱۳- Surrealism

۱۴- در فارسی مشابه آن مانند «اما راویان اخبار و ناقلان آثار و طوطیان شکرشکن شیرین‌گفتار و خوشه‌چینان خرمن سخن‌دانی و صرافان سر بازار معانی و چابک‌سواران میدان دانش توسن خوش‌خرام سخن را بدین گونه به جولان درآوردند که...» یا «بشنوید ای دوستان این داستان...» «یکی بود یکی نبود، زیر گنبد کبود پیره زنه نشسته بود، اسبه عساری می‌کرد، خره خراطی می‌کرد، سگه قصابی می‌کرد، گربه بقالی می‌کرد، شتره نم‌مالی می‌کرد، موشه ماسوره می‌کرد، بچه‌ی موش ناله می‌کرد، پشه رقاصی می‌کرد، کارتنک بازی می‌کرد، فیل آمد آب بخوره، افتاد و دندونش شکست. گفت چه کنم چه کار کنم صدای بزغاله کنم»

وجود دارد. معروف است که آدم از قصه‌های چله‌ی زمستان درس زندگی و اخلاق را می‌آموزد... (ایزدی ۱۳۸۴).

سرانجام و آموزه‌ها در قصه، هم برای آگاهی و مهارت‌های اجتماعی مفید است و هم رفتار و واکنش قهرمان‌ها می‌تواند فرصتی باشد تا روحيات و شخصیت انسان‌ها را به ما بشناساند. مهارت‌های اجتماعی، الگوی کلامی صحیح، رفتارهای جامعه‌پسندانه، مهارت‌های ارتباطی و دوست‌یابی، مسئولیت‌پذیری، و غیره سرانجام و آموزه‌های ما از قهرمانان قصه‌ها می‌باشند. چراکه قهرمانان قصه‌ها، هر کدام رمز و رازی خاص را برای ما هویدا می‌کنند. دیده می‌شود که عواملی چون گرگ، روباه، خرس، الاغ، گنجشک، درخت، سنگ، پری، دیو، غول و غیره هر کدام مانند انسان‌ها فکر می‌کنند و در کنار انسان‌ها زندگی می‌کنند، گاه مهربان هستند، گاه بدی می‌کنند، گاه جوانمردی از خود نشان می‌دهند، گاه هراسناک هستند، گاه باعث آرامش می‌شوند. از این‌روی می‌توان گفت قصه به‌مثابه قدم نهادن به درون انسانیت می‌باشد.

در جوهره‌ی قصه، آموزه‌های فرهنگی، دینی، اعتقادات و رسم و رسوم نیز نهفته هستند. برای همین است که قصه، منشی؛ اشتراکی دارد. همچنین در قصه‌ها تضادهایی چون خوبی - بدی، عدالت - ظلم، راستی - ناحقی، فقر - ثروت، فروتنی - غرور و غیره با یکدیگر سرناسازگاری دارند و هر کدام رفتار و منشی را نشان می‌دهند.

هنگامی که از دیدگاه علمی، انتقادی و تحلیلی به قصه‌های کُردی می‌نگریم و موضوعات آن را بررسی می‌کنیم، متوجه می‌شویم که تمامی این روایات یعنی داستان‌های کُردی، ضرب‌المثل‌ها و ترانه‌ها، توانمندی زندگی فرهنگی مردم را پیشکش می‌کنند. این آثار برای راهنمایی و نصیحت آفریده شده‌اند و ما را از دامنه‌ی خیالات و تصور به واقعیتی روشن هدایت می‌کنند. پندار و اندیشه هزاران سال پیش در دوباره بازگویی این قصه‌ها

زنده می‌گردند. برخی از حقیقت به واقعیت پیوسته‌اند. یعنی آنچه تصور می‌شد، حادث شده است و به این شکل سبک و سیاق زندگی انسان‌های آسان‌تر گشته است (آلاکوم ۱۳۷۳).

همان‌گونه ذکر شد، قصه‌ها مربوط به جامعه‌ای خاص نمی‌باشند و در سراسر جهان و همه جوامع با یک سری تفاوت وجود دارند. همین موضوعاتِ قالب هستند که امید، آرزو و آرمان را به مأمونی انسانی، سوق داده و در آن جای می‌گیرند. هرچند در باطن قصه‌ها، پیام‌هایی جهان‌شمول وجود دارند، هر قصه، نسبت به جغرافیای محلی و بافت و ویژگی‌های فرهنگی هم آنجا شکل می‌گیرد اما بازهم شالوده‌ای فراملی دارد. تفاوت‌های محسوس نشان از آمیختگی و حل فرهنگی یک قصه جهانی، در یک جامعه با شرایط خاص آنجاست. بنابراین می‌توان گفت که منشأ قصه‌ها از یکجا سرچشمه گرفته‌اند اما بین‌المللی محسوب می‌شوند.

به نظر فروید، خواسته‌های فردی یا اجتماعی‌ای که پایمال شده‌اند، از طریق قصه ظاهر شده‌اند. همچنین قصه‌ها از مخیله‌ی انسان‌ها آفریده شده‌اند. چون قصه، قاعده‌ای پندآموز دارد، راهی آسان برای کاهش ناحقی‌ها بوده، سانسور و خودسانسوری^{۱۵} را از میان برمی‌دارد و میزان تحمل را در آن بالا می‌برد. فروید اعتقاد خویش را از طریق نشانه و علائمی بیان می‌کند که بشر خود را در لوای آن پیچیده است. فروید اساطیر باستان را دوباره مطالعه نموده و از قصه‌های باستانی، الهام گرفته و نظریه‌های خویش را بیان نموده است. پژوهش‌های روانشناسی و روانکاوی، بسیاری از مقیاس‌ها و مفاهیم را از اسطوره‌های یونان دریافت کرده است. تاناتوس، اروس، عقده‌ی ادیپ، عقده الکترا، نارسیس و غیره نمونه‌هایی از این اساطیر هستند.

کارل گوستاو یونگ که خود از پایه‌گذاران روانشناسی تحلیلی می‌باشد،

۱۵- خودسانسوری در واقع یک نوع عمل پیشگیرانه است. این واژه تنها مربوط به سازمان‌ها و یا نهادهای مطبوعاتی نیست و خودسانسوری فردی را نیز در برمی‌گیرد.

بر این باور است که قصه تشکیل شده از کهن‌الگوی^{۱۶} مشترکی است که انسان‌ها در ضمیر خود آگاه با هم در آن سهیم هستند.

کهن‌الگوها، نمونه‌های اولیه‌ای هستند که قالب حس، اندیشه و واکنش‌های جهان‌شمول انسان‌ها را ایجاد می‌کنند (استیونس، ۱۳۷۸). کهن‌الگوها دارای همان ویژگی‌های اولیه هستند. در همه‌ی جوامع وجود دارند و متعلق به کل بشریت می‌باشد. به نظر یونگ، روایات عامه میراثی باستانی است که از خصوصیات سازمان‌دهی شده به وجود آمده‌اند. برای تحقیق این موضوع، پرسشی طرح می‌کنیم که چرا خواب‌های انسان‌ها شبیه یکدیگرند؟ برای نمونه تا به حال خوابی دیده‌اید که از چیزی فرار می‌کنید و پرتگاه می‌رسید. ناچار می‌شوید و ناگهان به پایین پرتاب می‌شوید. اغلب خواب در اینجا به پایان می‌رسد. یعنی صحنه‌ی پایانی را به یاد نمی‌آورید. به نظر یونگ این خواب‌ها اسطوره‌ای هستند. یعنی این خواب‌ها، نمایی از یک فرآیند ذهنی ناخود آگاه هستند و از آن بالاتر، نمایی از فرآیند ناخود آگاه مشترک انسان‌هاست. در بن‌مایه‌ی ذهنی بشر، طبقه‌ی کهن‌الگو وجود دارد. یونگ اظهار داشته است که: «هرگاه با یکی از بیمارانم مواجه شده باشم که در خوابش، رؤیایی با ترسیم کهن‌الگو دیده باشد، در ابتدا آن را این‌گونه تعبیر می‌کنم که آن خوابی که تو دیده‌ای تنها مربوط به تو نیست و کارا کتری شخصی نمی‌باشد. یعنی مربوط به دنیای درونی وی می‌باشد که خود را نزدیک نقطه‌ی مشترکی نموده است که همه انسان‌ها در آن سهیم هستند (یونگ، ۱۳۶۱). البته در شالوده‌ی شکل‌گیری قصه‌ها هم کهن‌الگوها نهفته هستند.

کهن‌الگوها می‌توانند باقیمانده‌های بخشی از اسطوره و افسانه‌های کهن، نشانه و آخرین اثر آیین و تشریفات مذهبی رها شده باشند. هر قصه‌ای هیئتی از پروراندن تخیلات انسانی می‌باشد. به همین خاطر قصه از منظر کهن‌الگویی

دارای دو ماهیت فردی و جمعی هستند. هرگاه نیروهای کهن‌الگویی در مقیاس گسترده فعال شوند، می‌توان انتظار نتایج خطرناک و یا سودمندی داشت، زیرا کهن‌الگوها تعیین‌کننده‌ی نگرش‌های روانی و رفتار اجتماعی فرد و جمع هستند و هر کهن‌الگو حاوی دو دسته از ویژگی‌های مثبت و منفی است. اگر محتویات مثبت کهن‌الگو نتوانند به‌طور ناخودآگاه بروز کنند، بلکه سرکوب شوند، انرژی آن‌ها به جنبه‌های منفی کهن‌الگو منتقل می‌شوند و در این حال پس از مدتی، آشفتگی‌های جدی و غیرقابل کنترل در روان انسان و در جامعه بروز خواهد کرد.

در قصه‌های کلاسیک کُردی مانند شَنگِک و پَنگِک، کَز خاتون، دیکِل آقا، پِشو آقا، کَز، کچلو، فاتفاتیلوک، پیرا جادوکار، هوت هفت‌سر و غیره بیشتر محسوس می‌شود.

انواع قصه

قصه‌های عامیانه در چهار بخش دسته‌بندی می‌شوند. قصه‌های حیوانات یا تمثیلی، قصه‌های شگفت‌انگیز یا خارق‌العاده، قصه‌های واقعی و قصه‌های تکرارشونده یا زنجیره‌ای.

قصه‌های حیوانات: اغلب به‌صورت قصه‌های کوتاه که به فابل هم شناخته می‌شوند. گاه به‌صورت نثر و گاهی نیز به‌صورت شعر اما به شیوه‌ای آسان نوشته می‌شوند. قهرمان این قصه اغلب حیوانات می‌باشند و نتیجه‌ی این نوع قصه، درس‌هایی اخلاقی و پندآموز می‌باشند. هرچند که قصه‌های لافونتن^{۱۷}، مشهورترین این‌گونه قصه‌ها هستند، اما قصه‌های ازوپ^{۱۸}، قصه‌های پانچاتانترا^{۱۹} (کلیله‌ودمنه)، مثنوی معنوی، قصه‌های جیمز تربر^{۲۰} و قصه‌های

Jan De La Fontaine - ۱۷

Ezop - ۱۸

Panchatantra - ۱۹

James Grover Thurber - ۲۰

جورج اورول^{۲۱} را هم می‌توانیم ذکر کنیم. فرهنگ و ادبیات کُردی در این رابطه بسیار غنی است.^{۲۲}

قصه‌های شگفت‌انگیز: موجودات فرایندهاری مثل دیو، غول، پری، جادوگر و اژدها و یا اشخاصی مانند پادشاه، وزیر، رعیت، ارباب، چوپان در آن وجود دارند. از ابتدا تا انتها ظهور عوامل و نیروهای ماوراء طبیعی و کرامت و معجزه با هم درآمیخته می‌شوند. وجود فضاهای تیره‌وتار، چاه‌ها و قصرهای مرموز، باغ‌های سحرآمیز، دیو و پری و اژدها و سحر، چراغ جادو، خسوف و کسوف، رعدوبرق، تأثیر اعداد سعد و نحس، چشم شور، خواب‌های گوناگون، رمل و اسطرلاب، داروی بیهوشی و نظایر آن، از عناصر اصلی و سازنده این‌گونه قصه‌ها می‌باشند. اغلب تطبیق میان اعمال و قهرمان به‌دشواری متصور می‌شود. برای نمونه، جادوگر می‌تواند هر سحری انجام بدهد، پرواز کند، نامرئی و یا ناپدید بشود، در هر رنگ و لباسی حاضر گردد، اما نمی‌تواند از سوزنی که به او دوخته شده، خلاص شود.

قصه‌های واقعی: این قصه‌های از لحاظ موضوع، از لحاظ قهرمان و شخصیت‌ها و هم ماجراهایی که اتفاق افتاده‌اند، در چارچوب عقل و امکان عملی و موازین حسی در آن‌ها رعایت شده است. این قصه‌ها اتفاق افتاده‌اند یا اینکه شاید اتفاق بیفتند و در حیطه‌ی اعتدال، هنجار و اخلاقی جامعه می‌باشند. برای همین متون آن‌ها سنگین و در قالب‌های فلسفی، عرفانی و وجه تمثیلی یا نمادین شکل گرفته‌اند و از این‌رو تعلیمی و پندآموز محسوب می‌شوند.

قصه‌های تکرار شونده: از قصه‌های زنجیره‌ای به وجود آمده‌اند که میان آن‌ها ارتباط و پیوندی منطقی وجود دارد. اتفاق و رخدادهای قصه به‌صورت متوالی گفته می‌شود. یعنی ادامه‌ی هر کدام از آن‌ها شروع قصه‌ی دیگر را در پی خواهد داشت.

۲۱- George Orwell

۲۲- نک. بخش دوم منابع همین کتاب.

این قصه‌ها مانند لطایف، گوناگونی دارند. یعنی با شوخی و نگاه‌ی طنزپردازانه، عکس‌العمل‌های انسان یا حیوان را مورد بررسی قرار می‌دهد که البته مقصود به خنده آوردن، شاد کردن خواننده یا شنونده می‌باشد در عینی که درس و عبرت‌های مفید هم خواهد داشت. در این گونه قصه‌های دیده می‌شود که عوامل قصه، از حدومرز قوانین و هنجارها فراتر می‌روند و به مهارتی خاصی در مکانیسم اجتماعی رخنه ایجاد می‌کنند. یعنی مواردی که غیرقابل تصور است به شکلی طبیعی انجام می‌دهند، هرچند همان گونه که ذکر شد شیوه طنز و پند با هم درآمیخته است.

اجزاء قصه

قصه دارای یک سری قابلیت‌هاست که هیچ‌گاه تغییر نخواهند کرد. در تمام قصه‌ها، رویداد و پیشامدها در حیطه و حوزه‌ای آشکارا و وابسته به یکدیگر شکل می‌گیرند. هرچند یک قصه، کوتاه و دارای پیامی مستقیم باشد بازهم دارای اجزایی نامتغیر و ثابت هستند. قصه به لحاظ ساختاری از سه بخش سرآغاز قصه، بدنه قصه و سرانجام قصه تشکیل می‌شود.

سرآغاز قصه

نثر مسجع شروع یک قصه که در کردی به آن چپوانوک هم می‌گویند. این بخش، جذاب‌ترین و هیجانی‌ترین بخش قصه را در برمی‌گیرد و خصوصاً؛ کودکان خیلی به آن علاقه نشان می‌دهند. مهارت راوی یا قصه‌گو نیز در این بخش هویدا می‌شود که به چه میزان در روایت خود بلاغت، زیرکی و توانایی دارد. خواننده یا شنونده در این مرحله خود را رهسپار قصه‌ای می‌کند که بر حوادث خلق‌الساعه و خارج از تصور استوار می‌گردد، گرچه سرآغاز به موضوع خود قصه ارتباطی ندارد.

چپوانوک معمولاً از واژه‌های قرینه دار، اتباعی^{۳۳} و بازی با کلماتی ایجاد می‌شود که در قالب نثری مسجع، سازوار و بیان می‌گردد. در واقع قصه‌گو با

۲۳- اسم اتباع که برای گسترش و تأکید معنی آن اسم بکار می‌رود مانند حشرونشر، شایسته و بایسته، اخم‌وتخم.

این قطعه‌ی تحسین برانگیز می‌درخشد، خواننده یا شنونده را به جوش و هیجان می‌آورد، یا در او آن‌چنان اثر می‌گذارد که از نقطه ظهور تا پایان از خواندن یا شنیدن دل بر ندارد.

برای مثال سرآغاز قصه در کُردی این‌گونه شروع می‌شود:

“Hebû tunebû, kes ji xwedê meztir tunebû... rojek ji rojan...”, “Hebû tunebû, carek ji caran, rehme li dê û bavî guhdaran, xwelî li serê Beko Ewanê li ber diwaran...”, “Hebû tunebû, Carek ji caran, rehme li dê û bavê guhdaran, ji xeynî cendirme û tehsildaran...”

ترجمه لغوی به فارسی [یکی بود، یکی نبود، کسی از خدا بزرگ‌تر نبود ... روزی از روزها ... / یکی بود، یکی نبود، خدا بیمارزد پدر و مادر شنندگان، خاک بر سر بکوی اوان^{۲۴}، رویش به دیوار ... / یکی بود و یکی نبود، یک‌بار از بارها، خدا بیمارزد پدر و مادر شنونده‌ها را، غیر از ژاندارم و افسرها را ...] (توجه کنید مشکلاتی که با آن درگیر بوده‌اند، چگونه وارد قصه شده‌اند!)

بدنه قصه

در این بخش قصه به‌طور مستقیم روایت می‌شود. از این‌رو محتوی داستان هم نامیده می‌شود. پیشامدهای شکل‌گرفته در یک قصه، همانند ساقه‌های درخت از یکدیگر جدا می‌شوند و گسترده می‌شوند. همچنین ماجراهایی که رخ می‌دهند، نه اینکه به‌طور ساده و عادی، بلکه می‌بایست به شیوه‌ای هنرمندانه و ماهرانه در مقابل چشمانمان مصور شوند. گاهی برای هوشیار کردن شنندگان برخی جملات آنی، ندایی، موزون و مقفی هم بیان می‌گردند.

برای مثال:

“Çû, çû, heft kevirê li dû”, “Pî li min rebenê”, “Wey li min rebenê”, “Ez mam çikî tenê”, “Mala min şewitiyo/ê”, “Eliyê min û te, Kezizera min û

۲۴- بکوی اوان شخصیت منفی منظومه‌ی مَم و زین می‌باشد.

te...”

ترجمه لغوی به فارسی [رفت و رفت، هفت سنگ به دنبالش / دریغ بر من بیچاره / وای بر من بیچاره / من مانده‌ام تنهای تنها / خانه‌ام سوخت (ویران شد) / علی من و تو، کاکل زری من و تو]

سرا انجام قصه:

در این بخش، راوی تمام هنرمندی و مهارت خویش را در معرض نمایش بگذارد، چراکه گوش و چشم شنوندگان و حضار به این بخش می‌باشد. راوی که خود از شرایط مطلع است، تا آنجا که از دستش برآید می‌بایست ماجراها و جزئیات آن‌ها را که با آب‌وتاب تعریف کرده، اکنون با هوشمندی تمام به هم پیوند زده، و به پایان برساند.

مثال:

“Çîroka me çû diyaran, rehme li dê û bavê gudarane...”, “Ew giştin miradê xwe rehme li dê û bavê guhdarane...”, “Çîroka min li diyaran, rehme li dê û bavê guhdarane, ji bilî fesadê ber dîwaran...”

ترجمه لغوی به فارسی [قصه‌ی ما سرزمین‌ها را گشت، خدا بیامرز پدر و مادر شنونده‌ها را ... / آن‌ها به مراد دلشان رسیدند، خدا بیامرز پدر و مادر شنونده‌ها را ... / قصه‌ی من قصه‌ی سرزمین‌ها، خدا بیامرز پدر و مادر شنونده‌ها را، به غیر از بدخواه روی به دیوار را...]

قهرمان قصه

مهم‌ترین شخصیت در یک قصه قهرمان است که نقش آفرین ماجراها می‌باشد. برای همین است که قصه حول محور این شخصیت‌ها می‌گردد. گاه پادشاه، وزیر و وکیل و گاه پیرزن، پیرمرد، درویش، رعیت و غیره هستند. قهرمان؛ همیشه انسان نیست، بلکه گاهی خرس، گرگ، خرس، روباه، بز، موش، مار، شیر و غیره می‌باشد. البته گاه نه انسان است و نه حیوان، یعنی می‌تواند

غول، دیو، جادوگر و اژدها باشد. قصه‌ها، مجموعه‌هایی بی‌نظیر آموزشی هستند که در همان سال‌های اولیه کودکی از زبان مادر جاری می‌شود. از همان سال‌ها کودک به شنیدن قصه‌ها علاقه نشان می‌دهد بدون آنکه جزء به جزء آن را یاد بگیرد یا در حافظه‌اش نگاه دارد. همان‌گونه که پیشتر هم ذکر شد، قهرمانان قصه، از درون جامعه هستند و در زمانی مشخص و مکانی معین زندگی می‌کرده‌اند. قهرمان در هر لباسی دیده می‌شود. گاه پادشاه می‌شود و گاه درویشی دوره‌گرد، گاه چوپانی نادر و گاه روستایی بیچاره و گاه رستم، پسر زال هستند.

در قصه‌ها، شخصیت‌های کلاسیکی وجود دارند که نقششان در هر قصه‌ای یکنواخت می‌باشد. مثلاً نقش پادشاه و دختر و پسرش، درویش، چوپان، رعیت فقیر، شیر، پیرمرد و پری معمولاً مثبت می‌باشد، اما وزیر، حرامی (راهزن)، نامادری، عفریت، ازماپهتران (جن) و جادوگر بیشتر اوقات دارای نقش‌های منفی هستند.

ویژگی‌های قصه

کودک از ۲ سالگی به بعد به قصه‌ها، گوش فرا می‌دهد. هرچند که به‌طور کلی تمام قصه را درک نمی‌کنند اما از ۲ تا ۳ سالگی با لذت تمام به قصه‌ها گوش می‌دهند. همان‌گونه که در فصل اول درباره‌ی ایام رشد کودک گفته شد، می‌بایست با دقت، اسلوب‌های آموزشی صحیح را بکار بگیرند. در حقیقت نه تنها قصه، بلکه همه‌ی مجموعه‌های فولکلوریک، دارای چهار کارکرد ویژه می‌باشند. به‌منظور **خوش‌گذرانی، شادی و تفریح**، به‌منظور **پشتیبانی و تقویت بخشیدن به ارزش‌ها و ساختار یک جامعه**، به‌منظور **آموزش، پرورش و انتقال به نسل‌های آینده** و به‌منظور **رهایی از روزمرگی و تخلیه فشار و سختی‌های زندگی و جامعه** می‌باشند.

از آنجاکه فولکلور کردی از این جهات پیشرفته و مستغنی می‌باشد، می‌توان

گفت‌گفته‌های کُردی هر چهار کارایی فوق را دارا می‌باشد و از این بابت سربلند می‌باشد. تا آنجا که می‌توان با افتخار اعلام کرد که به خاطر همین توانمندی‌ها، جامعه‌ی فرهنگی و ادبیات عامه‌ی کُردی هم، پیشرفته و در جایگاه مناسبی قرار دارد.

از این لحاظ قصه‌های کُردی بسیار آموزنده، عبرت‌انگیز و پندآموز هستند. در این قصه‌ها، درس‌هایی برای نجات و علاجِ ناچاری، درماندگی، ندراری و فقر و تنگدستی وجود دارند. در این قصه‌ها تمام فرصت و مجال‌ها برای رهایی از چنگال مشکلاتی که اصلاً به ذهن خواننده یا شنونده، خطور نمی‌کند، بکار برده می‌شود و راهی حاصل می‌شود. حوادث دیده نشده، شنیده نشده و تخمین نشده توسط قهرمان قصه، گاه به راحتی، گاه با ممارست، شکیبایی و تحمل زوده می‌شود. در این قصه‌ها هر چه به پیش می‌رود، اختلاف بین پاکی و ناپاکی، خوبی و بدی، خوشی و ناخوشی بیشتر می‌شود. در یک قصه هرچقدر سخن از غم، اندوه، دلسردی و نومیدی وجود داشته باشد در پایان آن‌ها به کشته شدن و مرگ ایجادکننده‌های آن ختم می‌شود. جنگ، اسارت، دربه‌دوری، بگیروبیندها همانند آینه‌ای گویا در قصه‌های کُردی، نشان از رنج اجتماعی، دردسرها و نا ملامتی‌های روزگار دارد. اما در نهایت همبستگی، اتحاد و یگانگی را به آن‌ها می‌آموزد. در قصه‌های کُردی بسیاری از رسوم، آئین‌ها، آداب و تشریفات، سبک تعاملات اجتماعی، شخصیت‌سازی، نظر، اندیشه و تفکر بر زندگی و سببیت‌ها وجود دارد.

مردم کُرد با در پی گرفتن شیوه‌ای هنری، نمایشنامه‌ای و از راه سمعی بصری، قصه‌ها را دستاویز بیان آمال و آرزوی هزاره‌های پیشین خود کرده و در جهت پیشکش کردن آن به نسلی نو، گام برداشته‌اند.

این مردم در طی هزاران سال، چندین هزار قهرمان خود را در هزاران قصه خود دوباره خلق کرده‌اند، با شرایط زمانه تطابق و همخوانی داده‌اند. برابر نیازمندی‌های جامعه نکته‌های پرورشی، ادبی، هنری و تمامی آداب و رسوم

در لایه‌های قصه‌ها آمیخته‌اند. هنر قصه‌گوهای کُرد است که خلعت‌های هزاران سال پیش را به نسل امروز عرضه داشته است. هنگام موشکافی در بطن قصه‌های کُردی و تطبیق آن با جامعه‌ی کُردی، متوجه‌ی تأثیر و یا تشابه این توانمندی و توانگری می‌گردیم که چگونه بر هم تأثیر گذارده‌اند. کوتاه سخن اینکه نمی‌توان واژه‌های قصه و اجتماع را از یکدیگر جدا و متمایز دانست (آلاکوم، ۱۳۷۳).

دنیای قصه‌ها، حقیقت کودکان است. همانند بسیاری از ملزومات رشد و تکامل کودک، دنیای تخیل و فانتزی اثرپذیری به سزایی دارد. از این‌روست که می‌بایست در انتخاب قصه برای بازگویی دقت کافی و وافر داشته باشد. در یک قصه، هر پیشامدی که بازگو می‌شود می‌تواند پیامدی در ذهن کودک داشته باشد.

نقطه‌ی ظهور و فرود یک قصه به همراه تمام رویدادها و قهرمانان آن نباید آن‌چنان طولانی شود که کودک از گوش دادن به آن آزرده شود. صحنه‌پردازی در قصه باید به‌گونه‌ای استادانه بیان شود و نسبت سنی کودک با آن برآورد گردد و خیلی به درازا کشیده نشود.

ماجرای و پیشامدهای یک قصه نباید باعث غمگینی و ناراحتی کودک گردد بلکه بایستی بساط شادی و خنده‌ی وی را در پی داشته باشد.

کودک با شرکت کردن در تجربه‌های تلخ و شیرین قهرمانان قصه، با واقعیت‌ها آشنا می‌شود و روش‌های مواجهه با مشکلات را درمی‌یابد. کودکان را می‌توان از طریق قصه‌های دل‌چسب و دوست‌داشتنی متناسب با توانایی‌های آنان با واقعیت‌های زندگی آشنا کرد. آن‌ها در موقع گوش دادن به قصه، مفاهیم پنهان در لابه‌لای واژه‌ها را درک می‌کنند. هنگامی که قهرمان داستان در مرداب بدبختی غوطه می‌خورد، آن‌ها غمگین و نگران می‌شوند و وقتی که به جاده‌ی خوشبختی قدم می‌گذارد، فریادی از شوق برمی‌آورند و اگر بخت با شخصیت بد داستان یار شود، بی‌صبرانه انتظار می‌کشند تا او به سزای

کارهای زشتش برسد. این‌ها همه دانه‌هایی است که در دل کودکانه کاشته می‌شود و تأثیر آن، بروز حرکاتی از سر شادی یا غم است که خود، نشان از بارور شدن ذهن آن‌ها دارد.

موضوع یک قصه نباید کودک را آن‌چنان از فرای تعقل وی خارج کند که نتواند لحظه‌ها را درک و با پیرامون و اخلاقیات واقعی خود تطبیق بدهد. واکنش و کردار قهرمانان قصه‌ها باید در چارچوب ارتقاء و پیشبرد موارد حسی مانند نیکویی، شادمانی، سعادت و کامیابی پیش‌بینی و بازگو گردد. قصه باید آن‌گونه دنیای فانتزی کودک را منقش و صفا بدهد که در اخلاق و منش اجتماعی وی تأثیر مثبت بگذارد. یک بازگویی باید بجای وارد ساختن احساس رعب و وحشت، احساس علاقه، آرامش و محبت را به همراه تأثیر مثبت خود به همراه داشته باشد.

شیوه‌ی بازگویی قصه

هدف از قصه‌گویی تنها این نیست که کودکان را از علوم و دانش مطلع و به آگاهی‌های آنان بیفزاییم. بلکه اهداف اساسی و بنیادین دیگری مانند سرگرم نمودن، ایجاد روحیه شادی و خوشنودی از محیط، رشد زبان‌آموزی و پرورش خلاقیت در کودک نیز دنبال می‌شود. خصوصاً می‌تواند تأثیری مفیدی بر علاقه‌مندی و تشویق به کتاب‌خوانی در کودکان سنین پیش از دبستان ایجاد کند.

هنگامی که داستانی خوانده می‌شود یا بیان می‌شود، نظر به علاقه‌ی کودکان برای گوش دادن به قصه، روحیه دقت در رشد شنیداری و کلامی وی تقویت می‌گردد و همچنین حس آرزوی خواندن در وی پدیدار می‌شود که نهایتاً منجر به میل فراوان برای خواندن خواهد شد. میان قصه‌گو و شنونده، پیوند و ارتباطی گرم ایجاد می‌شود به‌گونه‌ای که قصه‌گو از دید کودک همچون محرم اسرار و رازدار تصور می‌شود.

جهان متفاوت کودک ویژگی آن‌ها را به‌سوی کنکاش و جستجو می‌کشاند.

کودک با شور و انرژی فوق‌العاده‌اش تلاش می‌کند که بخشی از زندگی‌ای که در آن است، باشد. اغلب قصه‌ها و حکایات، پرسش‌های لاینحل و رازهای سر بر مهر کودک را می‌شکافند. همین نکته دلیل خوب و واضحی است که می‌تواند کودکی که مادرش نمی‌توانسته جلوی شلوغی‌هایش را بگیرد، پای قصه‌ای بنشانند که پر از ماجراهای شگفت‌انگیز است. این لحظات با همه بی‌حرکی وی برای کودک لحظاتی پر از جنب‌وجوش ذهنی می‌باشد. یک کودک ۲ تا ۳ ساله به‌طور دائم در دنیای قصه‌هاست. کودک ۴ ساله از شنیدن قصه‌ها لذت می‌برد. در هر قصه و حکایتی، کودک تجارب تازه‌ای کسب می‌کند و با ماجراهای قصه زندگی می‌کند. آن‌ها خود؛ پای در دنیای قصه‌ها می‌گذارند و نقش کودکانه‌شان را بازی می‌کنند. کودکان قدرت و ویژگی‌های فکر کردن، دوست داشتن، لذت بردن، حرف زدن را به طبیعت و حیوانات متصور می‌شوند.

قصه و حکایت هرچند کوتاه باشند باید با زبانی واضح و مشخص بیان شوند. در بازگویی باید از واژه‌های ثقیل که ذهن کودک را از اصل ماجرا دور می‌کند، پرهیز شود. درون‌مایه‌ی قصه باید کودک را به گوش دادن ترغیب کند تا چرایی درس‌ها و عبرت‌های اخلاقی را به‌راحتی درک کند، شالوده‌ی خصلت و منش خود را تقویت کند و از پندهای قصه در تصمیم‌گیری خود بهره‌مند شود. باید به حسی هنری و ابداع و ابتکار را که در روحی مملو از آرامش و امنیت ایجاد می‌شود، متبلور کند. بهتر است قصه بعد از تفریح، بازگشت از پیک‌نیک و یا بازی گفته شود. همچنین امکان دارد که وی بخواهد ماجراهایی که برایش اتفاق افتاده را به‌صورت قصه‌وار تعریف کند. در اینجا مهم این است که قصه بتواند شور و هیجان را زنده نگاه دارد. در اینجا شرایطی را که برای بیان قصه مناسب است بیان می‌کنیم:

۱- قصه و یا حکایتی که گفته می‌شود هم از لحاظ واژه‌ها و گفتار و هم از لحاظ محتوی می‌بایست متناسب رده‌ی سنی کودک باشد. بنابراین برای

انتخاب قصه‌ها باید از متخصصین این زمینه مشاوره گرفته شود.

۲- قصه‌گو می‌بایست حداقل یک‌بار قصه را از اول تا انتها خوانده باشد.

۳- فضا و محیطی که قصه در آنجا بازگو می‌شود باید ساکت و به‌دور از سروصدا باشد. یعنی مسائلی که تمرکز کودک را برهم می‌ریزد و باعث حواس‌پرتی می‌شود، باید وجود نداشته باشد. زیرا هیچ‌چیز مانند سروصدا، خسته‌کننده و مانع تمرکز حواس نیست. فرقی ندارد که کودک هنگام گوش دادن قصه در حال نشسته و یا دراز کشیده باشد.

۴- قصه‌گو می‌بایست قصه را با آرامش و جذاب بیان کند، تا دقت و حضور کودک در محیط قصه دستخوش تغییرات و حال و هوای بیرون قصه نشود. زیرا کودکان زود متوجه می‌شوند که قصه‌گو برای آن‌ها قصه می‌گوید یا فقط در حال بیان کردن یک سری واژه و جمله می‌باشد.

۵- قصه‌گو باید با ایجاد تغییرات مناسب در تن و آوا، صدای عوامل قصه را برای جذابیت بیشتر تقلید کند. تقلید کردن صدا می‌تواند با حرکات دست همراه باشد. بدین ترتیب گوش دادن قصه برای کودک، خوشایندتر و دل‌پذیرتر خواهد شد.

۶- هیچ التزامی نیست که چپ‌انوک یا جملات آهنگین یک قصه در ابتدای آن بیان شوند. قصه‌گو می‌تواند در میانه قصه‌گویی خویش نیز از واژه‌های موزون و شعرگونه استفاده کند.

۷- در انتخاب زمان قصه‌گویی باید دقت کافی به عمل آید تا کودک عادت کند و با علاقه در وقت همیشگی، از شنیدن قصه، لذت ببرد.

۸- هنگام قصه‌گویی از شاخه‌ای به شاخه‌ای پریدن صحیح نیست. می‌توان به کودک اجازه داد که در بین قصه سؤال هم داشته باشد. اما پاسخ‌ها باید خلاصه باشند یا اینکه پرسش وی را موکول به ادامه قصه نماید که خود کودک در جریان قصه به آن‌ها برسد.

۹- پایان قصه باید به خیروخوشی تمام شود، چراکه هدف از قصه‌گویی

گذاشتن تأثیری مثبت بر روحیه‌ی کودک می‌باشد، نه اینکه ذهن وی را معطوف به ناراحتی، نگرانی و دلهره بکنیم.

۱۰- هنگامی که دیدیم کودک به قصه بی‌میلی نشان می‌دهد بهتر است فرصتی به کودک بدهیم تا خود او قصه را به پایان برساند.

۱۱- بهتر است زمان گفتن یک قصه بیشتر از ۱۵ دقیقه نشود چراکه کودک زود خسته می‌شود.

۱۲- اگر قصه از روی کتاب خوانده می‌شود، قصه‌گو نباید بخشی از آن را بکاهد یا به آن بیفزاید و یا تغییر داده شود. مخصوصاً روایت‌های عامیانه که در قالب و چارچوب‌های منظم قرار گرفته‌اند، نباید هیچ تغییری بکنند. در غیر این صورت لذت و گوارایی یک قصه از بین خواهد رفت.

۱۳- اگر تصاویر و نقاشی‌های کتاب به کودک نشان داده شود، بهتر است زیرا به این واسطه، درک قصه برای کودکان بهتر خواهد بود و در ذهن آن‌ها بیشتر نقش خواهد بست.

۱۴- اگر کودک بخواهد که قصه را دوباره بازگو کنید، بهتر است که خواسته‌ی وی عملی شود.

۱۵- اگر فرصت و مجالی دست یافت می‌توان درباره‌ی بازخورد (اثربخوری بر ذهن) قصه و حوادث درون آن از کودک پرسید. از طریق بازخورد کودک، می‌توان فهمید که کودک از محتوای قصه به چه میزان درک کرده است، علاقه‌ی وی به چه موضوعاتی است و ارتباط وی با هم‌سالانش چقدر است.

قصه و اهمیت زبان مادری

پژوهش‌ها و بررسی‌های که در سال‌های اخیر انجام شده‌اند، گویای این موضوع هستند که پیش از تولد، همزمان با فرآیند رشد در رحم مادر، شخصیت، هویت و بنیاد روانی ذهنی جنین نیز شکل می‌گیرد. هرچند که ویژگی‌های ژنتیکی پدر و مادر در شکل‌گیری شخصیت کودکان تأثیر دارد، اما در پروسه پیش از تولد، از خوراکی مادر گرفته تا محیط زندگی خانوادگی و اجتماعی نیز در

این شکل‌گیری‌ها سهیم هستند. همچنین تحقیقات صورت گرفته، این پیامد را در راستای تأیید بررسی‌های سابق در پی داشتند که دوران رشد، اثرپذیری ویژه‌ای از عملکرد رفتاری، نحوه‌ی ارتباطات و صمیمت میان پدر و مادر و همچنین محیط زندگی و اجتماع، وضعیت جغرافیایی و فصلی دارد. زبانی که به گفتگو مشغول می‌شود، موزیکی که شنیده می‌شود، آهنگ‌ها و سرودها، آوازها و لالایی‌ها، هر کدام به‌زعم خود در پرورش و رشد زبانی وی تأثیر خواهد گذاشت و ضمیر ناخودآگاه او را با ریتم و البته کلام آشنا می‌کند. جنین پیش از تولد به لحاظ فضای درونی بدن و حواس، مادر را شناخته بود، پس از تولد از طریق بوی بدن مادر، بوی عرق وی، خصوصیات تُن و آوای صدای وی تکامل ادراکی خویش را پیش می‌برد.

در ابتدا با قصه که سرآمد همه‌ی روایت‌های عامیانه مانند بازی‌های منظوم، شوخی، چیستان، متل، چارپاره، کنایات، لالایی، ترانه و غیره می‌باشد، در گسترش واژگانی و رشد زبانی کودک تأثیر مثبتی دارد. این‌گونه کودک زبان محیط خویش را می‌آموزد. او تنها حرف زدن را نمی‌آموزد، بلکه با معانی آن‌ها نیز آشنا می‌شود. زبانی که به این شیوه آموخته است، زبان مادری است. به‌وسیله زبان مادری، انسان فکر و اندیشه را در ذهن خود پرورش می‌دهد، ادراک و از پس آن علاقه‌ی خود را نسبت به جهان و آفریده‌های خداوند بیان می‌کند. بدین‌سان انسان با زبان مادری فکر، خیال، پنداشت، اندیشه و فعالیت ذهنی آگاهانه برای شکل‌دهی به تصورات ذهنی و دریافت مطلب را به زبان می‌آورد.

نوزاد با افسون صدای مادر، از شیر خوردن لذت می‌برد. یکی از مهم‌ترین عوامل تأثیرگذار به هنگام شیر خوردن فرکانس صدای لالایی گفتن است. این کار باعث آرامش یافتن قلب آن‌ها، بهبود عملکرد سیستم تنفسی‌شان و حتی تشویق آن‌ها به خوردن شیر بیشتر می‌شود. همچنین می‌آموزد که شیر را در این آرامش به‌راحتی بلعد و در واقع شیوه نوشیدن را در سلول‌های مغزش به خاطر می‌سپارد. وقتی مادر برای کودک خود لالایی می‌خواند با تکرار ریتم

موسیقی و حدفصل سطح ساده کلام او را با زبان آشنا می‌سازد. هردوی این‌ها صداهای کشیده زیادی دربردارند. صحبت کردن نوزاد مانند آواز خواندن است و تفاوت چندانی میان این دو نیست. کودک به‌موازات رشد، از آواز خواندن نیز لذت می‌برد. تطبیق کلمات در واقع به یادگیری سریع و نگهداری طولانی‌تر مطالب در مغز کمک می‌کند، به همین دلیل ما متن آهنگ‌های کودک‌های خود را حتی اگر سال‌ها نشنیده باشیم، به خاطر داریم. گاهی اوقات یک صدا، بو، طعم غذا یا آهنگی ما را به دوران کودکی مان بازمی‌گرداند.

همچنین جدای از زبان مادری، جغرافیایی که به‌عنوان کشور از آن یاد می‌شود، طبیعت منطقه‌ای، آب‌وهوا و تمام وابستگی‌ها و دل‌بستگی‌هایش همچون نگاره در ذهن ما حک می‌شود. انسان اگر چندین زبان هم بیاموزد، باز هم ارزش‌های فرهنگی زبانی‌اش همچون ترانه‌ها، سرودهای کودک‌های، بازی‌های محلی، قصه‌ها، افسانه، مثل‌ها، چیستان‌ها، زبانزدها، لطیفه‌ها و غیره برای وی قدر و قیمتی دیگر دارد. برای نمونه امکان ترجمه برخی از آن‌ها امکان‌پذیر نمی‌باشد.^{۲۵}

Yek dido

Yek dido,

Bawar sisé,

Ceqla fisé,

Mamo dîno,

Kevirê sîno,

۲۵- در فارسی مشابه آن مانند: عمو زنجیرباف، بله، زنجیر منو بافتی، بله، پشت کوه انداختی، بله، بابا اومده، چی چی آورده، نخود و کشمش، بخور و بیا، با صدای چی، با صدای، همچنین: یه توپ دارم قل قلیه سرخ و سفید و آبی می‌زنم زمین هوا میره نمیدونی تا کجا میره من این توپ و نداشتم مشقامو خوب نوشتم، با یام به من عیدی داد، یه توپ قل قلی داد. و یا این مثال: ده، بیست، سه پونزده، هزار و شصت و شونزده، هرکی می‌گه شونزده نیست، هیفده، هیژده، نوزده، بیست.

Simbêl boqo.

Cevzer doqo,

Ar tûtik,

Şêx gêlani,

Dev rûtik.

یک ددو، باوار سسه، جقلا فسه، مامو دینو، کور سینو، سمیل بوقو، جوزر
دوقو، آر توتک، شیخ گلانی، دو روتک.

Yekaneke

Yekaneke

Dabistan e

Azîzanê

Gula çepo

Çep hilmijo

Xana gujo

Gul hine ye

Bîst pere ye

Bîsta te ye.

یکانک، دبستان، آریزانه، گلا چپو، چپ هلمژو، خانا گژو، گل حنه یه، بیست
پره یه، بیستا ته یه.

حتی اگر ترجمه هم شوند، بی معنا و بی مزه خواهند بود. با توجه به
همین ویژگی هاست که انسان از زبان مادری اش لذت می برد و با آن زبان
گفتگو می کند. از همین روی پدر و مادرها می بایست ادبیات عامه و ویژگی های
زبانشان را خوب بشناسند. حس همبستگی و وجود اشتراکات فرهنگی وحدت

ملی را ایجاد می‌کند. سبلمهای ملی نیز در این فرآیند شناخته و پیش می‌افتند. به‌غیراز ویژگی‌های ژنتیکی که از طریق ارث به کودک می‌رسد، اثرپذیری‌های جامعه و محیط زندگی نیز برای ایجاد حس دل‌بستگی و اعتقاد به ملت نقش اساسی دارد و شخصیت فردی و اجتماعی وی را تکمیل می‌کند.

این فرآیند که بحث شد اگر در چرخه‌ی طبیعی خویش قرار گرفته باشد، هیچ‌گونه تأثیری در شخصیت فردی اجتماعی کسانی که برای سال‌های طولانی از خانه و کشور خود دور مانده‌اند نیز نخواهد گذاشت. او هیچ‌گاه وابستگی‌هایش را به زبان، فرهنگ و ملتش را فراموش نخواهد کرد و برای همیشه حتی اگر در زندگی روزانه‌اش با آن‌ها تماس نداشته باشد، در ذهن خویش به‌عنوان آرمان و جهت زندگی بکار می‌برد.

قصه‌ها و لالایی‌ها پیشینیان ما، پلی میان گذشته و آینده تاریخ ملت‌ها هستند. این ملت‌ها هستند که ارزش یک ملت را بارور و پایدار می‌کنند. فراموش نشود که اگر تمام قصه‌ها و لالایی‌ها به زبان بیگانه برای کودکان نقل گردند، به‌مثابه از بین بردن اعتقادات، آیین، رسوم و فرهنگ گذشته برای نسل آینده می‌باشد و به عبارتی مرگ فرهنگی صورت خواهد گرفت. اگرچه کودک هنوز صحبت نمی‌کند، اما خیلی از چیزها را متوجه می‌شود. او تفاوت زبان لالایی مادرش را با زبانی که با او صحبت می‌شود را درک می‌کند. او نیاز دارد که با همان زبانی که در منزل با او صحبت می‌شود، قصه بشنود. کودک حداقل نباید در منزل و از سوی پدر و مادر دچار دوزبانی شود. اگر پایه‌های زبان مادری که نامبرده شد، در بزرگ شدن کودک رعایت نگردند، آنگاه جبران آن در آینده بسیار سخت می‌باشد.

برای کودکان ^۱گرد، می‌توان به این نکته اشاره کرد که آن‌ها با قصه‌گویی و بازگویی روایات عامه، به‌راحتی وضعیت و شرایط را درک خواهند کرد. یعنی با شنیدن و شناختن اسطوره‌های فرهنگی و تاریخی ^۲گردها، با آداب و رسوم، فرهنگی غنی و تعاملات مناسب اجتماعی آشنا می‌شود. یک کودک ^۳گرد با

شنیدن قصه‌های کُردی، مفاهیم را به‌صورت مستقیم اما سریع و عینی درک می‌کند، رفتارهای بدیع و مبتکرانه را در خود پیدا می‌کند، حس کنجکاوی را در خود تقویت می‌کند که دلیل آن هم زنجیره‌ای بودن حوادث و ماجراها در قصه‌های کُردی می‌باشد. همچنین با توجه به غنی بودن این زبان و آثار ادبی که میراث هزارساله این ملت است، با واژه‌ها، اصطلاحات، ضرب‌المثل‌ها، چیستان‌ها، ترانه‌ها و غیره آشنا می‌شود که خود نقش مهم و جدی در زبان‌آموزی ایفا می‌کند و این ویژگی توانمندی فرهنگی و ادبی این زبان را می‌رساند.

قصه و پداگوژی^{۲۶}

در تمام نظام‌های آموزشی و پرورشی یک ملت، هدف اصلی آموزش، این است که نتایج آن تبدیل، قوام بخشیدن و بارورساختن ارزشی افراد جامعه به افرادی سالم، همفکر، منظم، دارای روحیه‌ی خلاق و اعتمادبه‌نفس و وابسته به جامعه باشد.

اصطلاح همانندسازی یا الگوپذیری در ادبیات پداگوژی، فنون تعلیم و تربیت به لحاظ عملکرد، واکنش، بازتاب و ارزش‌های پیروی و تقلید (رفتار آگاهانه برای همانندسازی یادگیری) در انسان‌ها می‌باشد. به عبارتی دیگر، الگوپذیری یعنی رضایت فرد به انطباق رفتارش با کسانی که در جهت هماهنگی و انسجام رفتاری با آن‌ها خود می‌پسندد. رویدادی را که ما از آن به نام هم ذات‌پنداری یاد می‌کنیم، پایه و اساسش در دوران کودکی شکل گرفته و می‌گیرد. اما از این گذشته امکان وقوع آن در مراحل دیگر زندگی وجود دارد. اصطلاح همانندسازی همچنین برای توصیف این موضوع به‌کار می‌رود. مانند تمایل به افزایش دادن احساس ارزشمندبودن، از طریق متصل کردن خود به یک شخص، گروه، یا سازمانی که مهم به حساب می‌آیند. احساس غرور وقتی که وزنه‌بردار شهر در مسابقات کشوری برنده‌ی مدال طلا می‌شود، یا وقتی که تیم ملی فوتبال در

مسابقات جام جهانی برنده می‌شود، مثال‌هایی از همانندسازی هستند. انتخاب مُد، موسیقی، مجلات یا کتاب‌ها، یا حتی طرز حرف‌زدن یا رفتارهای دیگر نیز می‌توانند نمونه‌هایی از همانندسازی باشند، به این شرط که فرد را از لحاظ روانی به افرادی که وی آن‌ها را موفق، قدرتمند، یا جذاب می‌داند، نزدیک‌تر سازد. پوشیدن تی‌شرت‌ها یا ژاکت‌هایی که آرم تیم‌های ورزشی، شرکت‌های تجاری، یا سازمان‌های مختلف را دارد نیز نمونه‌ای از همانندسازی است. تقلید کردن پسر از پدر و دختر از مادر نیز نوعی همانندسازی سالم است. در این حالت، کودک با والدین خود همانندسازی می‌کند (ارزش‌های آن‌ها را درونی‌سازی می‌کند) و به این ترتیب، از تنبیه‌شدن به دلیل درپیش‌گرفتن ارزش‌هایی متضاد اجتناب می‌کند. پیوستن یک نوجوان بدون اعتمادبه‌نفس به گروه‌های شبه‌نظامی یا نظامی نیز نوعی همانندسازی است. همان‌طور که می‌دانید پایه‌ی یادگیری یک کودک، رشد ذهنی می‌باشد. الگوگیری ذهنی فرآیندی است که شخصی طی آن رفتارهایی را از طریق مشاهده یاد می‌گیرد و آن‌ها را دوباره تولید می‌کند که خود نیازمند سلامت ذهنی کودک می‌باشد. می‌توان نتیجه گرفت که کودکی که دارای معلولیت جسمی باشد هم می‌تواند، فرایند یادگیری را طی کند و استمرار ببخشد. اما کودکی که معلولیت ذهنی در شرایط خاص آن‌هم با عملکردهای ضعیف به یادگیری پاسخ می‌دهد.

در عوامل رشد ذهنی کودک برای یادگیری، مواردی مانند پیشرفت مفهومی ادراک، شناخت، تصمیم‌گیری و مقایسه‌ی ذهنی گنجانده شده‌اند. همچنین همان‌طور که پیشتر گفته شد فرآیند رشد ذهنی در معیت رشد فیزیکی صورت می‌گیرد.

یک از اهداف یادگیری نیز آن است که کودک مفهوم زندگی را بشناسد. مفاهیمی که ایجاد پرسش می‌کند. با سؤالاتی که در ذهن کودک به وجود می‌آیند مانند: من از کجا آمده‌ام؟ چگونه از مادر متولد شدم؟ از کجا آمده‌ام؟ مرگ چیست؟ و غیره به پاسخ‌هایی منطقی می‌رسد. در ابتدا کودک پاسخ

این سؤالات را در دنیای تخیلاتش خواهد داد و این‌گونه افکارش را تفسیر می‌کند. امکان دارد که جواب‌هایش را در قالب و چارچوبی ذهنی مهیا کند و بیشتر به بررسی آن‌ها نپردازد. اما در راستای بالابردن و تعالی شخصیت می‌بایست پاسخ‌های مُقنع و منطقی به آن‌ها داده شود. در این‌گونه مواقع پاسخ بزرگسالان، کودک را قانع نمی‌کند و بر ندانسته‌هایش افزوده می‌گردد. اهمیت قصه در همین شروع مشخص و آشکار می‌شود. موضوعی که در یک قصه به آن پرداخته می‌شود، به شیوه‌های گوناگون به ذهن کودک رسوخ می‌کند. از پس آن جهان کودکان متغیر می‌گردد و پرسش‌ها، استفسار و استفهام‌های جدید برای وی پیش می‌آید. کودک ناخواسته وارد دنیای قصه شده است. به همراه قهرمانان قصه با بدی‌ها می‌جنگد، فراز و نشیب‌های قصه را مانند قهرمان می‌تازد، طی می‌کند و در نهایت پیروز میدان خواهد شد. کودک از همان زمان طعم پیروزی و موفقیت را می‌چشد و شادمان می‌شود. این پرسشی همیشگی است که آیا قصه برای کودکان مفید می‌باشد یا خیر؟

برخی بر این باورند که: از آنجاکه قصه‌ها دامنه‌ی خیالی دارند، برای روان و یادگیری کودکان مفید نیست. از دید آن‌ها؛ گویا قصه، کودک را از رویارویی با زندگی راستین دور می‌کند. آن‌ها را به اندیشه‌های خیالی و وهم‌گرایی می‌گرایاند. با این‌گونه افکار در زندگی واقعی‌شان دچار موانع و مشکلات می‌شوند که از قوه تقلشان خارج است.

عده‌ای هم معتقدند: که عواملی که در یک قصه باعث ایجاد ترس و اندیشه‌های نگرانی می‌شوند، در عملکرد هراس وی تأثیر نامطلوب خواهد داشت و باعث ایجاد مشکل ترس و هراس در ضمیر ناخودآگاه وی ایجاد می‌شود. خوب می‌دانید در یک قصه همچنان که قهرمانان مثبت وجود دارند، چهره‌های ترسناک و رعب‌انگیزی چون غول، جن، جادوگر، ساحر، اژدها و غیره دیده می‌شوند. قدرت ادراک و بنیه‌ی کودک هنوز آن‌چنان قوی نیست که بتواند

واقعیت را درک کند. در حقیقت کودک با مواجهه با این عوامل رعب‌انگیز دچار مشکل می‌شود. در خواب و رؤیاهایش آن‌ها را می‌بیند. بی‌شک در زندگی‌اش افرادی را که دوست ندارد و از آن‌ها بدی دیده را با نقش‌های ترسناک قصه مشابهت می‌دهد که خود باعث ایجاد شخصیتی نابسامان و دوگانه خواهد شد. یکی دیگر از نکاتی که قصه‌ها را مورد نقد قرار می‌دهد، نظر کسانی است که می‌گویند: در یک قصه آن قدر پند و اندرز و حکایت عبرت‌انگیز وجود دارد که جلوی ابتکار و خلاقیت کودک را می‌گیرد و این‌گونه کودک در قالب و چارچوب‌های محدود قرار می‌گیرد.

منتقدان همچنین درباره‌ی اثرات قصه معتقدند که: قصه کودکان را یک‌سویه بار می‌آورد. همچنان که در یک قصه عوامل متضادی مثل بدی و خوبی، ظلم و زبردستی، ثروت و فقر، مثبت و منفی، زیبایی و زشتی و غیره وجود دارند، باعث می‌شود که کودک نگاهی متضاد به همه‌چیز داشته باشد. مطالب، شنیده‌ها و مسائلی که خود می‌بیند را نفی می‌کند. گاه یک‌سویه نگری باعث می‌شود که کودک با خواندن مطالبی خود را در آن راستا قرار دهد. یعنی اگر در یک قصه با شخصیتی منفی روبرو شده باشد، دوست دارد که همچون وی گام بردارد و الگوبرداری‌اش از آن شخص باشد.

البته این نکات، درست، اما اکثر یعنی جمعیت غالب برخلاف نظرات فوق هستند. آن‌ها با استناد بر اینکه فرق بین انسان و حیوانات، خیالات بشری است. روان‌شناسان و متخصصین بر این اعتقادند که روایت‌های عامه، درباره‌ی بیماری‌های شخصیت روانی فردی و شخصیت روانی اجتماعی، دارای نتیجه بخشی مؤثر می‌باشند، ناراحتی و غم و غصه را می‌زدایند و به آن‌ها آرامش می‌بخشند.

برخی از متخصصین اذعان داشته‌اند که حتی اگر برای کودکان قصه بازگو نگردد، آن‌ها به‌شخصه برای خودشان، قصه می‌سازند. سنین ۴ تا ۸ سالگی، سن قصه‌سرایان تازه‌کار هم نامیده می‌شود. در این سال‌ها، زندگی کودکان به

زندگی خیالی می‌گراید. قصه، دنیای تخیلات بچگانه را ارتقاء می‌بخشد. گفتیم که بسیاری از قصه‌ها، سرمنشأ واقعی دارند، یعنی در یک‌زمان و مکانی حادث شده‌اند. اما در طول زمان، استمرار بازگویی‌ها و آمیختگی با خیال‌پردازی‌ها به آرمان‌گرایی می‌پیوندد (باخ ۱۳۷۱).

در این دوره منطق کودک و منطق قصه یکی است. بدان معنا که ویژگی‌های رشد کودک و ویژگی‌های قصه در یک برهه مشابه هستند. چراکه پایه‌ی قصه‌ها بر مراتب وهم، هوس، نیمی خیالی و نیمی حقیقی ساخته شده‌اند. روی‌هم‌رفته از لحاظ پداگوژی، قصه‌ها دارای بنیادی‌ترین ساختار آموزش و پرورش کودکان می‌باشند. که از آن به تکنولوژی تعلیمی یاد می‌شود. تکنولوژی یا همان فناوری بخشی از فرهنگ است و فرقی نمی‌کند که جدید یا اینکه قدیمی باشد. در واقع شگردها و به کار بردن ابزارها، دستگاه‌ها، ماده‌ها و فرایندهای گره‌گشای دشواری‌های انسان است. فناوری فعالیت‌ی انسانی است و از همین رو، از دانش و از مهندسی دیرینه‌تر می‌باشد. در همه‌ی قصه‌ها، بهترین ابزارها و مواد یادگیری و یاددادن وجود دارد. به همان نحوی که کودک در دبستان، آموزه‌های اجتماعی، ارزش‌های اخلاقی انسانی، رفتارهای زشت و نیکو، حس هنری و پویایی را می‌آموزد، قصه نیز تأثیرگذار است. از همین روی است که عملکرد قصه در علم پداگوژی در زمره‌ی والاتری نسبت به دیگر مواد، قرار دارد. در فرایند پرورش کودکان، قصه کارآمدترین آن‌ها محسوب می‌شود. بسیاری از اقوام گذشته، اتفاق‌ها را به‌صورت نوشتاری ثبت ننموده‌اند. اما همانند نثر، سینه‌به‌سینه از نسلی به نسلی دیگر انتقال داده‌اند. بدون شک نثر کُردی پایه و اساسی علمی دارد (حجی، ۱۳۸۱). به‌طور حتم اگر قصه خاصیتی نداشت، می‌بایست پیشتر از این محو یا از میان برداشته می‌شد.

بی‌تردید؛ خود جامعه‌ی کُرد و زبان کُردی به لحاظ روایت‌های عامیانه، نمونه‌ی بارز و پویای آموزشی می‌باشد. زبان کُردی از گنجینه‌ی فرهنگی

مردمش بهره‌مند شده است. مثل شعر *گل رُزی در خارستان*^{۲۷} گوته، مَم و زین احمد خانی نیز برگرفته از روایت‌های عامه می‌باشد (الداوودی، ۱۳۷۴). آداب، رسوم و سنت‌های بازگو شده توسط دنگبژها (تصنیف‌گرهای کُرد) همین ویژگی را اثبات می‌نماید. دنگبژ در عینی واحد یکی از ابزار پداگوژی محسوب می‌شود. یعنی خواه‌ناخواه بیشتر اوقات یک دنگبژ در نقش استاد و معلمی ماهر می‌تواند با بازگو کردن، تعلیم بدهد. هرچند که خیلی از آن‌ها تحصیلات ابتدایی دارند، در نظام تکوینی و شکل‌دهی آموزشی و پرورشی کودکان نقش اساسی داشته و دارند. گرچه سازوبند خود دنگبژها به‌صورت طبیعی می‌باشد، اما همین نشان از تأثیر پداگوژی مناسب بر آن‌ها می‌باشد. جای دارد که بحث پدیده‌ای بنام دنگبژ و تأثیر آن‌ها بر جامعه‌ی کُردها، پیش کشیده شود. چراکه ایشان خود تجلی ادبیات شفاهی کُردی می‌باشند.

دنگبژ کسانی هستند که با آوا و نوا، روح و جان می‌بخشند. نوا به ندا می‌دهند و ندا را به کلام و کلام را به ترانه نقشین می‌کنند. دنگبژ گوینده است. دنگبژ روای است. فردی است همانند هومروس که اولین دنگبژ ادبیات نوشتاری بود... دنگبژ نوا است. ایشان زبان، شناسنامه و هویت، تاریخی دیرین، ذات، هستی و حافظه‌ی تاریخی انسان و انسانیت هستند. دنگبژ چشمه ایست که انسان، انسانیت و روایت‌های بشری در طول دور و زمان را بی کم‌وکاست متجلی می‌کند. دنگبژ استاد کلام و بیان کلام است ... (اُزن، ۱۳۷۷)

دنگبژ کلام است و محیط است و خود اجتماع است. او سرگذشت جامعه است. مشرح و مفسر زمان و مکان است. گونه‌ی روایی و ویژگی‌های زبان کُردی را بیان می‌کند که دیگر به کاربرده نمی‌شود و در آستانه فراموشی است. همچنین تعاریف، مفاهیم و مصادیق زبان کُردی از جمله گویش، لهجه و گونه‌های زبانی، آرایه و صناعات ادبی را بیان می‌کند. دنگبژ توصیف و تصویرگری مکانی را می‌کند که شنونده آن را ندیده است و در آنجا حضور نداشته، آن چنان قوه

تخیل شنونده را فعال می‌کند که بوی گل‌ها را به مشام آن‌ها و رنگ و نقش کوهستان‌ها را برای آن‌ها زنده می‌کند. پندار و انگاشت شنونده را خالی و فارغ از غم و غصه می‌نمایند و مفاهیمی چون آرامش و راحتی را به وی الهام می‌کنند. توانگری و توانمندی، ارتباط مستقیم، سادگی و زنده‌بودن پیام و کلام وی، نوای روح‌بخش و شیوایی زبان دنگبژ باعث تأثیرپذیری مستقیم روحی و روانی شنوندگان می‌شود (بین-در، ۱۳۸۶).

این روزها در هر روستایی از کُردستان می‌توانید با چند دنگبژ روبرو شوید. همان‌طور که در هر روستایی مُلا حضور دارد، معلم حضور دارد، دنگبژ هم وجود دارد. در هر دوره دنگبژهایی مشهور و هواداران فراوانی که طرفداران آن‌ها از محله و شهر ایشان فراتر می‌باشند. دنگبژها کسانی هستند که ارزش‌های سنتی را پاسداری و ادامه داده‌اند. همچنین طرح و سبکی مطابق روز را پدید می‌آورند (اُزن، ۱۳۷۱).

هرچند که اکنون رسوم شب‌نشینی کمتر شده است و آن‌گونه که ملامحمد بایزیدی نقل می‌کند: «بیشتر همه در مهمانخانه خانه‌ی ارباب گرد هم می‌آمدند و سپس کلام و ترانه می‌خواندند. حتی مهمان‌ها نیز شریک خواندن می‌شدند و کلام و ترانه‌ای می‌خواندند» (بایزیدی، ۱۳۷۷). همچنین «در میان جامعه کُردها، علی‌الخصوص نوازندگانی که معروف به بگ زاده یا مطرب زاده هستند که فقط در عروسی و شادمانی با دف زدن و تنبورنوازی امرارمعاش می‌کنند» (بایزیدی، ۱۳۷۷).

همان‌طور که نیکیتین می‌گوید: «بیشتر ادبا و پژوهندگان که می‌خواهند روی ادبیات کُردی کار کنند، پی به ارزشمندی و قدمت چند هزارساله‌ی گنجینه کُردی شده و به‌سوی فولکلور غنی کُردی کشیده می‌شوند» (نیکیتین، ۱۳۷۱). به همین دلیل است که بزرگان کُرد در آموزش و پرورش کودکان، فرهنگ عام را گزیده‌اند و از همین گنجینه استفاده کرده‌اند.

استاد گران‌قدر جگرخون هم فرموده‌اند: «کُردها از خردسالی، کودکان را

با این موارد آشنا می‌کنند. هنوز در قنناق هستند که مادرشان برای ایشان لالایی می‌گوید. کودک ترانه و قصه‌ها را می‌شنود. بعد از طی دوران خردسالی وارد اجتماع می‌شوند. با تاروپود فرهنگشان آشنا می‌شوند. در مراسم‌های آیین و سنتی، در پای کوبی و شادمانی، همزمان و هم‌نوا با جماعت، با حضور در مراسم شب‌نشینی با رسومات کهن خویش آشنا می‌شوند. از آنجاست که کودکان کُرد با توان و آگاهی که خود اکتساب نموده‌اند، هنرمند و هنرپرور می‌شوند، شاعر، سراینده و روایت‌گر فرهنگ کهن و دیرینه خود می‌شوند (جگرخون، ۱۳۶۷).

کودکان به‌طور دائمی در حال رشد هستند و نمی‌توانند جلوی تکامل خویش را بگیرند. مکانیسم تفکر آن‌ها مثل بزرگسالان نیست. همچنین منحنی رشد و تکامل همه کودکان یکسان نمی‌باشد. رشد کودکان؛ از عام به خاص، از سادگی به گوناگونی، از درون به برون شکل می‌گیرد. یعنی رشد آن‌ها از درون سازی به برون سازی شکل می‌گیرد که نیاز به تعادل جویی دارد. تعادل جویی ابزار و نیروی محرکه‌ی رشد می‌باشد. از نظر پیاژه، کودکان در برابر محرک‌های بیرونی توانا نیستند. اما برعکس در ادراک خود از جهان بسیار فهیم و توانمند هستند که نیازمند اکتساب می‌باشد. به‌عنوان مثال کودکی را فرض کنید که پرنده را می‌شناسد اما هنگامی که برای اولین بار، هواپیما را ببیند، آن را یک پرنده سفید و بزرگ خواهد نامید. همان‌گونه که بدن ما برای ادامه حیات و تحرک نیازمند یک سری اعضا و جوارح می‌باشد، ذهن نیز برای درک دنیای خارجی خویش چهارچوبی برای شناخت کودک دارد که به کمک آن می‌تواند آگاهی‌های خود را درباره اشیاء و امور گوناگون دنیای اطراف خود سازمان‌دهی کند. این چهارچوب طرح‌واره^{۲۸} یا شیما نامیده می‌شود. کودک با کمک این طرح‌واره‌ها ادراک و ارائه طریق برای درک پیرامون خود را ارتقاء می‌دهد. اما درباره‌ی تفاوت‌هایی که در منحنی رشد که در بالا اشاره شد، باید گفت که دلیلش ویژگی‌های طرح‌واره‌های فردی می‌باشد. شرط ایجاد

و تشکیل این طرح‌واره‌ها در تجربه‌های انسان در زندگی فردی وی می‌باشد. پیازه هم مثالی همانند هوابیما که کودک آن را ندیده و فرض را بر یک پرند سفید و بزرگ می‌گذارد، دارد. پیازه مثال کودکی شهری را می‌زند که تازه‌حال گوسفند ندیده است و اولین بار که در یک روستا چشمش به آن می‌افتد، اعلام آن را هاپو (سگ) خطاب می‌کند. یعنی کودک بیئی را می‌تواند در قالب هاپو ببیند. اما هنگامی که برای بازی کردن نزدیک آن‌ها می‌شود، خواهد فهمید که این موجودات برخلاف تصور او سگ نیستند. در اینجا وی طرح‌واره سگ را از گوسفند برداشته و طرح‌واره جدید به نام گوسفند (بیئی) ایجاد می‌کند. کودکی که پیشتر از این در قصه‌ای که برایش تعریف کرده‌اند و در آن سگ و گوسفند وجود داشته باشد، در همان جا می‌تواند تفاوت سگ و گوسفند را درک و برای هرکدامشان طرح‌واره‌ای ایجاد کند. پیازه در محث یادگیری نیز اشاره می‌کند که فرآیند آموختن نیز نیاز به طرح‌واره دارد، انسان می‌تواند به‌واسطه‌ی طرح‌واره‌ها ارائه طریق کند، تغییراتی بدهد یا اینکه طرح‌واره‌های جدید ایجاد کند. قصه نیز همین خاصیت و ویژگی را دارد. ویژگی‌هایی که برای موضوعات گوناگون، در قالب تجسم طرح‌واره ایجاد می‌کند. کودک به‌وسیله‌ی همین ویژگی قصه، مشکلات و موانع بسیاری را که برای آن‌ها طرح‌واره ایجاد کرده است، رفع‌ورجوع می‌کند.

اینجاست که بحث رده‌بندی سنی برای مطالعه پیش می‌آید، چراکه کودک باید برابر با رده سنی خویش در گروه موافق با ذهن خویش قرار گیرد. همان‌گونه که قبلاً هم گفته شد، انتخاب قصه بسیار مهم است. در این باره حتماً باید از مشاوره پرورشی یا متخصصین این حوزه مدد جست. نباید این تصور را داشت که چون قصه‌ها در یک قالب و ساختار شکل گرفته‌اند پس این مشابهت‌ها جای نگرانی دارد. بلکه این عدم التفات اغلب باعث بروز مشکلات ترس و هراس در کودک شده است که عواقب خوبی را هم در بر نخواهد داشت. اما اگر منتخب که اکثراً پدر و مادر می‌باشند، شروط را رعایت

کنند یا توصیه‌های کارشناسانه متخصصین را جدی بگیرند، باعث رشد و تعالی دوچندان و چه بسا رفع برخی هراس‌های بیهوده در کودک خود خواهند شد. نمونه‌ی آن در قصه‌ی «سَنگِ و پَنگِ» می‌باشد. «... تپ و تپ می‌کنه، رپ و رپ می‌کنه، ظرف و فاشق‌ها رو پر از گردوخاک می‌کنه ...»

در کار آموزش و پرورش، عملکرد قصه مرتبط به چند نکته می‌باشد:

- ۱- در روند بازگویی قصه، تخیل و پندآموزی، هدف اساسی و نهایی نیستند.
- ۲- در یک قصه می‌بایست اساس را بر ایجاد شادی و همچنین ایجاد قوه‌ی تفکر کودک بگذاریم.

۳- مضمون قصه باید ساده و روان باشد که کودک به راحتی مفهوم آن را درک کند.

۴- قصه نباید کودک را در دنیای وهم و خیالات و به دور از واقعیت رها کند.

۵- قصه باید از خیالات و واقعیت پیوندی توأمان داشته باشد. یعنی یک سر آن زمینی و سر دیگر آسمانی باشد.

۶- حضور، رنگ و نقش قهرمانان ملی و فرهنگ در آن نهادینه شود.

به نظر بسیاری از متخصصین، قصه‌هایی که با این نکات نوشته و یا بیان کردند، می‌توانند اهدافی چون کمک به پرورش قدرت بیان و عواطف و افکار، تقویت و پرورش نیروی تخیل، تحریک قوه‌ی ابتکار و ابداع، ایجاد عشق و علاقه به ادبیات، رشد اعتمادبه‌نفس کودک و علاقه‌مند ساختن او به آزادی و عدالت اجتماعی، برآورده کردن نیازهای عاطفی کودک و آماده ساختن او برای دریافت پیام‌های اخلاقی و انسانی و شهروندی خوب بودن در پی داشته باشد.

سنین کودکی، سال‌های انکشاف و دریافت‌های اولیه هستند. هر چیزی که در پیرامون آن‌ها وجود دارد، عجیب و همچون معمای حل نشده به نظر می‌رسند که کودک در پی گشودن آن‌هاست. اما پس از ۳ سالگی کودک با قصه‌ها به فرای خیال گام می‌نهد و با مکان‌هایی غیر از خانه و خانواده آشنا می‌شود.

از ۴ تا ۷ سالگی، با احساس و عواطف خویش آشنا می‌گردد. چرخه‌ی ذهنی آن‌ها به میدانی گسترده مبدل می‌شود و زبان را می‌آموزد. در دوره‌ی دبستان وارد اجتماع می‌شود و حس مسئولیت‌پذیری را درک و به مرحله اجرا می‌گذارد. قصه می‌بایست برای رده سنی خودش بازگو شود. زیرا حس ترس کودکان در سنین ۳ تا ۶ سالگی آغاز می‌شود و از همان زمان باید در انتخاب قصه‌ها ملاحظه کنیم. یعنی قصه‌هایی که در آن‌ها شخصیت‌هایی مثل جن، دیو، غول و غیره وجود دارند و با پندارهای عینی مخالف هستند، گفته نشود. گفته بودیم که رشد ذهنی کودکان در این سنین چگونه است و نمی‌توانند راستی و خیال را از هم تشخیص دهند. سال‌ها پیش قبل از رواج تلویزیون و رادیو تنها سرگرمی مردم به‌خصوص کودکان این بود که پای قصه‌های پدربزرگ و مادربزرگ بنشینند و افسانه‌های توأم با اغراق آن‌ها را بشوند و چه داستانی جذاب‌تر از قصه‌های جن و پری. این قصه‌ها آن‌قدر جذاب بودند که بر روی باورها و عقاید آن کودکان تأثیر بسزایی می‌گذاشتند. البته اکثر این افسانه‌ها با اغراق و جعلیات شخصی برای جذابیت بیشتر بود غافل از عواقب خطرناک آن‌که علاوه بر ترس‌های مضر نوعی شناخت نادرست را در آنان به وجود می‌آورد که هیچ متخصص و روانشناسی نتواند آن‌ها را از آرشيو مغزشان خارج کند و تا دم مرگ همراهشان بودند. البته پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌ها قصد سویی نداشتند تنها می‌خواستند مدتی بچه‌ها را از شرارت بیندازند و آرامشان کنند. آن‌ها چه می‌دانستند که این قصه‌ها در مغز کودک شکل می‌بندد و خارج کردنشان سال‌ها عذاب و زحمت نیاز دارد و چه‌بسا که تا پایان عمرشان آن باورها را یدک بکشند. امروز در کردستان، مخصوصاً در روستاها این‌گونه قصه‌ها رواج دارد و سن و گروه سنی در نظر گرفته نمی‌شود. یعنی بزرگسالان به این موضوع التفاتی ندارند. بدین‌سان است که طفل بیچاره وارد مرحله ترس و هراسی دامن‌گیر می‌شود. تجربه‌ی شخصی من درباره‌ی این کودکان و مشکلاتشان بسیار است. خیلی

وقت‌ها شده که کودکی برای مورد دیگر نزد من آمده است، اما علل و چرایی بیماری او را ترس و هراس تشخیص داده‌ام. جالب اینجاست که ترس وی از شنیدن قصه‌ها شروع شده است. ترسی ناخودآگاه که با قصه‌ای ترسناک، قوام یافته و وضعیت او را بحرانی نموده است.

قصه‌هایی که برای رده‌های سنی کودکان مفید هستند:

- سنین ۶ و ۷ سالگی قصه‌های کوتاه و جذاب که موضوعات آن‌ها

بیشتر از پری، جن، دیو و سحر و جادو باشد.

- سنین ۹ و ۱۰ سالگی، قصه‌هایی مبتنی بر سرگذشت و شرح حال

انسان‌های مشهور و نامدار، جنگ، جاسوسی، رازآلود، دبستان، ورزشی

و غیره باشد.

- سنین ۱۲ و ۱۴ سالگی، قصه‌های خانوادگی، عاشقانه، تاریخی،

اخلاقی یا آنچه که دوست دارند.

کودک از روز تولدش به بعد دنیایی سراسر طرح‌واره‌های ذهنی ایجاد می‌کند. برای آنکه کودک هویت خویش را به شیوه‌ای صحیح اکتساب کند و به‌عنوان طرح‌واره قرار دهد، باید بزرگان را بشناسد و آن‌ها را سرلوحه خویش قرار دهد. بنابراین در هر دوره‌ی سنی، نیاز به قهرمانی می‌باشد که برابر با رده‌ی سنی وی می‌باشد که آن‌ها را مدل خود در نظر بگیرد. خوب بودن یا بد بودن، این دو عنوان، عناوینی هستند که شخصیت کودک را بر اساس دستاوردهای کودکی‌اش برای آینده متصور می‌شود. هنگامی که از شخصیت‌های نامدار و موفق این پرسش شود که چگونه موفق شدید، نام قهرمانی را به زبان می‌آورند که الگوی آن‌ها بوده و آن‌ها از کودکی آرزوی در جایگاه همچون شخصی را در سر می‌پروراندند. در روایت‌های فولکلوری این مورد پررنگ‌تر دیده می‌شود. یعنی شخصیت‌ها و حوادثی که برایشان پیش می‌آید و آرمان و اهدافی که سرانجام به خوشی و شادمانی و کامروایی قهرمان می‌گراید که نشان‌دهنده‌ی صبر و بردباری و سخت‌کوشی قهرمان قصه بوده است.

همین دلایل خود اثباتی بر تأثیر قصه و جایگاه آن در پداگوژی دارد. در پداگوژی مدرن برای درک، فهم و به کارگیری آموزش کودکان، آزمون‌های متعددی انجام می‌شود. این آزمون‌ها از طریق بازگویی قصه‌های کهن صورت می‌گیرد. قصه‌هایی که همان بن‌مایه و اصالت خود را دارند. گاهی نیز با روایت‌های عصر حاضر درآمیخته می‌شوند و برای بررسی در اختیار متخصصین قرار گرفته است. به همین منظور، در پایان کتاب تعدادی از این آزمون‌ها برای آشنایی شما قرار داده شده است.

کوتاه سخن اینکه، کودکی دوره‌ای است که تغییرات جسمی، ذهنی، حسی و اجتماعی را در پی دارد. این تغییرات پویا می‌باشند و به سرعت شکل می‌گیرند. بنابراین قصه‌ها و حکایات که برای کودکان در نظر گرفته می‌شوند باید با گروه سنی آن‌ها همخوانی داشته باشد. اگر آموزش و پرورش در زمان خودش صورت نگیرد (چه زود و چه با تأخیر) باعث ایجاد عدم درک، تکامل نابجا و ایجاد هراس و ترس‌های مضر، مردم‌گریزی^{۲۹}، غیراجتماعی و عدم درک متقابل می‌گردد. اجتماعی شدن، یادگیری زندگی اجتماعی می‌باشد که در عین واحد فرآیند اثرپذیری را شامل می‌گردد. این در حالی است که فرآیند یادگیری و واکنش‌های قالب جامعه، بر شخصیت فرد تأثیر می‌گذارد. نتیجه اجتماعی شدن، یافتن هویت است. هویتی که متعلق به یک فرهنگ، زبان و جامعه می‌باشد. اما فراموش نکنیم که شخصیت شخص با انتخاب این قالب‌های اجتماعی، شکل نمی‌گیرد و اجتماعی نمی‌شود. بلکه کودک در طی زندگی که تا جوانی سپری می‌کند، درگیر ارتباط و پیوندهای گوناگونی می‌شود. واقعیت اینجاست که قصه‌ی کودکان خیلی دور و دراز است. در واقع کودک روح خود را با قصه و حکایات، سیراب می‌کند.

شرح و بررسی بعضی از نمونه‌های روایت‌های عامیانه‌ی گُردی

در این بخش سعی خواهیم کرد که برخی از روایت‌های کلاسیک کردی را گرچه خلاصه اما به لحاظ پداگوژی مورد بررسی و آنالیز قرار دهیم. تا جایی که مقدور بود از گونه‌های مختلف روایی، گونه‌ای را آورده‌ایم تا بحث به درازا کشیده نشود. از این‌رو قالب روایت نقل نشد و تنها به تفسیر و آنالیز روایت پرداختیم به گونه‌ای که خواننده می‌تواند به مضمون و مفهوم روایت نیز دست یابد. البته همان‌گونه که می‌دانید این روایات در مجلات و کتاب‌های گونه‌گونی چاپ و منتشر شده‌اند. تنها روایاتی در اینجا نقل شده است که تاکنون منتشر نشده بودند. همان‌گونه که اشاره شد بررسی به لحاظ پداگوژی صورت گرفته است یعنی به لحاظ ادبی و هنر قصه‌گویی بررسی نشده است. پیش از آنکه وارد مقوله‌ی بررسی روایت‌ها بشویم، لازم است اصول اخلاقی و اساسی قصه‌ها بررسی و بازگو شود.

- ۱- در روایت‌ها، هیچ چیز بی‌معنا، بی‌جهت و تصادفی نیست. اگر هم گاه موضوعی به میان می‌آید که جزو روایت نباشد هم، در تکمیل روایت و تقویت مفهوم یا معنابخشیدن به اسم یا مکانی بکار برده می‌شود.
- ۲- شخصیت، فیگور و حوادث درون قصه مستقل نیستند. همه به دلیل پیوند و ارتباط همین قصه‌ها دارای معنا می‌باشند. قصه به لحاظ کیفیت و کمیت موضوع را بیان می‌کند.
- ۳- گاهی کمیت اتفاق‌های درون قصه، کیفیت آن را مشخص می‌کند. کمیت شروط از کیفیت اتفاق و شکل‌گیری مفهومی‌تر می‌شود.
- ۴- در قصه هر چیزی از طریق ارتباط در ردیفی مفهومی استقرار می‌یابد. ردیف‌های نامرتب نیز در موقعیت خود تأثیرگذار بر دیگر بخش‌ها می‌باشند.
- ۵- هر علتی، معلول و نتیجه‌ی اتفاق و حادثه‌ای می‌باشد. علت و معلول توأمان و کمبود هر کدام، بنیاد قصه را نامفهوم می‌کند.
- ۶- ارتباط میان اتفاق‌ها و شخصیت‌ها با نمادها دارای پایه و اساس شباهت

یا تفاوت‌ها است.

تلاش انسان یا برای شناختن یا شناساندن است. یا برای رهایی از اسارت درون یا برون می‌باشد. او مایل است که خویش خود را در دنیایی آزاد و سالم رها بکند. پس لازم است که مرزها و محدودیت‌ها را بگستراند. این پاسخ به چرایی این پرسش است که چرا در قصه‌ها، قهرمانان میل به آزادی و رهایی از چنگال اسارت هستند. اگر در زندگی قهرمانان قصه‌های نگاهی بکنیم می‌بینم که سفیدبرفی، سیندرلا، شنل قرمزی و غیره خود رهنمون برای یافتن راه سعادت و رهایی از چنگال بلا و اسارت هستند. صد البته که قصه برای خوانندگان یا شنوندگان نسخه‌ای ساده نمی‌پیچید. قصه از سمبل‌ها و علائم استفاده کرده و با درمان را با نقش، رنگ و زبانی دیگر بیان کرده است. خیلی از متخصصین زندگی کودکان و اتفاقاتی که برای آن‌ها پیش می‌آید، به قصه‌ها تمثیل کرده‌اند. یعنی به این موضوع اشعار داشته‌اند که بسیاری از نشانه‌ها، سمبل‌ها و رمز و رموز قصه‌ها با ادراک پیرامون کودکان مرتبط هستند. بنابراین کار ما در اینجا شناختن و شناساندن این سمبل‌ها در قصه‌هاست. یعنی می‌بایست رل و نقش کودکان را بازی کنیم تا بر صد آن برآییم و معنا و مفهوم آن‌ها را دریابیم. از طریق نفس‌القیاس درک کنیم. البته اگر توانستیم کودکان را درک کنیم هیچ رمز و رازی باقی نمی‌ماند.

داستان

مَم و زین احمد خانی

در بیان گروه سنی و رده‌بندی کتاب‌ها برای سنین بین ۱۲ و ۱۴ سالگی قصه‌های خانوادگی، عاشقانه و تاریخی در این گروه طبق بندی شده‌اند. داستان «مَم و زین» هم بر پایه عشق و دلدادگی و احساساتی چون صداقت، یکرنگی و رفاقت بنا نهاده شده و البته در تضاد آن دشمنی، کینه، حيله و نیرنگ آدم‌های بدخواه نیز در این روایت حضور دارند. به همین دلیل پدر و مادرها می‌بایست این داستان را برای گروه سنی مزبور یعنی ۱۲ سال به بالا روایت

کنند. چون رشد ذهنی و اجتماعی و حسی این گروه تکمیل شده است. در این گروه سنی میزان درک و فهم ذهنی نزدیک بزرگان می‌باشد.

مجموعه‌ی مم و زین نسخه‌ای از داستان کهن «ممه‌الان» که در میان مردم کُرد به همین نام مشهور می‌باشد و از سوی شاعر و ادیب فرهیخته و بزرگ کُرد، احمد خانی سازوار و به صورت شعر سروده شده است. این مجموعه ی گران‌بها علیرغم درون‌مایه عاشقانه‌اش، مباحث سیاسی و اجتماعی عصر خانی را پیش کشیده است. جناب استاد محمدمین بوزرسلان در کتابی با همین عنوان اظهار داشته‌اند: «خانی در این کتاب، عشق و دلدادگی مم و زین، زندگی دوران خودش و موقعیت وضعیت اجتماعی، علم و دیوان اداری حاکمان آن زمان را با هنرمندی تمام به تصویر کشیده است. نکوسرشتی و راستی، بی‌گناهی، بی‌پیرایگی و درماندگی «مم و زین» را مزین و به رشته تحریر درآورده است. از آن سوی، بدباطنی، کذب، خیانت، دورویی، حقارت و فرومایگی را در چهره «بکر» نمایان نموده است (خانی، ۱۳۶۹).

نویسنده‌ی نام‌آشنای کُرد، جناب لقمان پُلات درباره‌ی این مجموعه می‌نویسد: «... احمد خانی بی‌دلیل، شروع داستانش را با نوروز پیوند نزده است. او با آگاهی، شروع این دلدادگی را مقارن با سال نو آغاز می‌کند. او می‌داند که این روز، روز نو شدن و حیات دوباره‌ی این ملت است. روز شادی و پای‌کوبی است. هنگامی که حاکم بُتان، به ازدواج مم و زین رضایت می‌دهد. زین با شوق فراوان به زندانی که مم در آنجا به بند کشیده شده می‌رود. زین به مم می‌گوید که حاکم او را بخشوده است و فقط کافی است از زندان خارج شود و در دیوان حاکم حضور پیدا کند تا به وصال یکدیگر برسد. اما مم پاسخ می‌دهد که: «من نزد هیچ حاکمی نخواهم رفت و در آستان کسی غیر از خدا زانو نخواهم زد. من بنده‌ی خدا هستم!» این جمله، جمله ایست که کُردان سالیان دراز با حفظ و پاسداری این مرام آن را سرلوحه قرار داده‌اند. این جمله خاطرهای سال‌ها ایستادگی را نشان می‌دهد در مقابل زورگویانی که

فرهنگ آن را دزدیده و به نام خویش تمام کرده‌اند. حاکم بُتان همچون کسانی هستند که مطیع و دست‌پرورده‌ی «بکر» هاست. احمد خانی، مم را غلام حاکم نموده است و با این جملات، مخالفت خویش را با هر بندگی به غیر از خدا بیان داشته است. در عوض با کوچک شمردن حاکم در برابر خدا، او را برابر با تمام انسان‌ها دانسته است. چراکه نزد خدا همه یکسان هستند مگر آنان که پرهیزگارند. در شخصیت حاکم، ظلم و بیداد و مخالفت با خدا را نشان و سمبل قرار می‌دهد و در شخصیت مم و زین، روح آزادگی، جوانمردی، پاک‌دلی را منقش می‌کند و آزادی را به آن‌ها اعطاء می‌کند. هرچند با این آزادی، حیات آن‌ها به پایان می‌رسد، اما تن به ذلت و خفت ندادن این دو معشوق، سمبل و نشان دلاوری، بردباری و شکیبایی این دو دل‌داده را نشان می‌دهد (پُلّات، لقمان).

مجموعه مم و زین هم‌تراز با شاهنامه‌ی فردوسی، لیلی و مجنون فضولی و خسرو و شیرین نظامی، حُسن و عشق شیخ گالیب، دیوان حافظ، دیوان گوته، رمئو و ژولیت شکسپیر می‌باشد. آن‌طور که مشخص است، خانی مجموعه خویش را با سمبل و نشانه‌های زیادی عرض داشته است. هر سمبل، رمزی درباره‌ی قدر و قیمت جامعه کُرد نشان دارد. جناب پُلّات در این باره ادامه می‌دهد و می‌گوید: «در دوستی مم و تاج‌الدین و عشق مم به زین، اندیشه‌ای ژرف وجود دارد. پیوند سِتی و تاج‌الدین، پیوندی پیشرفته و مدرن می‌باشد. هر دو نیز عاشق یکدیگرند. در هر برابری وجود دارد. یعنی عشق سِتی و تاج‌الدین، عشق مدرن و متجدد می‌باشد. اما وضعیت عشق مم و زین، وضعیت زبردستی و درماندگی می‌باشد. زین برای کُردستان سمبلیک می‌باشد. اصلاً می‌توان به راحتی گفت که زین خود کُردستان است. زین نیز همانند کُردستان آزاد نیست. همان‌گونه که قسمت و نصیب زین از سوی حاکم تعیین می‌گردد. وضعیت کُردستان نیز به دست پادشاهان عثمانی و صفوی رقم می‌خورد. از همین روی، عشق این دو دل‌داده شباهت بسیاری به جامعه کُرد و کُردستان دارد».

در این روایت کودک با اطلاعات انبوهی روبرو می‌شود که با البته با گروه

سنی وی مطابقت دارد. وی در این داستان، دوستی و رفاقت، شادی و پای کوبی، طریقه و رسوم آیین‌های نوروزی و عروسی، دختران به پسران در لباس مبدل، عشق، حدود عشق و پاک‌دامنی، شخصیت و اخلاق و اندیشه‌ی پاک، قول و وفای به عهد، اقبال داشتن، بدبختی، به وصال نرسیدن، ایشار، صبر و شکیبایی را می‌آموزد. همین‌طور در خصوص حکومت‌داری و نحوه مردم‌داری توسط حاکمان و پادشاهان اطلاعات مفیدی دارد. با نگاهی دوباره به کتاب جناب بوزرسلان می‌بینیم که ایشان اشاره داشته‌اند: «نوع اندیشه و شیوه حکومت‌داری حکام و فرمانروایان و دیوان اداری آن‌ها و تصمیم‌گیری‌های سیاسی آن‌ها به طرز ماهرانه بیان شده است. این ذهنیت، عقب‌مانده، ستمکار، غلط و واپس‌مانده می‌باشد. که در رفتار و اعمال حاکم نمود پیدا کرده و فرصت را برای آدم‌های بدخواه و فاسد مهیا نموده است (خانی، ۱۳۶۹). فرمانده و رهبر یک جامعه می‌بایست عادل و دلسوز باشند. به حقوق انسان‌ها احترام بگذارند و در سیاست‌گذاری و شیوه حکومت‌داری‌شان توانا و با تدبیر باشند. از مشاوران و وزرای امین و عالم استفاده کنند تا مبادا باعث اشتباه و لغزش بشوند. البته این مورد بجاست که اگر کسی شایسته و لایق حکومت‌داری باشد، اندیشه‌های پلید در وی تأثیر نخواهند داشت.

مزیت و اثر این روایت در پایان آن نهان است که هر کس می‌تواند با اندیشه و تدبیر خویش، بد و خوب را از هم تشخیص بدهد. خواننده به راحتی پیام را از روایت درک و می‌تواند سره را از ناسره تشخیص داده و بداند که پایان خوبی، صبر، پاک‌دامنی و سر تعظیم در برابر ظالمان خم نمودن چه نتیجه‌ای دارد. در مقابل با اندیشه‌های پلید و افکار بدخواهانه و عاقبتی که برای ظالمان و فاسدان رقم می‌خورد نیز تشخیص خواهد داد. حس دلسوزی و شفقت در دل خواننده بیدار می‌شود و درک متقابل را در او هشیار می‌کند. خواننده می‌تواند، سرانجام عشق پاک را درک و اندیشه پلید را از هم تمیز دهد، تعیین ماهیت کند و در زندگی آینده‌ی خویش از آن بهره‌مند گردد.

تصورات عینی که در ذهن کودک پدیدار می‌شود، می‌تواند شیوه‌ی تعاملات و برخوردهای اجتماعی وی را در طرح‌واره ذهنی او تقویت کند. او خواهد فهمید در پشت هر اندیشه بد و خوب چه سرانجامی نهان می‌باشد. از این‌روی کودک از این‌پس شروع به تعیین هویت و انتخاب قهرمان گام برمی‌دارد. برای پسرها، تاج‌الدین و مم‌الگو خواهد شد و برای دختران، سستی و زین برگزیده‌ی اخلاقی، شجاعت، متانت و پایمردی هستند. پسرها و دخترها می‌توانند در دنیای خیالی خویش، تصورات و اندیشه‌های مثبت را الگو قرار دهند و پای به دنیای واقعی خود بگذارند. این داستان برای دانش‌آموزان دوره‌ی دوم ابتدایی به بعد پیشنهاد می‌شود که بتواند روحیه‌ی احترام‌گذاردن به بزرگ‌سالان و علاقه‌مند کردن دانش‌آموزان به نظم، مسئولیت‌پذیری و رعایت حقوق دیگران، مطالعه، مشارکت در فعالیت‌های اجتماعی و همکاری و تعاون را تقویت کند.

افسانه

نوروز

کاوه آهنگر و ضحاک ظالم

نسخه کوتاه این افسانه این‌گونه روایت می‌شود که:

«ضحاک ظالم، به پادشاهی رسید و بر تخت پادشاهی جمشید نشست. بر روی هر دو شانه‌ی ضحاک دو مار می‌رویند. پزشکان و اطباء هیچ راه‌علاجی برای این مشکل به وجود آمده، پیدا نکردند. ابلیس به کمک وی آمده و به او می‌گوید که باید هر روز سر دو جوان را ببری و مغز آن‌ها را مارها بدهی. فرمان داده شد و هر روز سر دو جوان بریده می‌شود.

یکی از غلامان ضحاک که انسان دلسوزی بود، از کشتن جوانان صرف‌نظر کرد. اما راه‌چاره چه بود. یا خود کشته می‌شد یا می‌بایست می‌کشت. او تصمیم گرفت که هر روز سر یکی از جوانان را ببرد و جوان دیگر را رها کند. جوانان همه به کوهی فرار می‌کردند که از دسترس ضحاک دور بود. غلام نیز

بجای مغز آن جوان، گوسفندی سر می‌برید و مغز آن را به مارها می‌خوراندند. بدین شکل در هرماه از ۶۰ جوان که برای سربریدن به نزد غلام می‌آوردند، ۳۰ جوان به کوه می‌گریختند.

کاوه، رهبر مردم است که پیشه‌ی آهنگری دارد. کاوه ۱۷ پسر خود را برای مارهای ضحاک، قربان کرده بود. هنگامی که برای هجدهمین پسرش به نزد او آمدند، کاوه سخت برآشفته می‌شود. آن روز، نوروز بود و همه برای جشن آماده می‌شدند. کاوه بانگ آزادی و قیام را می‌زند. او در یکدست پتک و در دست دیگر پیشبند چرمی آهنگری‌اش را بر سرنیزه‌های زد و (درفش کویانی) برافراشت. کاوه به‌سوی قصر ضحاک رفت. پس از آنکه ضحاک را از تخت پادشاهی بر زمین زد و کشت، پیشبند چرمی خویش را بالای برج قصر به اهتزاز درآورد. این پرچم از رنگ‌های سبز، سرخ و زرد تشکیل شده بود. با برپایی آتشی که در قصر روشن کرده بود، جوانانی که به کوه پناه برده بودند را به کاخ فراخواند. به‌جای ضحاک، پادشاهی عادل که نامش فریدون بود، برگزیده شد.»

در شرفنامه نوشته‌شده است که: «گُردها همان کسانی هستند که ضحاک برای اطعام مارهایی که بر دوشش روئیده شده بودند، سر جوانانشان را می‌برید و مغز آن‌ها را به مارها می‌داد. بنابراین برای رهایی از بریده شدن سرها و قتل عام ضحاک به کوه‌ها پناه بردند (بتلیسی، ۹۷۶). این روایت یکی از کهن‌ترین افسانه‌های کُردی می‌باشد تا تاریخشان را فراموش نکنند. برپایی و آداب و رسوم جشن نوروز را یاد بگیرند و بیاموزند که در مقابل ظلم و ستم ایستادگی کنند و این پایمردی را از اجدادشان فراگیرند. برای ایجاد روحیه‌ای متحد و متعهد، افسانه کاوه، نمونه‌ای بارز و بی‌همتاست که در ذهن آن‌ها به‌صورت سمبلیک، طرح‌واره خواهد شد. اگر این مجموعه برای سنین ۱۲ و ۱۴ ساله روایت گردد، سودمند خواهد بود. این افسانه دارای موضوعات و مباحث فرهنگی، زبانی، تاریخ و اجتماعی فراوانی می‌باشد. از آنجاکه روایت واقعیت قیام کاوه آهنگر با افسانه، جنگ، پیروزی و تخیل همراه می‌باشد، در رشد ذهنی و

قوه تعقل آن‌ها تأثیر مثبتی خواهد گذارد. صحنه‌هایی مانند روییدن مار بر روی دوش‌های ضحاک، سربریدن و مغز جوانان و ... در گروه سنی کودکان دوره اول ابتدایی (دبستان) نمی‌باشد.

داستان تمثیلی

سنگه و پنگه

این قصه، از قصه‌های کلاسیک و مشهور کردها می‌باشد که در سراسر کردستان متداول می‌باشد. می‌توان روایت‌های مختلف آن را شنید. سنگه و پنگه هم مانند قصه‌ی شئل قرمزی، سیندرلا، سفیدپرفی و هفت کوتوله، هانسل و گرتل و قصه‌ی راپانزل از قصه‌های کلاسیک کودکان می‌باشند. این قصه در گروه سنی پیش از دبستان به بالا قرار دارد. هرچند که درون‌مایه این قصه دارای ترس و خوف از ورود گرگ و خورده شدن بزغاله‌ها توسط گرگ می‌باشد، اما حد و میزانی که ترس و اثرات پس‌از آن دارد، واکنشی چندانی بر کودکان نخواهد گذاشت.

در پایه و اساس این قصه، نشانه‌های ترس ناخودآگاه آشکاراست. اگرچه در این قصه، لباس هراس، بر تن گرگ، پوشیده می‌شود. اما این هراس، به میزان ترس از دور شدن از مادر است. یعنی رویکرد و تجسم تصویر ترس در ابتدا بر روی گرگ، تأیید می‌شود. اما کودک در طرح‌واره‌ی ذهنی خویش پاسخ ترس را ترک مادر برای علف خوردنی می‌داند که منجر به تنهایی بزغاله‌ها شده است. اکنون با این تصور که بزُرقندی که هر روز صبح تا عصر برای خوردن علف (برگ‌ها پسته کوهی) از منزل خارج می‌شد تا پستان‌هایش پر از شیر شوند. دقیقاً رمز داستان همین‌جا نهفته است. یعنی جایی که گرگ، بزغاله‌ها را خورده و دیگر کسی نیست که شیر را بنوشد. اینجا نکته‌ای است که دل کودک به بزغاله می‌سوزد، نه بزغاله‌ای که در شکم گرگ هستند.

Şenga min, Penga min!	شنگ من، پنگ من!
Dayik çüye zozanan.	مامان رفته به بیلاق.
Xweriye pelên kizwanan.	خورده برگ‌های پسته‌ی کوهی.
Şîr ketiye guhanan.	پستان‌هایش پر از شیر.
Derî vekin.	در را باز کنید.
Dayik hatiye danan.	مادر آمده برای استراحت.

از اسامی هم مشخص است که هر دو قهرمان قصه (بزغاله‌ها)، خواهر هستند و فریب‌گرگی با اندیشه‌ی پلید را می‌خورند. گرگ تمثیل خرابی است و به این واسطه می‌خواهد هر دو بزغاله را گول بزند تا آن‌ها را بخورد. باینکه مادرشان هر روز به آن‌ها سفارش می‌کرده که گرگی بدجنس در این نزدیکی‌ها حضور دارد، بازهم گرگ آن‌ها را فریب می‌دهد و به هدف خود می‌رسد. اما مادر زیر بار نمی‌رود و می‌خواهد حق خود را از چنگ گرگ بگیرد. مادر از هیچ تلاشی فروگذار نیست و بالاخره آن‌ها را از دست گرگ، خلاص می‌کند. در این قصه درس‌های زیادی وجود دارد. سمبل مادری، نشانه‌ی راستی و درستی است که دائماً در تلاش می‌باشد. مادر از صبح تا عصر به دورترین و بالاترین نقطه‌ی کوهستان می‌رود تا برگ‌های درخت پسته کوهی را بخورد. او می‌خواهد که کودکانش لذیذترین شیر را بخورند. هر روز به آن‌ها سفارش می‌کند که مراقب باشند. پس‌ازآنکه گرگ، بزغاله‌ها را خورد، بازهم مادر، گرگ را رها نمی‌کند. طرح‌واره سخت‌کوشی در کودک و در ذهن او مخصوصاً برای حس خودباوری بسیار مهم و تأثیرگذار است. مادر برای رسیدن به هدف تمامی خطرات را به جان می‌خرد تا بالاخره بزغاله‌ها را به دست می‌آورد.

در این قصه، تمثیل مرگ نیز وجود دارد. می‌توان گفت که در تمام قصه‌های این سبک، مرگ و حوادثی از این قبیل وجود دارد. پس‌ازآنکه گرگ، بزغاله‌ها را می‌خورد، نمی‌میرند، بلکه در شکم گرگ زنده هستند چراکه پس از نبرد گرگ با بز، بز شکم گرگ را پاره می‌کند و کودکانش را آزاد می‌کند.

این حادثه به تعبیری میل به بازگشت به شکم مادر می‌باشد. یعنی در ذهنیت کودکان برگشتن به‌جایی گرم و آرامش مثل شکم مادر آرزو است. اما در این قصه، بزغاله‌ها در شکم بیگانه زندانی شده‌اند. این نشان دهنده این است که کودکان هر کاری بکنند دیگر به شکم مادرشان باز نخواهند گشت. این امکان‌پذیر نیست و کودک بالاخره این مورد را درک خواهد کرد.

اعتراف گرگ به خوردن بچه‌ها نکته‌ی جذابی است. یعنی پس از پرسش مادر از گرگ، وی منکر فریب دادن بچه‌ها نمی‌شود و اعلام می‌کند که من آن‌ها را خورده‌ام. این نکته، سمبل جرأت و دلاوری مادر می‌باشد. لکن در دنیای بیرون، آدم‌های بدخواه و پلید وجود دارند. بنابراین کودکان باید مراقب خود باشند. منظور از درِ خانه بیانگر دو حالت می‌باشد. حالت اول فضای درونی خانه می‌باشد که محیطی گرم و فارغ از هرگونه خطر می‌باشد. اما فضای دیگر درِ خانه به دنیای ناشناخته و بیگانه راه دارد. در فضای بیرونی خانه، ترس، خوف و خطر وجود دارد. رمز بین این دو سو یعنی فضای بیرون و درون خانه، در می‌باشد که آن‌ها را از گزند خطر و بلا یا محافظت می‌کند. هنگامی که رمز این دو فضا به دست، بدخواهان بیفتد، خطر، ترس و حوادث ناگوار رقم می‌خورند. کودکان نباید هیچ‌گاه از فرمان بزرگ‌ترها سرپیچی کنند. همچنین زود و سریع سخن و نظرات دیگران بر آن‌ها تأثیر نگذارد و باورهایشان ثابت و هر نوع تغییری با آینده‌نگری صورت بگیرد. این امکان دارد که دشمن در لباس دوست به آن‌ها نزدیک شود، بنابراین باید همیشه محتاطانه و با تدبیر عمل نمود.

همان‌طور که در فصل اول گفته شد، دوره‌ی پایان کودکی، ادراک، ثبات شیء و طبقه‌بندی و دسته‌بندی، تمیز بین اشیاء و موجودات زنده، تشخیص مذکر یا مؤنث بودن و تفکیک آن‌ها، درک خیال از واقعیت در این دوران شکل گرفته است. به همین خاطر این قصه برای دوره‌های پیش از دبستان و پس‌از آن به‌راحتی قابل ادراک می‌باشد و روایت این قصه جای ایرادی ندارد. حتی اگر اشتباه نباشد، می‌توانید به کرات این قصه را برای آن‌ها بازگو کنید. چراکه

قصه‌ای کوتاه، پر از قالب‌های قهرمان و درون‌مایه‌ای دل‌نشین، رنگین و نقشین دارد که در تمثیل حیوانات روایت شده است. این قصه به لحاظ پداگوژی ارزشمند و مفید می‌باشد.

نمونه‌ی چند قصه

راستو و خوارو

روزگاری در یک روستا دو دوست به نام راستو و خوارو زندگی می‌کردند. اختلافی بین راستو و خوارو به وجود می‌آید و بحث بالا می‌گیرد. یکی می‌گوید راستی، درست است و دیگری می‌گوید خواری^۳، درست است. هر کار می‌کنند به نتیجه نمی‌رسند و از این‌روی به روستایی می‌روند که سه قاضی مجرب در آنجا حضور داشتند. خوارو و راستو از آن‌ها می‌پرسند که: « شما بگویید که آیا راستی، درست است یا کجی؟ »

اولین قاضی می‌گوید: « خواری درست است »

دومین قاضی می‌گوید: « خواری درست است »

قاضی سوم هم می‌گوید: « راستی درست است »

لکن این هم مشکل این دو دوست را رفع نمی‌کند. چراکه دو نفر از آن‌ها گفته‌اند که خواری درست است.

خوارو هر دو انگشت‌هایش را درون چشم‌های راستی می‌کند و راستو، کور می‌شود. راستوی بیچاره با آن حال پریشان، شبانه به راه می‌افتد تا به روستایش برگردد. اما چیزی نمی‌دید، خود را به غاری رساند تا شب را در آنجا بگذراند. از نصیب و سرنوشت، راه فرار نیست. در همان حال که در درون غار مشغول استراحت بود، سه دیو به همان غار آمدند و شروع به گفتگو کردند، بی‌آنکه بدانند مرد نابینا در غار حضور دارد. آتشی افروختند و در کنار آتش مشغول صحبت شدند. دیو اول گفت: « ببینید، من دارویی دارم که کسی از آن خبر ندارد. اگر آدم‌های کور بدانند دیگر هیچ کوری در جهان باقی نخواهد

ماند. هر کس خاکستر این آتش را به چشمانش بمالد، بینا می‌شود»
راستوی بیچاره در حال شنیدن این سخنان است.

دیو دوم می‌گوید: «در فلان شهر، پلی وجود دارد که مردم برای عبور و مرور از آن استفاده می‌کنند. اما شب‌ها استفاده از پل، امکان‌پذیر نیست چون ارتفاع آن کم می‌شود. دلیلش هم این است که هر شب سگ ماده‌ای بر روی آن پل ادرار می‌کند. هر چه می‌گذرد پل بیشتر به داخل زمین فرو می‌رود. اگر آن سگ کشته شود»

راستو گوش‌هایش را تیز کرده و با اشتیاق به صحبت‌های آن دیوها گوش می‌داد.

دیو سوم می‌گوید: «دختر پادشاه فلان کشور ناخوش‌احوال است. هیچ طبیعی نتوانسته او را درمان کند. هر کس که دختر پادشاه را شفا بدهد، پاداشی گران‌بها دریافت خواهد کرد. من درمان این بیماری می‌دانم. باید سگ ماده‌ی سیاهی که چاق هم باشد باید بکشند و پوست سگ را بر تن دختر پادشاه بپوشانند. آنگاه است که دختر از این بیماری و رنج خلاص خواهد شد. ولی کسی نمی‌داند!»

سپس یکی از دیوها گفت: «برخیزید! برخیزید که وقت نماز صبح است.»
و از آنجا می‌روند.

راستو، مهلت نداد. به‌محض خروج دیوها، فوری خاکستر آتش را بر چشمانش مالید. چشمانش بینا که شد، جیب‌هایش را پر از آن خاکسترها کرد و از غار بیرون آمد. در راه به هر کوری که می‌رسید، مقداری از آن خاکستر را بر چشمان آن‌ها می‌مالید و آن‌ها بینا می‌شدند. راستو به پلی که دیو دوم از آن صحبت کرده بود، رسید و سگ ماده را کشت تا بیشتر باعث خرابی پل نشود. سگی ماده که چاق و سیاه بود را پیدا می‌کند و آن را می‌کشد. پوست آن را به همراه خود به قصر پادشاه می‌برد و دختر پادشاه را شفا می‌دهد. پادشاه در قبال مداوای دخترش پاداش گزافی به او می‌دهد. راستو با این پول، قصری

بزرگ در شهر می‌سازد. یک روز که از پنجره‌ی قصر بیرون را تماشا می‌کرد، خوارو را دید. نزدیک‌تر که شد، راستو او را صدا می‌کند که: «خوارو! خوارو از کجا می‌آیی؟»

خوارو که سرش را به‌سوی صدا چرخاند، دید که راستو با چشمانی بینا و از پنجره‌ی قصری بلند او را صدا کرده است. سخت متعجب می‌شود.

خوارو می‌گوید: «راستو! پسر مگر تو نابینا نبودی؟ راستش را بگو چه کردی که این‌گونه شد؟»

خلاصه، راستو تمام ماجرا را برای وی تعریف می‌کند و از او می‌پرسد: «حالا بگو خواری درست است یا راستی؟»

خوارو پاسخ می‌دهد: «آخر جایی که خواری در آنجا باشد، راستی به چه کار آید؟!»

خوارو نیز به‌سرعت خود را به همان غار رساند و خود را در گوشه‌ای از غار پنهان نمود. شب که شد، دوباره دیوها به غار می‌آیند. آتشی روشن می‌کنند و مشغول گفتگو می‌شوند. خوارو هم گوش‌های را خوب تیز کرد که آن‌ها چه می‌گویند.

یک از دیوها می‌گوید: «قربانتان بشوم، من که می‌گویم کسانی هستند که صدای ما را می‌شنوند. پلی که گفته بودی، دیگر خراب نخواهد شد، کورها همه بینا شده‌اند. تازه دختر پادشاه که بیمار بود هم خوب شده است. برخیزید! برخیزید با دقت اطراف را نگاه کنید که شاید کسی اینجا باشد و صحبت‌های ما را بشنود!»

دیوها برخاستند و دور و بر را نگاه می‌کردند که ناگهان چشمانشان به خوارو افتاد. یکی از دیوها، با انگشت‌هایش چشم‌های خوارو را کور کرد و دیوها از آنجا خارج شدند. خوارو که حالا کور شده بود به شهر رفت. وقتی به راستو رسید، گفت: «به درد تو مبتلا شدم ای راستو. من گفتم خواری، اما جایی که راستی در آن است، خواری به چه کار آید؟!»

راستو جواب داد: « دیدی خوارو! بین اگر چشم راستی هم درآید، بازهم راستی، درست است. »

در میان مردم کُرد، روایت‌های گوناگونی از این قصه وجود دارد. این قصه برای کودکان ۶ و ۱۲ ساله مناسب می‌باشد. زیرا دو ماجرای متضاد را نقل می‌کند. هر دو ماجرا به‌خوبی برای کودکان محسوس می‌باشد. به لحاظ درون‌مایه و حس، قصه بسیار قوی و کنش و واکنش‌ها به‌خوبی مشخص می‌شوند. همچنین نتیجه‌ی راستی و درستی آشکار می‌گردد. کودک متوجه می‌شود که هر چه که باشد، پایان راستی، سلامتی است. برای همین لازم است که انسان هیچ‌گاه خود را از راه راست دور نکند. راستو پس از آنکه بینا شد، از یاد کورهای دیگر غافل نشد، با آنکه فرصت ندارد بازهم جیب‌هایش را پر از خاکستر کرد تا برای مداوای دیگر کورها برساند. فرای خود اندیشیدن، همیاری و دستگیری از افراد جامعه پیام این بخش از قصه می‌باشد. کسانی که در پندار پلید باشند، عاقبتی جز، جزا ندارند. ضرب‌المثلی هم در این ارتباط هست که می‌گوید:

Rasto rast be, ji qeza û bela xelas
be. راستی، راست باشد، از قضا و بلا
خلاص باشد.

این قصه و تمام روایات مختلف آن در فرآیند شکل‌گیری اخلاقی کودکان بسیار مؤثر است.

دیگل آقا

در دوران پایان کودکی، احساساتی مانند استقلال‌طلبی، دوست‌یابی به وجود می‌آید. یعنی هوش و حواس کودکان بیشتر در بیرون از منزل است. در این قصه بیشتر پیام کمک و پشتیبانی داده می‌شود. اگر دوستی سالم به وجود آید،

آنگاه کمک و همیاری معنا پیدا می‌کند. در یک دوستی، دوستان می‌توانند در توانایی و ناتوانی خویش چاره و راهکار دیگر باشند. این قصه بحث کار دست جمعی و تشریک‌مساعی را نموده است. برای ایجاد تعاملات مناسب بین گروه‌ها، درس و پیام‌های مفیدی دارد. استفاده از جملات مسجع به شیوه‌ی حاضر جوابی و بدیهه‌گویی، کودکان را بیشتر علاقه‌مند می‌کند. چراکه به لحاظ گفتاری نیز تأثیر مثبتی در آن‌ها خواهد گذاشت. برای کودکان پیش از دبستان به بعد مناسب می‌باشد.

خروس و لاک‌پشت

موضوع این قصه مرتبط با عهد و پیمان بستن و وفای به عهد می‌باشد. اگر دو نفر با یکدیگر قراری گذاشتند، لازم است که تا انتها بر سر قولشان متعهد باشند. در غیر این صورت، یا هر دو و یا یکی از آن‌ها متحمل ضرر و زیان خواهد گشت که در کل ناپسند می‌باشد. به دلیل کهن بودن قصه، کودکان به آن علاقه نشان می‌دهند.

پیر و سیر

یکی بود، غیر از خدا کسی بزرگ‌تر نبود. خدا پدر و مادر من و شما را بیامرزد.

پیرزنی بود. یک روز که مشغول جارو کردن خانه‌اش بود که یک سیر دید. رفت و سیر را روی تخته‌سنگی گذاشت. گفت: تخته‌سنگ! من می‌روم از چشمه یک سطل آب بیاورم. مراقب سیر باش تا بیایم و آن را در باغچه بکارم. مبادا سیر را له کنی!

گفت: نه، نه!

پیرزن رفت و از چشمه بازگشت. دید که تخته‌سنگ روی سیر افتاده و آن را له کرده است. گفت: چرا سیر مرا له کردی؟

گفت: چرا گیاه روی من رشد می‌کند؟

گفت: چرا گوسفند مرا می‌خورد؟

گفت: گوسفند! چرا گیاه را می‌خوری؟

گفت: چرا گرگ مرا می‌خورد؟

گفت: گرگ چرا گوسفند را می‌خوری؟

گفت: چرا سگ‌های گله مرا می‌خوردند؟

گفت: سگ! چرا شما گرگ را می‌خورید؟

گفت: چرا کدبانو، به ما نان نمی‌دهد؟

گفت: کدبانو! چرا نان جلوی سگ‌هایتان نمی‌اندازی؟

گفت: چرا موش، خمیرمایه‌ی مرا می‌خورد؟

گفت: موش! چرا خمیرمایه‌ی کدبانو را می‌خوری؟

گفت: چون گربه مرا می‌خورد؟

گفت: گربه! چرا موش را می‌خوری؟

گربه گفت: می‌خورم که می‌خورم، خوب می‌کنم می‌خورم! دم لانه‌ام را

با استخوانش پر می‌کنم!

برای اینکه ذهن کودک به علت و معلول‌ها و دلایل عینی و محسوس معطوف شود، قدرت تصمیم‌گیری و مقایسه کردن را در کودک بالا می‌برد. نشان می‌دهد که هر موجبی، ایجابی داشته، هر عملی، عکس‌العملی دارد. همین‌طور احتیاج موجودات به یکدیگر را بیان می‌کند. قصه، ریشه‌ای باستانی دارد و از همین روی برای دوره دبستان و به بعد مفید می‌باشد.

عروس و گنجشک

ارزش اشیاء همیشه یکسان نیست. گاهی در صورت نیاز، شیء ارزان هم کار راه‌انداز و مفید است. گاهی نیز ارزش و قدر چیزی که در دست داریم، نمی‌دانیم

و هنگامی که آن را نداریم و از دست داده‌ایم، متوجه می‌شویم که گاه بی‌فایده است. همچنین نباید از ناچاری و گرفتاری دیگران سوءاستفاده کنیم. چشم‌چرانی مورد خوبی نیست و از آن چیزی عاید کسی نمی‌شود. کودکان هم می‌توانند و هم نسبی‌گرایی^{۳۱} را می‌آموزند. یعنی هیچ‌چیز بی‌قیمت نیست و به‌قول معروف هر چیزی که خوار آید روزی به کار آید. این روایت برای دوره دبستان به بعد مفید و مناسب می‌باشد.

برگردان قصه‌های شعرگونه‌ی

Kêzika CirCirk û Kurmorî

Kêzika circik havînê

Tim dikir kêf û şahî

Tembûra wê di dest de

Distira hetta êvarî

Bi stran û bi govend

Roj dibuhurand li xwe

Zivistana sar-serma

Nedianî bîra xwe

Kurmoriya xebatkar

Buhar hetta payîzê

Şev û rojan kar dikir

Ji bona zivistanê

Havîn qedya payîz hat

Di pê wê re zivistan

جیر جیرک و مورچه

جیر جیرک در تابستان

همیشه کیف و شادی می‌کرد

تنبورش در دستش

تا عصر می‌نواخت

با ترانه و پای‌کوبی

روزها را سپری می‌کرد

زمستان سرد و سرما

زمستان را به یاد نمی‌آورد

مورچه‌ی تلاشگر

از بهار تا پاییز

شبان‌روز کار می‌کرد

برای زمستان

تابستان تمام شد، پاییز آمد

پس از آن زمستان رسید

Ji berfê sipî bûye	از برف سپید گشته
Deşt û çiya û zozan	دشت و کوه و ییلاق
Dunya bû sar û serma	هوا سرد و یخبندان
Her tişt bin berfê de ma	همه چیز زیر برف ماند
Kêzika me ya circirkê	جیر جیر ک قصه‌ی ما
Bê xwarin û bê qût ma	برای خوردن هیچ چیز ندارد
Çû ber mala kurmorî	به خانه‌ی مورچه روانه شد
Ji bo qût û xwarinê	برای گرفتن خوراکی
Kurmorî jê pirsî	مورچه از او پرسید
?Ma te çi kir havînê	مگر در تابستان چه می کردی؟
Min wexta xwe buhurand	روزها را گذراندم
Her bi tembûr û stiran	با تنبور و ترانه
Ê de baş e, nuha jî	اگر این گونه است پس

Rovî û Qijik

Qijika reşa reşolankî	کلاغ سیاه رو سیاه
Veniştibû ser darekî	نشسته بود بر درختی
Perçeyek penêr di dêv de	تکه‌ای پنی‌ر در دهان
Rovî bêhn girt hat ji wê de	روباه بویش را شنید و آمد
Hişê rovî de dek û vir	اندیشه‌ی روباه حيله و مکر
:Xwe nêzikî qijikê kir	خود را به کلاغ نزدیک کرد
:Roj baş mîra min a qijik”	”سلام ای فرمانروای من ای کلاغ
Tu îro pir rindî bê şik	امروز زیباتر از همیشه بی گمان

Ew bejn û bala li ser te	آن قد و بالای تو
Weke şahê li ser text e	همانند شاه روی تخت
Pûrt û perên te yên delal	پر و بال زیباییت
Her weke ava zêr zelal	مانند آب طلا زلال
Ma tu hewqas rind û pak î	مگر می شود این قدر زیبایی و پاکی
“Bi min xweştir edengê te	نیست صدایی زیباتر از صدای تو برای من
Qijik da rovî bibîze	کلاغ تا بشنید از روباه این سخن ها
Dengê wê bû xîze-xîze	صدای غیز و غیز را در آورد
Devê xwe vekir û qijya	دهان را باز کرد و غار غار کرد
.Penêr ji dêv ket nav gîya	پنیر از منقارش رها شد و بر روی گیاه افتاد
Rovî penêr ji erdê girt	روباه پنیر را از روی زمین برداشت
:Ji qijikê re weha got	به کلاغ این گونه گفت
Ger yên wek te bê hiş hebin”	تا هستند بی عقل هایی مثل تو
Dê jirên wek me her hebin	زیرک هایی مانند من هم باشند
Lê ji bo vî penêrê te	اما برای این پنیر تو
“!Ev dê bibe şîret li te	باشد پند و اندرز برای تو
(M. Lewendî)	(محمود لَوَندی)

پس از آنکه کودک زبان مادری اش را آموخت و آن را به خوبی بکار گرفت. آشنا کردن وی با روایت های عامیانه با زبان بیگانه، تأثیر بسیار مثبتی بر ذهن، درک، هوش و فهم فرهنگی وی خواهد گذاشت. همچنین کودک در ذهن خویش در مقام مقایسه برمی آید و دنیای تخیلات خود را قوام می بخشد. از این روی ترجمه روایت های عامیانه ی دیگر زبان ها، برای ارتقاء زبانی و گفتاری بسیار مهم، مفید و مناسب می باشد.

حاضر جوابی، بدیهه گویی

Hopanê

Hopanê, hopanê

Kejiya min a panê

Avêt gola hanê

Gola han qamiş e

Marî fiş-e-fiş e

Kekê min çawîş e

Çawîşkî bi çûk e

Min jêr anî bûk e

Bûka Hesên Begê

Sêva ser kulegê

Wê sêvê hiltînim

Gulekê datînim

Gul gula hedadan

Derî li min radan

Çûm quncikê tarî

Teyrek tê da dinalî

Çi teyrekî sil e

Tasa bi zengil e

Kuta binê dile

Deng diçû Mûsile

Mûsila hêlak e

Dest û pê şibak e

هوپانه

هوپانه هوپانه

پری گیسو کمند من

آن گل را انداخت

آن گل را در نی زار

مار فیش فیش می کند

برادرم خدمتکار است

خدمتکاری کوچک

برایش عروس آوردم

عروس حسن بگ را

سیب کنار پنجره را

این سیب را برمی دارم

جایش گلی می گذارم

گل، گل آهنگران

در را به سوی ما گشودند

به گوشه‌ی تاریک رفتم

که پرنده‌ای آنجا می‌نالد

چه پرنده‌ی لاغری است

لیوان زنگوله دار

در قلب طنین انداخت

صدایش به موصل رسید

موصل برایش هلاک است

از پنجره در انتظار است

Şibaka zêrîn e	پنجره‌ای طلایی
Pêçîka zîvîn e	انگشتان نقره‌ای
Heft qor digerîne	هفت گروه را اداره می‌کند
:Qorek tamam nîne. Min got	یک گروه کامل نیست. گفتم:
:Teyro çi hewalê te ye? Got	ای پرنده چه بر سرت آمده؟ گفت:
perr û baskê min şikestiyê	پر و بال شکسته‌ام
hevrişmê Fatma Nebi ye, avêt ser deriyê	پارچه‌ی ابریشم فاطمه دخت نبی، بر سر در انداخته
Dizan ji xwe re biriyê. Dizo dizo ?ku de	دزدها برده‌اند. آی دزد، دزدها کجایند؟
Bi rêka bi deştê da	در راه و در دشت‌ها
.Şûr û mertal di ber piştê da	شمشیر و سپر بر پشت

Silêmanê Du Nukil

Sulêmanê du nukil
 Çû ser darê tirek kir
 Hat bin darê fisek kir
 Çû mehkemê deng nekir
 .Hat malê fedî kir

[غیر قابل ترجمه می‌باشد]

همچنین، نمونه‌هایی چون

و Wîl Didim, Hêkil Mékil, Rûvî Rindik, Tîto Tîto, Metê Meta Zînê

غیره وجود دارند.

بدیهه‌گویی و حاضر جوابی یکی از دولتمندی و پرباری روایت عامیانه هستند که با استفاده از واژه‌های موزون و مقفی می‌باشد به لحاظ شکلی مثل متلوک

می‌باشد، گاه قابل ترجمه و گاه نیستند. گاه واژه‌هایی وجود دارند که بی‌معنا هستند. اگر آن‌ها را قبلاً نشنیده باشید نمی‌توانید پایان آن‌ها را حدس بزنید. این‌گونه‌ی روایی، برای یادگیری زبان و خصوصیاتمانند گرامر و فونتیک بسیار مفید می‌باشد. پس از آنکه کودک آن‌ها را ازبر کرد، با لذت و شوق آن را می‌خواند و هیچ‌گاه فراموش نخواهد کرد. این روایت‌ها را در بازی‌هایشان بکار می‌برند. در شیوه تعیین نوبت در اکثر بازی‌ها مثل گرگم‌به‌هوا و قایم باشک از این‌گونه روایی استفاده می‌شود.

چیستان

چیزی دارم چیستان است. 1- Tişteki min heye tiştanek.

جهان همه در آن است. Dinya hemû têde ye.

آن چیست؟ Gelo ew çi ye?

گاو سیاه، دانه‌ی سیاه، خوشمزه، 2- Gayê reş, dendik reş, tam xweş,

خُرد می‌شود تکه‌تکه، Tê hûrkinin beş bi beş.

آن چیست؟ Gelo ew çi ye?

بر روی زمین مثل بزغاله است، 3- li erdê wek gîşk e,

در آسمان مانند عدس. Li ezmên weke nîsk e.

آن چیست؟ Ew çi ye?

سفید است شکر نیست، Sipî ye ne şeker e,

می‌پرد اما پر ندارد. Difire, lê bê per e.

آن چیست؟ Gelo ew çi ye?

شالاپ و شولوپ می‌شود خیس می‌کند، Şip şip dibe şil dike,

زمین تشنه را سوراخ می‌کند. Erdê tî tim qul dike.

Gelo ew çi ye?	آن چیست؟
Ji şêkir şêrîntir e,	از شکر شیرین تر،
Ji hêsin girantir e,	از آهن محکم تر،
Gelo ew çi ye?	آن چیست؟
Hildidim, digrî,	برمی دارم گریه می کند،
Datînim nagrî,	می گذارم گریه نمی کند،
Ew çi ye?	آن چیست؟

چیستان یا معما برای ارتقاء هوش و آموزش زبان و همچنین رشد ذهنی کودکان بسیار مفید و کارآمد می باشد. خیلی سریع آموخته می شوند و همیشه به کار می آیند و هیچ گاه فراموش نخواهند شد. چیستان و معما برای ویژگی ها و خصوصیات اشیاء ساخته می شوند. بدین وسیله کودک در طرح واره ی ذهنی اش علاوه بر تصویر اشیاء می تواند خصوصیات جسم را نیز در ذهن متصور شود. همچنین نیروی ذکاوت و هوش خود را با این تمرین و ممارست ها کارا و فعال می کند. مضامین و مفاهیم باعث تقویت حافظه و قوه قیاس می شوند. مشاوران و متخصصین پداگوژی امروزه با مدد جستن از طرح چیستان ها و معما میزان هوشی کودکان را می سنجند و همچنین پیشنهاد می کنند که در مدارس هم تکرار شود چراکه از مواد مناسب و مفید آموزش محسوب می شود.

آزمون اول

قصه های آسیب شناسی روانی خانم لوئیزا دوس

در معالجه و روانکاوی برای تعیین اختلال و تشخیص و بیماری کودکان این آزمون ها صورت می گیرد. آزمون های لوئیزا دوس از ۱۰ قصه ی نیمه تمام تشکیل شده اند که می بایست از سوی کودکان تمام شود. این آزمون ها برای کودکان ۴ تا ۱۲ سال آماده و در نظر گرفته می شود. قصه ها و حکایت های

نیمه‌تمامی که می‌بایست از سوی کودکان به اتمام برسند عبارت‌اند از:

- ۱- قصه‌ی گنجشک
- ۲- ماجرای سالگرد ازدواج
- ۳- قصه‌ی بره
- ۴- قصه‌ی تشیع جنازه
- ۵- قصه‌ی ترس
- ۶- قصه‌ی فیل
- ۷- قصه‌ی اشیاء دست‌ساز
- ۸- قصه‌ی گردش همراه والدین
- ۹- قصه‌ی خبر
- ۱۰- قصه‌ی خواب وحشتناک

۱- قصه‌ی گنجشک

(برای سنجش وابستگی یا استقلال کودک به پدر و مادر)

«در یک جنگل گنجشکی کوچک در یک لانه به همراه پدر مادرش زندگی می‌کرد. لانه‌های آن‌ها بر روی یک شاخه از درخت قرار داشت. یک‌بار که طوفان شد و تندباد باعث شد که خانه‌ی آن‌ها از بالای درخت بر روی زمین بیفتد و گنجشک‌ها بی‌هوش شدند. به‌محض اینکه به هوش آمدند، پدر به شاخه‌ای پرید و مادر هم خود را به شاخه‌ای رساند. او هنوز پرواز کردن را به‌خوبی نمی‌داند ...»

سؤال - حالا گنجشک کوچولو چه کار خواهد کرد؟

۲- قصه‌ی سالگرد ازدواج

(اگر کودک رابطه جنسی پدر و مادرش را در اتاق خواب آن‌ها دیده باشد،

میزان حسودی او به پدر و مادر می‌تواند با این قصه بررسی گردد)

سالگرد ازدواج پدر و مادر بود. آن‌ها عاشقانه یکدیگر را دوست داشتند و شرایط را برای شادی و خوش‌گذرانی این مناسبت در اتاق خوابشان، مهیا کرده بودند. رابطه برقرار شده بود که ناگهان کودک از رختخوابش برخاست و تنها تا انتهای باغچه رفت»

سؤال - چرا؟

۳- قصه‌ی بره

«یک‌میش به همراه دو بره‌اش در چمنزاری زندگی می‌کرد. بره کوچک‌تر، از صبح تا عصر تا کنار مادرش بازی می‌کرد و از سویی به‌سویی دیگر می‌جست. میش، هر شب شیر گرمش را به بره‌ی می‌داد و او را خیلی دوست داشت. بره‌ی دیگر میش فقط علف می‌خورد. تا اینکه یک روز، بره‌ای کوچک‌تر به آن‌ها اضافه شد. میش هر چه علف می‌خورد نمی‌توانست هر دو بره را سیر کند. برای همین به بره وسطی گفت: شیر برای هر دو تایی شما کافی نیست. از این به بعد باید علف بخوری و گرنه به بره‌ی کوچک شیری نخواهد رسید»

سؤال - آیا بره باید چه کار کند؟

(اگر برای تعیین اختلال از شیرگرفتن کودک باشد، بحث ورود بره‌ی تازه‌وارد را عنوان نمی‌کنیم و ادامه می‌دهیم که: چون میش دیگر شیر نداشت، بنابراین بره باید علف بخورد)

۴- قصه‌ی تشیع جنازه

(برای تعیین حس پرخاشگری، ستیزه‌جویی، مرگ و کشتن و حس خودآزاری)
«از راه روستا جنازه‌ای را تشیع می‌کنند. مردم از هم می‌پرسند که چه کسی مرده است؟ پاسخ می‌دهند که کسی که از این خانه است.»
از کودکانی که هنوز معنای مرگ را نمی‌دانند، باید به‌گونه‌ای دیگر سؤال گردد:
«یکی از اعضای خانواده به سفر رفته است و دیگر برنخواهد گشت. رفته

است، خیلی خیلی جای دوری رفته است»
سؤال - آن شخص کیست؟

۵- قصه‌ی ترس

(برای تعیین احساس هیجان، ترس و تنبیه)
«کودکی به صورت پنهانی این گونه گفت که: وای، چقدر ترسیدم!»
سؤال - آیا او از چه چیزی ترسیده بود؟

۶- قصه‌ی فیل

(برای تعیین ختنه کردن یا اخته شدن)
«پسری بود که یک فیل داشت و آن را خیلی دوست داشت. فیل با آن خرطومش خیلی خوشگل بود. یک روز پسریچه برای تفریح به بیرون از منزل رفت. پس از آنکه وارد اتاق شد، متوجه شد که فیلش خیلی تغییر کرده بود.»
سؤال - آیا چه تغییری کرده است؟ چرا تغییر کرده است؟

۷- قصه‌ی اشیاء دست‌ساز

(برای تعیین حس علاقه به ثروت، دشمنی و حسودی)
«کودکی بود که با خاک و گل خیلی چیزها درست می‌کرد. مثلاً خانه، ماشین، مجسمه و غیره. او خیلی از ساختن آن‌ها لذت می‌برد»
سؤال - اگر مادرش چیزهایی که کودک درست کرده است، از او بخواهد، آیا کودک چه کار خواهد کرد؟ آیا باید بدهد؟

۸- قصه‌ی گردش همراه پدر و مادر

(برای تعیین عقده‌ی ادیب و الکترا)
«پسریچه‌ای (دختر بچه‌ای) و مادرش (پدرش) در داخل جنگلی خیلی زیبا مشغول گردش بودند. هر دوی آن‌ها از این تفریحشان خیلی خوشحال بودند.

وقتی که برگشتند دیدند که چهره‌ی پدر (مادر) مثل همیشه بشاش نیست «
سؤال - چرا؟

۹- قصه‌ی خبر

(برای تعیین میزان ترس و آرزوهایش)

« کودک از مدرسه (بیرون) به خانه برگشته بود. مادرش به او گفت: لازم نیست که درست را بخوانی! می‌خواهم خبر مهمی به تو بدهم «
سؤال - آیا مادر می‌خواست چه خبری به او بدهد؟

۱۰- قصه‌ی خواب‌های وحشتناک و کابوس

(برای کنترل کردن پاسخ‌های قصه‌های دیگر)

« کودکی سر صبح از خواب بیدار شد. اما خیلی خسته بود و گفت: وای! من خواب خیلی بدی دیدم «
سؤال - آیا او چه خوابی دیده است؟

تحلیل

در ابتدا به کودک گفته می‌شود که قرار است برای او قصه‌ای نیمه‌تمام، خوانده شود و او می‌بایست آن را تکمیل کند. از او بخواهید هرچه که همان لحظه به ذهنش رسید برای شما بازگو کند. بدین‌سان نظرات و پاسخ‌های کودک بی‌کم و کاست باید نوشته شود.

برای هر قصه، پاسخ‌ها یا طبیعی و یا غیرطبیعی تلقی می‌گردند. به‌این ترتیب وضعیت روحی کودک موردبررسی قرار می‌گیرد. البته شرح و تفسیر باید مطابق با شخصیت‌های قصه باشد. اگر کودک درباره یکی از قصه‌ها پاسخ‌های معنی‌دار و نشانه‌دار بدهد یا اصلاً پاسخ ندهد، نتیجه‌ی آزمون، حاکی از وجود یک اختلال و مشکل می‌باشد. کودک می‌بایست تحت

نظر و مراقبت متخصصین قرار بگیرد.

اکنون پاسخ‌های عادی و طبیعی در ذیل آورده شده‌اند تا پدر و مادرها آن‌ها را مطالعه کنند. این پاسخ‌ها نتیجه پرسش و پاسخ از کودکانی بوده که جواب‌های عادی داده‌اند. اگر پاسخ کودکان به همین منوال که در ذیل آورده شده باشد، مشکل جدی وجود نخواهد داشت.

قصه‌ی گنجشک:

- ۱- گنجشک بر روی یکی شاخه‌های نزدیک لانه خواهد پرید.
- ۲- به سمت مادرش پرواز خواهد کرد.
- ۳- به سمت پدرش خواهد رفت، چون او قوی است.
- ۴- همان‌جا منتظر خواهد ماند تا پدر و مادرش، برگردند.

قصه‌ی سالگرد ازدواج:

- ۱- رفته برای پدر و مادرش گل جمع کند.
- ۲- رفته برای خودش بازی کند.
- ۳- چیزهایی که گفته می‌شود، برای او جالب نیستند.
- ۴- در دبستان نمره‌ی بدی گرفته است و حالا به آنجا می‌رود که چاره‌ای بیندیشد.

قصه‌ی بره:

- ۱- علف خواهد خورد.
- ۲- پیش یک میش دیگر خواهد رفت و آنجا شیر می‌خورد.
- ۳- کمی ناراحت شده است ولی سپس علف خواهد خورد.

قصه‌ی تشیع جنازه:

- ۱- یکی از اقوام نزدیک که همان تازگی‌ها فوت کرده است.

- ۲- او یک نفر مسن بوده است.
- ۳- یک نفر که برای مدت‌زمان طولانی، مریض بوده است.
- ۴- اگر پاسخ دادن برای وی خیلی مهم باشد، نام یکی از آشنایان یا بیگانه‌های محله را خواهد برد.

قصه‌ی فیل:

- ۱- کودک یک اسباب‌بازی جدید پیدا کرده و فیل خیلی برایش مهم نیست.
- ۲- فیل تغییر نکرده است. کودک بزرگ شده است و نمی‌خواهد با آن بازی کند.
- ۳- تغییر نکرده است.
- ۴- پوستش تغییر کرده است.
- ۵- وقتی که کودک نبوده، خدمتکار یک لیوان آب رویش پاشیده است.

قصه‌ی اشیاء دست‌ساز:

- ۱- به مادرش خواهد داد.
- ۲- با آن‌ها بازی خواهد کرد.
- ۳- به همه نشان خواهد داد.

قصه‌ی ترس:

- ۱- چون مادرش او را دعوا کرد.
- ۲- از کتک خوردن.
- ۳- از یک حیوان ترسناک.
- ۴- از جنگ ترسیده است.
- ۵- ترس از اینکه در مدرسه نمره‌ی منفی بگیرد.
- ۶- از مرگ پدر یا مادرش ترسیده است.
- ۷- می‌ترسد که خانه و دارایی‌اش را گم کرده باشد و فقیر بشود.

قصه‌ی گردش به همراه پدر (مادر):

- ۱- مادر (پدر) خوشحال است.
- ۲- مادر غذایی خوشمزه پخته است.
- ۳- مادر (پدر) خیلی کار کرده است، خسته است.
- ۴- از گردش دیر به خانه برگشته‌اند.
- ۵- پدر (مادر) قبل از آنکه آن‌ها به خانه بیایند، خبر بدی شنیده است.

قصه‌ی خبر:

- ۱- مادر می‌خواهد قصه‌ای برای او بگوید.
- ۲- غذایی خوشمزه یا مهمان دارند.
- ۳- خبر خوبی شنیده است.
- ۴- مادر می‌خواهد درباره‌ی کار و زندگی یک نصیحت به او بکند.

قصه‌ی خواب ترسناک:

- ۱- نمی‌دانم، چون هیچ خوابی ندیده‌ام.
- ۲- در خوابش جنگ و دعوا دیده است.
- ۳- خواب حیوانی را دیده است خود در حال خوردن اوست.

پاسخ کودکان متفاوت می‌باشد. اما بعضی از عکس‌العمل‌های آن‌ها حاکی از مفهوم خاصی می‌باشد. مثلاً گاهی این‌گونه پاسخ‌ها:

- پاسخ‌های ناگهانی که به ذهن ما خطوط نمی‌کند.
- مدام بحث قصه‌های دیگری را می‌کند.
- درگوشی چیزی را به ما می‌گوید.
- اگر نخواهد جوابی نخواهد داد.
- با هیچ اصراری امکان ندارد او را مجبور به پاسخ بکنند.
- بخواهد که آزمون را از ابتدا شروع کنند.

آزمون دوم

سنجش نگرش والدین و پرورش کودک

این سنجش توسط شِفِر^{۳۳} و بِل^{۳۳} در ایالات متحده آمریکا تهیه شده است. ما از نسخه‌ی برگردان ترکی آن به کُردی برگردانده‌ایم. سنجش از ۶۰ گویه (پرسش) و از ۵ مقیاس لیکرت (گزینه) تشکیل شده است. این سنجش، نگرش خانواده‌های خیلی مراقب، خانواده‌های دموکرات و برابری‌طلب، خانواده‌هایی که نقش زن را رد می‌کنند، خانواده‌های زن‌سالار یا مردسالار، خانواده‌های سختگیر و خانواده‌های منظم و با اصول مشخص می‌شود.

لطفاً پرسش‌هایی که در قسمت پرسشنامه ارائه شده‌اند را مطالعه و با گزینه‌های زیر پاسخ دهید:

۱- کاملاً مخالفم

۲- تا حدودی موافقم

۳- موافقم

۴- کاملاً موافقم

پس از مطالعه‌ی هر پرسش، یکی از چهار گزینه‌ی بالا یادداشت کنید. پاسخ‌ها به صورت بلی خیر نمی‌باشد. فقط کافیست که یکی از چهار گزینه را انتخاب کنید. برای تشخیص صحیح باید به تمام سؤالات پاسخ داده شود. هرچند برخی از جملات خیلی شبیه سؤالات قبلی باشند هم می‌بایست پاسخ داده شود.

۱- باید بچه‌ها را از کارهای سنگین و سخت منع کرد.

۲- والدین باید کودک را تشویق کنند تا مشکلاتش را برای آن‌ها بازگو کند. اما نمی‌دانند که گاهی اوقات کودک نباید مشکلاتش را شرح و بیان کند.

۳- کودک هر چه زودتر موارد را بیاموزد، بهتر است. اما افسوس که عمر برگشت‌ناپذیر و به بیهودگی می‌گذرد.

۳۲- Schoefer

۳۳- Bell

- ۴- مادر تا جایی که قادر است نباید اجازه دهد، دل کودکش بشکند.
- ۵- هر چه کودک زودتر راه بیفتد، زودتر موارد را یاد می‌گیرد.
- ۶- بزرگ کردن کودک، کار سختی است و توان آدم را می‌برد.
- ۷- در زندگی خیلی موارد هستند که کودک باید فرابگیرد. برای همین اگر وقتش را به بطالت بگذارند، بخشوده نخواهد شد.
- ۸- اگر پدرها مهربان‌تر باشند، مادر در تربیت کودک موفق‌تر خواهد بود.
- ۹- مشکل بزرگ تربیت کودکان اینجاست که پدر یا مادر آن قدر آزاد نیستند که بتوانند به دل خودشان رفتار بکنند.
- ۱۰- در تربیت هر چه بیشتر سختگیری و خشونت بکار رود، بچه‌ها خوب و سربه‌راهی خواهند شد.
- ۱۱- باید مادر برای خوشبختی کودکش ایثار و از خودگذشتگی نشان دهد.
- ۱۲- هرچه کودک شر و شلوغ باشد، در آینده موفق‌تر خواهد شد.
- ۱۳- اگر پدر و مادر با کودکشان بازی کنند یا او را بخندانند، برای روحیه کودک مناسب‌تر است.
- ۱۴- مادر وظیفه دارد که افکاری که کودک، آن‌ها را پنهان می‌کند، دریابد.
- ۱۵- والدین باید صداقت و ارتباط مناسب را به کودکشان بیاموزند.
- ۱۶- همه‌ی مادران جوان از این می‌ترسند که نتوانند از عهده‌ی بزرگ کردن کودکشان برآیند.
- ۱۷- هر کودکی هم که باشد، اگر تمام روز خود را با کودکان بگذرانند، مضطرب خواهد شد.
- ۱۸- والدین نباید انتظار داشته باشند که کودکشان همیشه از آن‌ها پیروی کند، گاهی پدر و مادر هم به کودکشان گوش کنند.
- ۱۹- اگر مادرها بدانند که دعایشان مستجاب خواهد شد، دعا خواهند کرد که مردهایشان کمی وابسته‌تر شوند.
- ۲۰- هر جوری که باشد، کودک باید یاد بگیرد که با کسی نه دعوا و نه

کتک‌کاری بکند.

۲۱- وقتی که کودک خودخواه باشد و همه‌چیز را برای خودش بخواند، باید مادرش عصبانی و خشمگین بشود.

۲۲- اگر بچه‌ها نتوانند با یک سری مشکلات کنار بیایند، می‌بایست آن‌ها را با پدر و مادرشان در میان بگذارند.

۲۳- گاهی اوقات مادرها این حس را می‌کنند که دیگر قادر به نگهداری کودکشان نیستند.

۲۴- اگر کودک را خوب تربیت کنیم، در آینده وی سپاس‌گذار ما خواهد شد.

۲۵- کودک خردسال باید از مسائل جنسی دور باشد.

۲۶- مادر حق دارد که از هر چه در ذهن کودک است، مطلع باشد، چراکه او پاره تن مادرش است.

۲۷- پدر و مادر هوشیار باید تلاش کنند که از هر چه در ذهن و دل کودک است، باخبر بشوند.

۲۸- کودک باید بداند که پدر و مادر چه از خودگذشتگی‌هایی از خود نشان داده‌اند.

۲۹- اگر به کودک دستور داده بشود که مشکلات خویش را بیان کند، وی گالیه خواهد کرد.

۳۰- ویژگی‌های سخت‌گیرانه و خشک، شخصیتی خوب و سالم بار می‌آورد.

۳۱- زن جوانی که در دوران جوانی‌اش هر کاری خواسته کرده، با ازدواج و مادر شدن، اسیر خواهد شد.

۳۲- مادر باید برای کودکش از همه‌ی خوشی‌هایش بگذرد.

۳۳- اگر پدرها مقداری خودخواه‌تر می‌شدند، وظایف خود را بهتر جامعه عمل می‌پوشاندند.

۳۴- مادر خوب باید کودک خود را از مشکلات و مصائب کوچک هم محافظت کند.

۳۵- کودک باید این را بیاموزد که کسی بهتر و بالاتر از پدر و مادر وی نیست.

- ۳۶- کودک هرگز نباید سر دل خود را از والدینش پنهان کند.
- ۳۷- این درست نیست که انتظار داشته باشیم که کودک سر خود را بگشاید و همیشه به پدر و مادرش بگوید.
- ۳۸- خیلی از مادرها وقتی به طفلشان می‌نگرند، می‌ترسند که آن‌ها را اذیت کنند.
- ۳۹- کودک باید بیاموزد که وقتی گرفتار شد، بجای درگیری، پدر و مادرش را آگاه کند.
- ۴۰- برخی از مشکلات که بین پدر و مادر وجود دارند، به‌سادگی حل نمی‌شوند.
- ۴۱- بدترین چیز در یک زندگی این است که آدم خودش را اسیر و گرفتار ببیند.
- ۴۲- خدا کند کسی این آرزو را نکند که زنی به‌تنهایی نوزاد خود را بزرگ کند.
- ۴۳- پسر و دخترها وقتی لخت می‌شوند، نباید یکدیگر را ببینند.
- ۴۴- اگر بخواهید به حرف‌های بچه‌ها گوش بدهید، حرف‌های آن‌ها تمامی ندارد.
- ۴۵- اگر والدین با کودکشان بازی کنند و بخندند، کودکان بهتر به حرف‌های آن‌ها گوش می‌دهند.
- ۴۶- چون مادر برای بزرگ کردن بچه‌هایشان خیلی زحمت می‌کشند، کودکان باید بیشتر مراقب مادرها باشند.
- ۴۷- کودک به‌تدریج خواهد فهمید که از پدر و مادرش، زرنگ‌تر و باهوش‌تر نیست.
- ۴۸- مادری که نتوانسته باشد کودک خود را خوب تربیت کند، سبب خواهد شد که پدر هم نتواند در خانه به‌خوبی ایفای نقش کند.
- ۴۹- برای یک مادر جوان از این بدتر نیست که بخواهد نوزادش را به‌تنهایی بزرگ کند.
- ۵۰- این خوب نیست که ببینیم کودکی را می‌زند.
- ۵۱- والدین باید این موضوع را به کودک بیاموزند اگر می‌خواهد پیشرفت کند، نباید وقت خود را به بطالت بگذارند.

۵۲- زن هوشیار آن است که کودک خود را چه هنگامی که نوزاد است و چه هنگامی که بزرگتر شد، تنها بگذارد.

۵۳- تمام اتفاق‌هایی که در خانه قرار است رخ بدهد باید با نظر زن خانه باشد.

۵۴- برای اینکه زن، حق خودش را به دست بیاورد، باید گاهی اوقات با شوهرش دعوا هم بکند.

۵۵- زنی که دائم وقت خود را با کودکانش سپری می‌کند مانند کیوتری است که بال‌هایش بسته هستند.

۵۶- اگر مادر آستین‌هایش را بالا بزند و کارهای خانه را انجام بدهد، بقیه هم راحت خواهند شد.

۵۷- برای ایجاد اعتمادبه‌نفس، پدر و مادر باید اجازه ندهند که کودک کارهای پرزحمت و دشوار را انجام دهد.

۵۸- حقیقت این است که کودک باوجود نظم و ترتیب شدید، موفق خواهد شد.

۵۹- پدر و مادرهایی که از با کودک خود بودن لذت می‌برند، فرزندان خوب و سالمی خواهند داشت.

۶۰- این صداقت پدر و مادر است که از هم چیز مهم‌تر است.

معیارهای خانواده‌های خیلی مراقب

۱-۳-۴-۷-۱۱-۱۲-۱۴-۲۶-۲۷-۲۸-۳۲-۳۴-۳۶-۴۶-۵۱-۵۷

معیارهای خانواده‌های دموکرات و برابرطلب

۲-۱۳-۱۸-۲۲-۲۹-۳۷-۴۴-۴۵-۵۹

معیارهای خانواده‌هایی که نقش زن را رد می‌کنند

۶-۹-۱۶-۱۷-۲۱-۲۳-۳۱-۳۸-۴۱-۴۲-۴۹-۵۲-۵۵

معیارهای خانواده‌های زن‌سالار یا مردسالار

۸-۱۹-۳۳-۴۰-۴۸-۵۴

معیارهای خانواده‌های سختگیر و منضبط

۵-۱۰-۱۵-۲۰-۲۴-۲۵-۳۰-۳۵-۳۹-۴۳-۴۷-۵۰-۵۳-۵۶-۵۸-۶۰

نمره‌گذاری و ارزیابی

این سنجش و برآورد از ۵ مؤلفه به وجود می‌آید. پس از آنکه پاسخ‌ها را بر اساس گزینه‌ها ارائه نمودیم، نمره‌ها را بر اساس معیارها در یک جدول، طبقه‌بندی می‌نماییم. در این فرآیند با احتساب نزدیکی گزینه‌های انتخابی شما (کاملاً مخالفم ... کاملاً موافقم) به معیارها، می‌توانید نوع خانواده‌ی خود را تشخیص دهید.

به‌غیراز معیار خانواده‌ی دموکرات و برابرطلب، بقیه‌ی نشان از نگرش منفی والدین دارند.

نمره دادن‌ها به سنجش مقداری نمی‌باشد. بلکه اعداد هستند که نشانگر نوع خانواده شما هستند. خلاصه اینکه هر چه قدر که تعداد گزینه‌های شما در معیار خانواده‌های دموکرات و برابرطلب، بیشتر باشد، نشانه مثبت در پی دارد. والدین می‌بایست خود را در این پرسشنامه مورد ارزیابی قرار بدهند، چراکه نتایج آن می‌تواند راهی جهت آماده کردن فرزندشان برای مواجهه و غلبه بر مشکلاتی که ممکن است در آینده برایشان پیش آید، از چالش خارج کند. همان‌گونه که گفته شد اعضای خانواده از هم اثر می‌پذیرند بنابراین وجود هرگونه مشکلی برای یک عضو خانواده باعث بروز مشکلات بزرگ و ایجاد چالش و حتی تغییر نظام خانواده هم گردد. نگرش صحیح به این پرسشنامه می‌تواند به‌عنوان تسهیل‌کننده یا بازدارنده بر عملکرد والدین، اثر بگذارد.

منابع فصل دوم

- 1-Ahmedzade, Haşîm. Ulus ve Roman. Istanbul: Pêrî Yayinlari, 2004, s. 190.
- 2-Alakom, Rohat. Di folklorê kurdî de serdestiyêke Jinan. Stockholm: Weşanên Nûdem, 1994. R 8-7.
- 3-Almanaxa Kurdî, Weşanên roja nû, Gulan 1997.
- 4-Aras, Ahmet. Kerr û Kulîk. Stenbol: Firat Yayinlari, 1993.
- 5-Arda, Akîf. Dawiya Gayê Sêvo (Fabl). Stenbol: Weşanên Doz, Îlon 2007.
- 6-Barzan, Bavê. Aladîn û Lampaya bi Efsûn (Werger ji Çîrokên Hezar û Yek şev). Weşanxaneya Çand, 1984.
- 7-Bedlîsî, Şerefxan (1597) Şerefname. (Werger. Ziya Avcî) Stenbol: Weşanxanê Avesta, 2007, r. 99.
- 8-Beyazîdî, Mella Mahmudê (1860-1850), Kürtlerin Örf ve Adetleri, İstanbul, PERİ YAYINLARI, 1998, s. 71-68.
- 9-BIN -Der. Bingöl Dengbêjleri. (Kitabi Hazirlayanlar: Dogan Karasu ve digerleri). , İstanbul, PERİ YAYINLARI, 2007, s.7.
- 10-Bozerselan, M, Emîn. Bûka Gulsûn. Swedenê Weşanxana Deng, 1990.
- 11-Bozerselan, M, Emîn. Gurê Bilûrvan. Stenbol: Weşanên Deng, 2000.
- 12-BOYIK, Eskerê. Oda Çîrioka. Weşanên Roja Nû, Tebax 1977.
- 13-Buch, Wilfried. Masal ve Efsane Üzerine (Çev. Ali Osman Öztürk). Milli Folklor, C. II, Sayi: 13, s 15-10.
- 14-Celîl, Celîlê Celîl, Ordixanê. Destanên Kurdî. Stenbol, Zel YAYINCILIK, 1994.
- 15-Cewerî. Firat. Antolojiya Çîrokên Kurdî. Stenbol: Weşanên

Nûdem. 2003.r.35-34.

16-Cegerxwîn. Folklor a Kurdî. Weşanên Roja Nû, Stockholm: Gulan 1988, r. 6.

17-Çem, Munzur. Antolojiyê Hikayanê Kirmanckî (Zazakî). Stenbol: Sida&Weqfa Kurdî ya Kulturî li Stockhlmê.

18-Çolpan, Riza. Çîrokên Geli. Stenbol: Weşanên Doz, 2007.

19-Dilovan, Jir. Ji biçûkan re Çîrok ji Mezinan re Dîrok, Şaredariya Sûrê ya Amedê, Diyarbekir: 2006.

20-Dost, Jan. Kela Dimdimê. Bonn: Weşanên Rewşan, 1991.

21-El-Dahoodi, zuhdi. Kürtler Tarih, Kültür ve Yaşam Mücadelesi, (Çev Nuh Ateş). İstanbul, DENG YAYINLARI, 1995, s. 168.

22-Eliade, Mircea, Ebedî Dönüş Mitosu, (Çev Ümit Altuğ), Ankara: İMGE KİTABEVİ YAYINLARI, 1994, s 135.

23-Freud, Sigmund. Rüyaların Yorumu I-II. (Çev. Selçuk Budak). Ankara: Otekî YAYINLARI, 2000.

24-Gernas, Aram. Selbilfiroş. Stockholm: Weşanên Roja nû, 1995.

25-Güney, E. Cem. Masallar. T.C. Kültür Bakanlığı YAYINLARI, Ankara, 1997.

26-Hecî, Bedelê Feqîr. Bawerî û Mîtologita Êzidiyan. Dihok: Çapxana Hawar, 2002, r. 416.

27-Izady, Mehrdad R. Kürtler, Bir El Kitabı. (Çev. Cemal Atila). İstanbul: Doz YAYINLARI, 2004. S: 416.

28-Jung, Carl G. Analitik Psikolojinin Temel İlkeleri, (Çev Kamuran Şipal). İstanbul: Bozak YAYINLARI, 1982, s.131.

29-Kerbela, Mihemed (Amadekar: Zeynulabidîn Zinar). Mîrsad-ul Etfal: Amadegeha Zarokan. Uppsala: Weşanên Jîna Nû, 1989.

30-Kevirberî, Salihê. Filîtê Quto. Stenbol: Weşanên Pêri, 2001.

31-Lewendî, Mehmûd. Hêlîn, no: 13.

32-Medyali, Dr. A. ZERDÜŞT VE ÖĞRETİŞİ. İstanbul: Koral YAYINLARI, 1991.

- 33-Metê, Hesenê. Ardp (Ji Kurteçîrokên Gelêrî). Stenbol: Weşanxaneyê Avesta, 2003.
- 34-Nikitin, Bazil, Kürtler, Sosyolojik ve tarihi inceleme. (Çev. H. Demirhan, C. Süreyya). İstanbul: Deng YAYINLARI, 1994, r. 432.
- 35- Öncü, Mehmet. Çîrokên Kurdî I-II Stenbol: Weşanên Doz, 2007. R, 77.
- 36-Polat, loqman. Westayê Edebiyata Kurdî. Gotar: <http://medlem.spray.se/shujin/ehmedxani.html>
- 37-Propp, Vladimir. Masalların Biçimbilimi. (Çev. Mehmet Rifat-Sema Rifat).B.F.C YAYINLARI, İstanbul, 1985.
- 38-Sadîni, M. Xalid. Feqiyê Teyran. Stenbol: Weşanên Nûbihar, 2003.
- 39-Stevens, Anthony. Jung. (Çev. Ayda Çakir). İstanbul: Kaknûs YAYINLARI, 1999, s.57.
- 40-Uzun, Mehmed. Destpêka Edebiyata Kurdî. Ankara: Beybûn YAYINLARI, 1992, r. 31-31.
- 41-Uzun, Mehmed. Dengbêjlerim. Stenbol: Belge YAYINLARI, 1998, s: 13-12.
- 42-Xamo, Zinarê. Antolojiya Çîroên Zarokan. Stockholm: Weşanên APEC, 2008.
- 43-Xanî, Ehmedê. Nûbar. (Tîpguhêstin: Zeynelabîdîn Zinar), Stockholm: Weşanên Roja Nû, 1986.
- 44-Xanî, Ehmedê. Mem û Zîn. (Turkçesi: M. Emîn Bozerselan). İstanbul: Hasat Yayınları, 1990, r.10.
- 45-Zinar, Zeynelabîdîn. Xwençe I-VI. Stockholm: 1993-1989.
- 46-Zinar, Zeynelabîdîn. Axaftina di panela kurd-Kavê de ya li ser Folklorê Kurdî û Hunera di Folklorê de. 2006.
- 47-Zilan, Reşo-Roşan, Serdar. Destanên Kurdê. Stenbol: Sida&Weqfa Kurdê ya kulturî li Stockholmê.